مسائل بین المللی

شماره ۲ (۵۶)

سال ۱۳۵۱

بها یک مارک آلمان غربی



پتروگراد، ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۲۰ — لنین در جمع نمایندگان
دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در میدان قربانیان انقلاب

نودمین سالروز ولادت گئورگی دیمیتروف

روز ۱۸ ژوئن از روز ولادت گئورگی دیمیتروف پیشوای طبقه کارگر بلغارستان ورجل برجسته جنبش جهانی کمونیستی نود سال میگذرد. مارکسیست ــ لنینیست ها و نیروهای ترقیخواه سراسر جهان این روز تاریخی را با تدارکات وسیع برگزار میکنند.

در این شماره مقاله ای که رفیق تود ورژیوکف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ورئیس شورای دولتی جمهوری توده ای بلغارستان برای مجله نگاشته است بچاپ میرسد.

سخنور و تئوریسین انقلابی

تود ورژیوکف

دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ورئیس شورای دولتی جمهوری توده ای بلغارستان

زندگی وفعالیت گئورگی دیمیتروف فرزند کبیر بلغارستان با نبردهای طبقاتی پرولتاریای بلغارستان وجنبش جهانی کارگری ومبارزه بخاطر پیروزی کمونیسم در سراسر جهان پیوند ناگسستنی دارد.

لنین مینویسد: "هیچ طبقه ای در تاریخ بدون پرورد ن پیشوایان سیاسی وپیشگامانی که قادر باشند جنبش را متشکل سازند وآنرا رهبری کنند بحکومت نرسیده است" (جلد ۴ ص ۳۷۵). طبقه کارگر جهان وجنبش کمونیستی متفکرین وایدئولوگ های بزرگ، رهبران

وسازمانگران، رجال سیاسی ودولتی برجسته‌ای که‌نیازتکامل تاریخ بحد اعلی درآنها متمرکز است، ازصفوف خود بیرون داده ومیدهند.

نمونه درخشان آن‌گئورگی دیمیتروف، کارگرحروفچین، مبارزورهبرحزب کمونیست بلغارستان است که پرولتاریای جهان اورا به سطح یک‌رجل سیاسی بزرگ، تئوریسین وسازمانگرمبارزه انقلابی خویش برکشید.

۱

گئورگی دیمیتروف فعالیت خود را درمرزمیان قرن نوزده وبیست آغازکرد. آنزمان دربلغارستان حزب کارگر سوسیال دموکرات وجود داشت واین‌حزب یکی ازاحزاب انترناسیونال دوم بود وتحت رهبری‌دیمیتربلاگویف بنیادگذارخود باانکاء برمواضع انقلابی مارکسیستی فعالیت میکرد. دیمیتروف که درسال ۱۹۰۲ وارد این‌حزب شده بود درسال ۱۹۰۹ به عضویت کمیته‌مرکزی‌آن انتخاب گردید وتاآخرین روزحیات پیوسته به عضویت‌آن باقی ماند.

گئورگی دیمیتروف دردوران امپریالیسم ودرکوره مبارزه پرورش یافت وبیک رهبرپرولتر بدل گردید. آنهنگام زندگی ملل جهان دستخوش تلاطمات انقلابی شدید بود. دیمیتروف خیلی زود به قوانین مبارزه انقلابی پی برد وخیلی زودآموخت که این قوانین را چگونه برای‌توده های کارگرتوضیح دهد. اوکه سخنوری آتشین ومبلّغی پرشوربود پیوسته ازشهری به شهردیگرمیرفت، جلسات بزرگ ترتیب میداد، ماهیت انقلابی مارکسیسم را تشریح میکرد، بهتشکیل سازمان‌های حزبی وسندیکائی درمحل هاکمک‌مینمود وایمان پرولتاریا را بهنیروی خویش راسخ میساخت.

گئورگی دیمیتروف که طی سالیان درازرهبراتحادیه کل کارگری وپایه گذارمطبوعات سندیکائی بود علیه‌تئوری ها ی اپورتونیست ها درباره بیطرفی سندیکاهاوجدائی سازمانهای سندیکائی ازمبارزه عمومی طبقه‌کارگر درراه سوسیالیسم بطورآشتی ناپذیرمبارزه‌میکرد. او در جریان مبارزه طبقاتی بهتجربه دریافت که فقدان وحدت درمیان‌پرولتاریابه شکست میانجامد. بهمین جهت برای‌تشکیل سندیکاها ی واحد ونیرومندی‌که قادر به تشکل کارگران برای دفع ستم طبقاتی بورژوائی باشند بمبارزه برخاست.

مارکسیست های بلغارستان دردوران‌نخستین‌جنگ جهانی دربرابرفشارشوینیسم ایستادگی کردند وبرمواضع انترناسیونالیستی پیگیراستوارماندند وخصلت امپریالیستی جنگ را فاش ساختند واعلام داشتند که طبقه‌کارگرباتبهکاری های‌خونین بورژوازی ورژیم سلطنت هیچگونه وجه‌مشترکی ندارد. گئورگی دیمیتروف شاگرد وفاداروهمرزم دیمیتربلاگویف درمجلس‌ملی ودر شورای شهرصوفیه به فعالیت موثرعلیه جنگ دست زد. این انقلابی پرشوراینجانیزدر پرتو استعدادسازمانگری وحقانیت سخن حزبی خویش شخصیت برجسته خود راآشکارساخت. سخنان خشماگین اودرمیان توده‌ها انعکاس‌مییافت، بآنها حرارت وشهامت وروح‌آمادگی به مبارزه می بخشید. اورا بمناسبت فعالیت انقلابی اش‌علیه جنگ امپریالیستی زندانی کردند.

گئورگی دیمیتروف همراه باحزب خویش وتمام زحمتکشان کشورما پیروزی انقلاب اکتبررا باوجد وشعف فراوان پذیره شد واهمیت جهانی تاریخی آنرا بدرستی ارزیابی کرد:

"این‌نخستین پیروزی پرولتاریای‌انقلابی جهان برسرمایه داری وامپریالیسم وسرآغازانقلاب جهانی بود" (دیمیتروف، برگزیده آثار، جلد ۱، ص ۸۰). دیمیتروف نسبت بهپیشوای حزب بلشویک احترام‌وسپاس‌فراوان داشت ومیگفت نام لنین "مظهرانقلاب کارگری جهان شده است" (همانجا، ص ۵۷).

بطوریکه‌میدانیم حزب کارگر سوسیال دموکرات بلغارستان (سوسیالیست های "تسنیاك" یعنی هوادارحزب محدود) بطورکامل وبمثابه یکی ازپایه گذاران سوم انترناسیونال کمونیستی وارد این انترناسیونال شد ونام خود را تغییرداد وعنوان حزب کمونیست بلغارستان را پذیرفت وباصدور اعلامیه تازه ای که اهمیت برنامه داشت لنینیسم را پرچم خود نامید. ازآنزمان تمام حزب ورهبران آن بیش‌ازپیش به فراگیری گنجینه اندیشه های‌لنینی پرداختند. گئورگی دیمیتروف باپشتکارتمام آثارلنین را بررسی میکرد.

دیمیتروف درپرتوایمان خود به طبقه کارگر بلغارستان ازنیروی آن فیض‌گرفت وبزودی بیکی ازرهبران جنبش کارگری انقلابی جهان بدل شد. اودرتاسیس شورای‌جهانی سندیکاها وسپس انترناسیونال سندیکاهای سرخ شرکت فعال ورزید وازهمان‌نخستین روزتشکیل شورای مرکزی این انترناسیونال به عضویت‌آن انتخاب گردید. دردستگاه کمیته اجرائی انترناسیونال کمونیستی نیزوظائف پرمسئولیتی بعهده داشت وسالها دبیرهیروی فدراسیون کمونیستی بالکان بود.

درسال ۱۹۲۱ دیمیتروف برای نخستین باردرمسکوبالنین‌ملاقاتکرد. این ملاقات درروح اوتاثیری عمیق باقی‌گذاشت ودررشد بعدی او نقش‌عظیم ایفاکرد. تماس بانمایندگان برجسته جنبش جهانی کمونیستی ونیزشرکت درکارمجامع بزرگی چون کنگره های‌کمینترن‌و انترناسیونال سندیکاها افق سیاسی وایدئولوژیك اورا وسیع کرد ودانش‌تئوریك وتجربه پراتیك اورا غنی ساخت.

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳ گئورگی دیمیتروف همراه باواسیل کولاروف رهبری نخستین‌قیام مسلح ضدفاشیستی جهان رابعهده گرفت. آنها باجدیت واستعداد فراوان‌نیروها ی‌خلق قیام‌کننده را بسیج‌کردند وآنرا سازمان‌دادند. مقالات دیمیتروف درباره جبهه واحد در تدارك‌سیاسی قیام نقش مهم داشت.

گئورگی دیمیتروف پس‌ازشکست قیام ناچار بمهاجرت گردید وازآن پس سرنوشت او باانترناسیونال کمونیستی پیوند خورد. فعالیت اوکه محتوی ومفهوم زندگی اورا درآن سال ها تشکیل میداد عبارت بود ازکار درمقام دبیری بوروی اروپای‌غربی کمینترن که رهبری‌مستقیم‌فعالیت ۲۵ حزب کمونیست را بعهده داشت، فعالیت پنهانی دروین، پاریس وبرلن، آماده ساختن پرولتاریای بین المللی برای مقاومت دربرابرتعرض سرمایه دردوران بحران اقتصادی‌جهانی سالها ی ۱۹۲۹ – ۱۹۳۳، مبارزه علیه نقشه‌های تدارك امپریالیست هابرای‌هجوم به‌اتحاد شوروی، رهبری تظاهرات سیاسی بسود صلح وهمبستگی بین المللی، جستجوی‌اشکال نوین برای‌درآمیختن مبارزه درراه سوسیالیسم با مبارزه درراه دموکراسی، درآمیختن فعالیت غیر علنی بافعالیت‌علنی وبرقراری پیوند نزدیك فعالیت احزاب کمونیست یکسلسله ازکشورها با توده‌های بزرگ مردم.

هنگامیکه نازیسم با تشویق وپشتیبانی سرمایه انحصاری تسلط سیاه خود را بر آلمان برقرار میساخت دیمیتروف را با زنجیر به دادگاه لیپزیک کشاند. گئورگی دیمیتروف در برابر انظار تمام جهانیان خود را رهبر کمونیستی طراز لنینی، بی باک، با ایمان عمیق ووفاداری بیدریغ به آرمان کمونیسم، تیزهوش وبا فرهنگ همه جانبه، سخنور برجسته واستاد در مباحثه نشان داد. دیمیتروف در این "دادگاه قرن" از متهم به دادستان بدل شد وچنان ادعانامه ای علیه رژیم فاشیستی تبهکار عرضه داشت که نظیر آنرا هیچکس از نیمکت متهمین عرضه نکرده بود. او با رفتار قهرمانانه خویش در دادگاه نازی ها خود را نه تنها کمونیست با شهامت وانترناسیونالیست پیگیر نشان داد ونه تنها نخستین شکست معنوی وسیاسی را بر فاشیسم وارد ساخت بلکه به جنبش وسیع انترناسیونالیستی ضد امپریالیستی نیز الهام بخشید. امواج خشم علیه دادگاه قلابی، میتینگ ها وتظاهرات اعتراض، نامه ها واعلامیه ها، سخنرانی ها ومقالات برجسته ترین نمایندگان محافل اجتماعی جهان – یک مکتب واقعی همبستگی پدید آورد ونشان داد که در جهان نیروی پرتوانی وجود دارد که آماده است در برابر فاشیسم متجاوز بایستد وراه بر آن سد کند.

گئورگی دیمیتروف ضمن رهبری حزب کمونیست بلغارستان مسائل اساسی استراتژی وتاکتیک آن را طرح ریخت وبرای تبدیل آن به حزبی از طراز حزب لنین با پیگیری مبارزه کرد. حزب تحت رهبری اوبر سکتاریسم "چپ رو" ودگماتیسم که دیرزمانی بر ارگان های رهبری مسلط بود فائق آمد وبه حزب طراز لنین بدل گردید وبه بررسی وآموختن تجارب حزب بلشویک پرداخت ودر فن انطباق اصول مارکسیسم – لنینیسم بر شرایط مشخص بلغارستان به ذروه کمال رسید وبر این پایه تجربه انقلابی خود را غنی ساخت. حزب کمونیست بلغارستان برهبری او به پیشوای منحصر بفرد طبقه کارگر بدل گردید ودر میان دهقانان زحمتکش عمیقا رسوخ کرد وبا نیروهای سالم اتحاد به توده ای کشاورزی بلغارستان جبهه واحد تشکیل داد، اتحاد کارگران ودهقانان را بسط داد وتحکیم بخشید ومحافل وسیعی از روشنفکران خلق را بسوی کمونیسم جلب کرد.

تحت رهبری گئورگی دیمیتروف حزب کمونیست بلغارستان در تشکیل جبهه میهنی پیشگام شد وتمام نیروهای ترقیخواه ومیهن پرست را متحد ساخت وجنبش مشهور پارتیزانی ومبارزات مردم زحمتکش را علیه اشغالگران هیتلری ودست نشاندگان بلغاری آنان رهبری کرد. برنامه جبهه میهنی به درفشی برای نجات بلغارستان بدل گردید ونیروهای خلق پیرامون آن گرد آمدند. حزب برهبری دیمیتروف مبارزه خلق علیه فاشیسم وجنگ را با مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم ونیز وظائف ملی را با وظایف انترناسیونالیستی جنبش انقلابی بدرستی پیوند داد وپیروزی انقلاب سوسیالیستی را در بلغارستان تامین کرد.

در این لحظه بسیار خطیر تاریخ بلغارستان استعداد سرشار ونیروی گئورگی دیمیتروف بمثابه استاد مبارزه انقلابی وتوانائی او در تحلیل مشخص اوضاع واحوال مشخص وبرانگیختن طبقه کارگر ومردم زحمتکش به مبارزه وسوق آنان به پیروزی بنحوی درخشان تجلی یافت.

۲

۹ سپتامبر سال ۱۹٤٤ طبقه کارگر بلغارستان در اتحاد با دهقانان زحمتکش وبا تکیه بر پیروزی های ارتش نجات بخش شوروی به قیام مسلحانه دست زد ونظام بورژوائی را برانداخت و

قدرت سیاسی را بدست خود گرفت. انقلاب ۹ سپتامبر که ادامه انقلاب کبیر اکتبر وتکرار عمده ترین نکات آن بود عصر نوین سوسیالیسم را در سرزمین بلغارستان آغاز نهاد.

گئورگی دیمیتروف پس از مهاجرت طولانی به میهن بازگشت. اوتوریته او بمثابه پیشوا ومعلم طبقه کارگر ومردم زحمتکش به عامل مهمی برای پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در بلغارستان بدل گردید. دیمیتروف در مقام دبیرکل حزب کمونیست بلغارستان ورئیس شورای وزیران جمهور توده ای بلغارستان رهبری مستقیم پروسه بغرنج وذوجوانب دگرگونی بنیادی کلیه شئون حیات سیاسی، اقتصادی وفرهنگی کشور را بعهده گرفت. مسائلی که در جریان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم همه روزه مطرح میشد بهیچوجه آسان نبود. کمونیست های بلغارستان عملا پی بردند که کار با تصرف حکومت بپایان نمیرسد بلکه باید توانست حکومت را در دست نگاه داشت و آنرا تحکیم بخشید.

گئورگی دیمیتروف در اوضاع واحوال بسیار پرتشنج ودر شرایطی که برای او تازگی داشت خصائل عالیه خود را بمثابه رهبر پرولتری وپیشوای خلق به منصه ظهور رساند. تحت رهبری او نقشه های ارتجاع بین المللی در زمینه احیاء سرمایه داری در بلغارستان عقیم ماند واپوزیسیون ضد خلق درهم کوبیده شد وموسسات سرمایه داران وبانک ها ملی گردید ومقام ونقش حزب کمونیست بمثابه نیروی اساسی رهبری سیاسی کشور تثبیت شد.

پختگی انقلابی واستعداد سرشار گئورگی دیمیتروف در زمینه های تئوری وکارسازمانی وساختمان جامعه نوین بهنگام تعیین وظائف حزب در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آشکار گردید.

دیمیتروف بویژه در حل مسائل تجدید ساختمان کشاورزی برمبانی سوسیالیستی نقش بسیار برجسته ایفا کرد. گئورگی دیمیتروف با تکیه بر برنامه کئوپراتیوی داهیانه لنین وبا در نظر گرفتن وکاربست خلاق تجربه کلاسیک شوروی در زمینه ساختمان کلخوزی که برای تمام کشورها ارزنده است تئوری تجدید ساختمان سوسیالیستی وتکامل کشاورزی بلغارستان را از طریق ایجاد کشاورزی کئوپراتیوی ونه ملی کردن قبلی زمین طرح ریخت. او راه تبدیل مالکیت خصوصی کوچک به مالکیت کئوپراتیوی وسپس به مالکیت همگانی خلق را مستدل ساخت. "با جلب تدریجی دهقانان تهیدست ومیانه حال به کشاورزی کئوپراتیو، با توسعه مراکز ماشین وتراکتور، با منع اجاره زمین ومحدود ساختن وسپس ممنوع کردن خرید وفروش زمین، با کاهش وسپس برانداختن بهره مالکانه طبق تصمیم خود دهقانان عضو شرکتهای تعاونی روستائی هنگامیکه شرایط برای این کار فراهم میگردد – <u>مسئله ملی کردن زمین عملا حل خواهد شد زیرا بدینسان تمام زمین در تملک دائم دهقانان زحمتکش باقی خواهد ماند</u>" (دیمیتروف، برگزیده آثار، جلد ۲، ص ۶۷۰).

زندگی صحت پیش بینی های دیمیتروف را به ثبوت رساند.

تحت رهبری گئورگی دیمیتروف شالوده برنامه ریزی اقتصاد ملی در کلیه حلقات آن ریخته شد. او افزایش امکان اقتصاد ملی وحد اعلای توسعه دامنه همکاری بلغارستان با اتحاد شوروی وکشورهای دموکراسی توده ای را شرط قاطع اعتلای اقتصادی سریع بلغارستان میدانست.

دیمیتروف از این اصل مارکسیستی – لنینیستی پیروی میکرد که ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی رهآورد فعالیت آگاهانه توده هاست. او که خود رشد همه جانبه داشت برای مسائل

رشد فرهنگی ومعنوی توده‌های زحمتکش اهمیت درجه اول قائل بود . با شرکت مستقیم او برای دموکراتیزه کردن سیستم آموزش وپرورش وبرانداختن مکاتب وجریان‌های ارتجاعی در رشته علوم ودرآمیختن هنر با نیازمندیهای مردم وقرار دادن ارزش‌های فرهنگی در اختیار توده‌های وسیع خلق کار عظیمی انجام گرفت .

تحت رهبری دیمیتروف نخستین قانون اساسی سوسیالیستی بلغارستان تدوین گردید ونتایج تاریخی قیام توده‌ای ۹ سپتامبر را برمبانی قانونی استوار ساخت وراه را برای توسعه بعدی اشکال دموکراتیک اداره کشور گشود .

تحت رهبری دیمیتروف طبقه کارگر مناسبات سیاسی طراز نوینی با سایر گروههای اجتماعی برقرار ساخت وحزب کمونیست به همکاری طراز نوین با احزاب سیاسی دیگر پرداخت . حزب سوسیال دموکرات برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم با حزب کمونیست یکی شد . اتحادیه توده‌ای کشاورزی بلغارستان ساختمان جامعه بدون طبقات را هدف برنامه‌ای خود اعلام کرد . سایر احزاب سیاسی پس از تحقق برنامه‌های خویش به جبهه میهنی پیوستند . جبهه میهنی از جنبش سیاسی خلق به سازمان توده‌ای اجتماعی سیاسی واحد ویکپارچه‌ای بدل گردید . حزب کمونیست در پروسه بغرنج ساختمان سوسیالیسم که سیستم اجتماعی واحدی را تشکیل میدهد به نیروی رهبری کننده مورد قبول همگان تبدیل شد .

محور فعالیت همه‌جانبه دیمیتروف ـ بانی بلغارستان نوین مجاهدت در راه ساختمان وتحکیم حزب کمونیست در شرایط تاریخی جدید بود . او نیروی حزب را در بسط وتحکیم ارتباط آن با توده‌های مردم ، در مبارزه برای تحکیم وتوسعه دموکراسی سوسیالیستی ونظام اجتماعی ودولتی سوسیالیسم ، در توانائی آن برای تعیین صحیح وظائف استراتژیک وتاکتیکی ومبارزه قاطع در راه تحقق این وظائف میدانست .

کامیابی‌های حاصله در نخستین سال‌های رشد آزاد کشور در کنگره پنجم حزب کمونیست بلغارستان در سال ۱۹۴۸ مورد تحلیل قرار گرفت واز آنها نتیجه‌گیری بعمل آمد . گئورگی دیمیتروف باوجود خستگی در آن ایام پرتب وتاب تمام نیروی خود را در راه تدارك کنگره بکار میبرد . گزارشی که نتایج راه طی شده را جمع‌بندی میکرد ومراحل اساسی راه رشد آتی را نشان میداد آخرین فصل کتاب زندگی ووصیت نامه او به حزب ومردم بود .

۳

خصیصه اساسی تمام فعالیت پرمحتوی وهمه‌جانبه دیمیتروف وحماسه زندگی او انترناسیونالیسم پرولتری ومبارزه در راه یگانگی ووحدت عمل طبقه کارگر واحزاب کمونیست وکارگری بود .

انترناسیونالیسم پرولتری از همان نخستین لحظه پیدایش جنبش انقلابی کارگری بنیاد خلل ناپذیر این جنبش بوده است . " پرولترهای همه کشورها متحد شوید ! " که شعار اساسی " مانیفست حزب کمونیست " است برپرچم تمام احزاب وفادار به آرمان طبقه کارگر نقش گردید . لنین مینویسد :

" سرمایه نیروی بین المللی است . برای پیروزی برآن اتحاد بین المللی کارگران وبرادری بین المللی آنان ضروراست " (جلد ۴۰ ، ص ۴۳) .

گئورگی دیمیتروف در میان کمونیست‌های " تسنیاك " بلغاری تربیت شده بود که وفاداری

آنها به انترناسیونالیسم پرولتری شهرت داشت ولنین برای آنها ارزش عالی قائل بود وآنها را " انترناسیونالیست‌های در کردار " مینامید . دیمیتروف در میان آنها یکی از انترناسیونالیست‌های برجسته دوران خود بدل گردید ـ هم در زمینه طرحریزی تئوریك مسائل انترناسیونالیسم وهم در زمینه امور رهبری وهم در کارهای عملی روزمره . او در تمام زندگی خود پیوسته از اصل لنینی تفکیك ناپذیری مبارزه طبقاتی در عرصه ملی وبین المللی دفاع میکرد ومیگفت : " انترناسیونالیسم پرولتری نه تنها با مبارزه زحمتکشان یك کشور در راه آزادی ملی ، اجتماعی وفرهنگی تضاد ندارد بلکه برعکس در پرتو همبستگی پرولتری بین المللی ووحدت در پیکار پشتیبانی لازم را برای پیروزی این مبارزه تامین میکند " (دیمیتروف ، برگزیده آثار ، جلد ۱ ، ص ۴۴۰) .

انترناسیونالیسم پرولتری ومیهن پرستی اصیل توده‌ای در زندگی وفعالیت دیمیتروف باهم پیوند ناگسستنی داشتند ونیروی محرکه واحدی را تشکیل میدادند . دیمیتروف که قوانین عام مبارزه انقلابی را بمفهومی که لنین برای آنها قائل بود درك میکرد ومیدانست که این قوانین را باید باتوجه به شرایط ویژه هرکشور بکار بست خاطرنشان میساخت که انترناسیونالیسم پرولتری باید باصطلاح با " آب وهوای " هرکشور " خوبگیرد " تا بتواند در زمین خودی ریشه‌های عمیق بدواند در عین حال او مخالف جدی نفی طلب بود ومیگفت : " میهن پرستی توده‌ای اصیل بدون همبستگی بین المللی وهمبستگی بین المللی اصیل بدون میهن پرستی واقعا توده‌ای غیرممکن است " (دیمیتروف ، مجموعه آثار ، جلد ۱۱ ، ص ۱۸۳) .

گئورگی دیمیتروف مرحله نوین مبارزه پرولتاریا را پس از پیروزی انقلاب اکتبر بدرستی ارزیابی کرد . انقلاب نخستین کشور سوسیالیستی جهان را پدید آورد ومبارزه برای دفاع وپشتیبانی از این " ستاره رهنمای تمام جامعه زحمتکش بشری " به انترناسیونالیسم پرولتری محتوی تازه‌ای بخشید . دیمیتروف وحدت پرولتاریای کشورهای سرمایه داری را با طبقه کارگر پیروزمند اتحاد شوروی وثیقه پیروزی‌های آتی جنبش انقلابی بین المللی میدانست . استدلال او نیز درباره اینکه معیار اساسی وسنگ محك صداقت وشرافت هر رجل جنبش کارگری وهر حزب کارگری وسازمان زحمتکشان وهر فرد دموکرات چگونگی برخورد به اتحاد شوروی است برهمین پایه مبتنی بود .

گئورگی دیمیتروف لنینیست پیگیر بود وهم برضد دگماتیسم وهم برضد اپورتونیسم راست بطور قاطع مبارزه میکرد . وبا این مبارزه در طرحریزی مشی انترناسیونالیستی مشترك کمونیست‌ها در شرایط تعرض فاشیسم وخطر جنگ جهانی جدید سهم بزرگ ادا میکرد .

در این مشی استراتژیك جدید که هدف اساسی آن متوقف ساختن تعرض فاشیسم وجلوگیری از جنگ بود اندیشه‌های لنین درباره پیوند دیالکتیکی مبارزه در راه دموکراسی با مبارزه در راه سوسیالیسم گسترش بیشتر یافت . شرط عمده جلوگیری از فاشیسم وجنگ ایجاد جبهه واحد طبقه کارگر جهان برای پشتیبانی از اتحاد شوروی ـ دولت پرولتری پاسدار استوار وخلل ناپذیر صلح بود . دیمیتروف شیوه‌های دگماتیکی را که مانع وحدت طبقه کارگر بود بشدت رد میکرد وخاطرنشان میساخت که این وحدت جز وحدت عمل در مبارزه علیه فاشیسم وعلیه تعرض سرمایه وخطر جنگ شرط دیگری ندارد . نظریه جبهه واحد برپایه همان اندیشه‌ای استوار بود که دیمیتروف در دادگاه لیپزیك بیان داشته والفبای سیاست کمونیستی را " کار توده‌ای ، مبارزه توده‌ای ، مقاومت توده‌ای ، جبهه واحد وپرهیز از هرگونه ماجراجوئی " اعلام داشته بود .

سیاست اتحاد زحمتکشان وتمام نیروهای ضد فاشیست وضد امپریالیست در جبهه های واحد در بسیاری ازکشورها ثمرات فراوان ببارآورد واوج کامیابی آن پیروزی انقلاب دموکراتیک توده ای درکشورهائی ازاروپا وآسیا بود که اکنون به ساختمان جامعه سوسیالیستی مشغولند .

رهنمود های دیمیتروف درباره جبهه واحد توده ای وضد امپریالیستی اکنون نیزاهمیت کامل خود راحفظ کرده است .

تاریخ نشان داد که همبستگی جهانی پرولتری درامردفاع وپشتیبانی ازنخستین کشور کارگری ودهقانی جهان نقش بزرگ ایفاکرد . تاریخ نشان داد که پروسه پیدایش یکسلسله ازکشورهای سوسیالیستی جدید وایجاد سیستم جهانی سوسیالیستی نه تنها مورد پشتیبانی اتحاد شوروی قرارگرفت بلکه تحقق آن بمیزان زیادی ناشی ازقدرت همه جانبه اتحاد شوروی بود که پس ازتارومارساختن ماشین جنگی فاشیستی برای پیروزی نیروهای توده ای شرایط مساعد فراهم آورد وبکشورهائی که ازبند سرمایه رسته بودند کمک های سیاسی ،نظامی واقتصادی موثرمبذول داشت . درایام مازندگی همواره موید آنست که وحدت عمل احزاب کمونیست وکارگری وجنبش آزادیبخش ملی وتمام ترقیخواهان جهان یگانه نیروئی است که میتواند درپرابرامپریالیسم بایستد وآزادی واستقلال ملی برای ملل مبارزبارمغان برد وجهان را براه ترقی سیاسی ،اقتصادی واجتماعی سوق دهد .

درسند " وظائف مبارزه علیه امپریالیسم درمرحله کنونی ووحدت عمل احزاب کمونیست و کارگری وتمام نیروهای ضد امپریالیستی " مصوبه کنفرانس سال ۱۹۶۹ مسکو انعکاس دعوت پرشور گئورگی دیمیتروف به افشای جنگ افروزان امپریالیست وپایمال کنندگان آزادی ملل ونیزدعوت به وحدت عمل برای مبارزه علیه آنها وتحکیم صلح جهانی بروشنی احساس میشود .

امروزحلقه اساسی وحدت عمل نیروهای ضد امپریالیستی مبارزه علیه خطرجنگ هسته ای است که ملل تمام جهان را بنابودی تهدید میکند . هم درگذشته یعنی درمبارزه علیه تعرض فاشیسم وتدارک دومین جنگ جهانی وهم اکنون درمبارزه علیه امپریالیسم وتدارک سومین جنگ جهانی محورعمده صلح وآزادی رااتحاد شوروی تشکیل میدهد . باینجهت اکنون نیزدعوت دیمیتروف ازکمونیستهای تمام کشورها وازطبقه کارگر جهان وتمام نیروهای ترقیخواه درباره پشتیبانی مجدانه ازسیاست خارجی صلحجویانه حزب کمونیست ودولت اتحاد شوروی تمام اهمیت خود را حفظ کرده است . برنامه صلح مصرحه درگزارش رفیق لئونید برژنف به کنگره بیست وچهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی که مورد پشتیبانی وسیع جامعه کشورهای سوسیالیستی قرارگرفت هم اکنون ثمرات مهمی بسود کاهش وخامت اوضاع جهان ببارآورده است . تردید نیست که توسعه وتقویت پشتیبانی کمونیست ها وتمام صلحدوستان جهان ازبرنامه صلح شوروی یگانه راه صحیح کاهش وخامت وپیشگیری جنگ است .

برای آنکه بتوان برای همیشه بتجاوزامپریالیستی وبه استعمارنووکهنه ،به فاشیسم وستم نژادی پایان بخشید باید علیه سرمایه انحصاری بمبارزه قاطع برخاست . وحدت عمل احزاب کمونیست وکارگری وتمام واحد های طبقه کارگروتمام زحمتکشان ونیروهای دموکراتیک ضد انحصاری میتواند درکشورهای مختلف منشاء چنان دگرگونی های دموکراتیکی باشد که قدرت سرمایه انحصاری را کاهش دهد ومواضع آنرا تضعیف کند وبرای تحقق هدف نهائی جنبش کارگری یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی شرایط مساعد فراهم سازد .

بسیاری ازاندیشه هائیکه دیمیتروف درراه آنها مبارزه میکرد دراسناد کنفرانس های جهانی منعکس میشود وتکمیل میگردد ودرفعالیت عملی احزاب برادربطورخلاق بکارمیرود . رفیق کورت باخمان ضمن نطق خود درکنگره دهم حزب کمونیست بلغارستان گفت : " حزب کمونیست آلمان غربی به پیروی ازرهنمود های گئورگی دیمیتروف میکوشد تمام نیروهای دموکراتیک رامتحد سازد " . این اندیشه هادربرنامه های احزاب برادرنیز بطورخلاق بکار بسته میشود . مثلا درسند حزب کمونیست فرانسه تحت عنوان " برنامه دولت دموکراتیک وحدت خلق " گفته میشود باید چنان دولتی بوجود آورد که درکلیه شئون حیات جامعه فرانسه اصلاحات بنیادی دموکراتیک وضد انحصاری انجام دهد ودموکراسی گسترش یافته ای را برای طی مرحله گذار به سوسیالیسم تامین کند .

اندیشه های گئورگی دیمیتروف درباره جبهه های واحد توده ای وضد امپریالیستی برای ملل مبارزدرراه آزادی ملی نیزاهمیت فوق العاده دارند . رفیق لوئیس کوروالان دبیرکل حزب کمونیست شیلی درکنگره دهم حزب کمونیست بلغارستان گفت : " مبارزه دشوارشما برای ایجاد جبهه میهنی درروزهای سخت دومین جنگ جهانی ونیز وصایای گئورگی دیمیتروف فرزند برجسته خلق بلغارستان اهمیت جهانی دارند . زندگی نشان داده است که تفرقه زحمتکشان منشاء شکست است وبه تقویت مواضع استثمارگران کمک میکند . تنها وحدت زحمتکشان ومبارزه خستگی ناپذیرآنان تامین کننده پیروزی وآزادی طبقاتی است . کمونیستها دردوران ما برای کاربست خلاق اصول مارکسیسم ـ لنینیسم باید درراه وحدت طبقه کارگر وتمام نیروهای انقلابی ضد امپریالیسم مبارزه کنند " .

چگونگی سیرتکامل جهان را دردوران ما سیستم جهانی سوسیالیستی ،طبقه کارگرجهان وجنبش آزادیبخش ملی تعیین میکنند . فرجام مبارزه علیه امپریالیسم ،درراه صلح وپیشرفت اجتماعی باهمپیوستگی ووحدت عمل این سه نیروی انقلابی جهان معاصرپیوند ناگسستنی دارد . عامل اساسی دراین میان وحدت آگاه ترین ،پیگیرترین ومتشکل ترین نیروی انقلابی یعنی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری است . کنفرانس سال ۱۹۶۹ باتصریح این نکته که اتحاد احزاب کمونیست وکارگری مهمترین عامل اتحاد تمام نیروهای ضد امپریالیستی است باردیگر تایید کرد که بنیاد مناسبات احزاب برادر رااصول انترناسیونالیسم پرولتری ،همبستگی ،پشتیبانی متقابل واحترام به استقلال وبرابری حقوق تشکیل میدهد .

اپورتونیست های معاصربرای برهم زدن وحدت جنبش کمونیستی اصل اساسی انترناسیونالیسم پرولتری یعنی پیوند باحزب کمونیست وکشوراتحاد شوروی را مورد حمله قرارمیدهند . " براهین " آنها دراین دعوی خلاصه میشود که جنبش جهانی کمونیستی وکارگری دیگروظیفه پشتیبانی ودفاع ازاتحاد شوروی راندارد زیرا اتحاد شوروی اکنون دیگرمانند گذشته تنها کشورسوسیالیستی جهان نیست .

آیا اپورتونیستها دراین دعوی ذیحقند وآیا رهنمود گئورگی دیمیتروف درباره اینکه ملاک انترناسیونالیسم پرولتری چگونگی برخورد به اتحاد شوروی وحزب لنین است کهنه شده است ؟ این رهنمود نه تنها کهنه نشده بلکه دردوران ما اهمیتی بیش ازگذشته کسب کرده است . نخست آنکه اتحاد شوروی برای صدها میلیون نفربرای دوستان ودشمنان صلح مظهرسوسیالیسم وکمونیسم است . تعلق این یاآن کشور به جهان سوسیالیسم برحسب نزدیکی آن به نظام اجتماعی وسیاست

داخلی وخارجی اتحاد شوروی سنجیده میشود . برهیچکس پوشیده نیست که در برخی ازکشورهای سوسیالیستی گرایش های ناسیونالیستی شدیدی وجود داشته ودارد که نه تنها برای تقویت رویزیونیسم راست و" چپ " زمینه مساعد فراهم میسازد و دستاوردهای سوسیالیستی زحمتکشان وراه رشد سوسیالیستی این کشورها را بخطر میاندازد بلکه موجد آنتی سویتیسم نیزهست ووحدت وپیوستگی صفوف سیستم جهانی سوسیالیستی را متزلزل میسازد .

دوم آنکه در درون جنبش جهانی کمونیستی دیرپرده اصل صحیح استقلال وبرابری حقوق احزاب کمونیست میکوشند انترناسیونالیسم پرولتری را فاقد محتوی سازند . حمله به " هژمونی " حزب کمونیست اتحاد شوروی بالصراحه نشان میدهد که بویژه حزب لنین نیروی پیشتاز ایدئولوژیک - سیاسی عصرماست ودر تحکیم پیوستگی صفوف جنبش جهانی کمونیستی نقش عمده ایفا میکند ومانع عمده راه کسانی است میکوشند میان واحدهای جداگانه این جنبش تفرقه اندازند وآنها را علیه یکدیگر برانگیزند .

نمونه گروه مائوتسه تونگ نشان میدهد که ضدیت با حزب کمونیست وکشور اتحاد شوروی کار را بکجا منجر میسازد . چه خیانتی در قبال طبقه کارگر جهان ومردم خویش ازاین فاحش ترکه این گروه در سراشیب سقوط راه ناسیونالیسم در پیش گرفت وحزب کمونیست چین را در نقطه مقابل حزب کمونیست اتحاد شوروی وجنبش جهانی کمونیستی وچین را در نقطه مقابل جامعه کشورهای سوسیالیستی قرار داد وموضع آنتی سویتیسم اتخاذ کرد وآنگاه کار را به اقدامات مشترک باشریرترین دشمن کمونیسم وجنبش آزادیبخش ملی وبطورکلی دشمن پیشرفت جامعه بشری یعنی با سران امپریالیست ایالات متحده کشاند !

٤

گئورگی دیمیتروف قهرمان اندیشه وعمل ، مارکسیست - لنینیست عمیق وبسیار با معلومات ، اصیل وخلاق بود . فعالیت پراتیک او ازفعالیت تئوریکش جدائی ناپذیر بود . سخنرانی ها ومقالاتش باآنکه بمسایل مبرم روز اختصاص دارند درعین حال که راه حل این مسایل را نشان میدهند یکسلسله مسایل تئوریک بسیار مهم را نیز مطرح میسازند که اعتبار درازمدت دارند .

دیمیتروف در سالهای پس ازنخستین جنگ جهانی خصلت فاشیسم را تحلیل وازنظر علمی تعریف کرد وآنرا پدیده ای طبقاتی وضد خلق نامید وخاطرنشان ساخت که فاشیسم برخلاف دعوی سیاستمداران مرتجع نه مافوق طبقاتی است ونه یکی ازپدیده های مربوط به حواشی جامعه سرمایه داری . فاشیسم شکل آشکار دیکتاتوری طبقه استثمارگر وبمعنای نفی کامل هرگونه دموکراسی وهرگونه حقوق وآزادیهای سیاسی توده های مردم است . دیمیتروف درمقالات آن دوران نظریه جبهه واحد واتحاد کارگران ودهقانان در مبارزه علیه فاشیسم را گسترش داد .

دیمیتروف ضمن سخنرانی خود درکنگره هفتم کمینترن مسایل جبهه واحد در مبارزه طبقاتی جهانی وخواست های استراتژیک وتاکتیکی نوین سازمان انقلابی را مطابق باویژگی های اوضاع مطرح ساخت . همانجا برای فاشیسم نیز تعریف جدید وعمیق بیان داشت وآنرا دیکتاتوری تروریستی آشکار ارتجاعی ترین ، شوینیستی ترین وامپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی نامید . دیمیتروف درمورد فاشیسم آلمان گفت که این فاشیسم " مشت ضد انقلاب جهانی وعامل عمده ایجاد جنگ امپریالیستی وپیشگام جنگ صلیبی علیه اتحاد شوروی - میهن کبیر زحمتکشان سراسر جهان است " (برگزیده آثار ، جلد ۱ ، ص ۳۷۷) .

سخنرانی دیمیتروف درکنگره هفتم کمینترن یکی ازمهمترین اسناد جنبش جهانی کمونیستی درفاصله میان دوجنگ جهانی ونمونه ای ازبرخورد خلاق وپیوند ناگسستنی تئوری مارکسیستی - لنینیستی بانیازمندیهای مبرم جنبش انقلابی است .

دیمیتروف درکنگره هفتم دبیرکل کمینترن انتخاب شد وتاسال ۱۹۴۳ یعنی تازمان انحلال آن دراین مقام باقی بود وطی این مدت علاوه برآنکه میکوشید تا احزاب کمونیست مشی نوین را فراگیرند یکسلسله مسایل مربوط به خصوصیات این مشی را نیز ازنظر تئوریک طرحریزی میکرد . او درآستان دومین جنگ جهانی وبویژه درجریان جنگ تجربه ای راکه اندوخته شده بود تعمیم داد ونظریه مربوط به توسعه پایه اجتماعی مبارزه ضد فاشیستی وایجاد جبهه های ملی ومیهنی ازطریق جلب قشرهای میهن پرست بورژوازی به جنبش ضد فاشیستی مردم را مطرح ساخت.

نظریات دیمیتروف درباره جبهه واحد ودولت جبهه واحد درحکم گسترش وتکمیل آموزش لنین درباره طرق واشکال انقلاب سوسیالیستی بود . این نظریات کمونیستها را به دورنمای روشن درمبارزه ضد فاشیستی مجهز ساخت . پیروزی انقلاب های دموکراتیک توده ای درپایان دومین جنگ جهانی ودردوران پس ازآن صحت این نظریات را به ثبوت رسانید . کمونیست ها وفعالین انقلابی اکنون نیز بابررسی این نظریات چگونگی برخورد صحیح به متحدین رامیآموزند ومیکوشند باآنها بوحدت عمل برسند وجبهه های توده ای وملی بهم فشرده تشکیل دهند .

دیمیتروف که تئوریسین مارکسیست بود دردوران دبیرکلی خود درکمینترن برای تربیت ورشد شخصیت های برجسته ورهبران احزاب کمونیست وکارگری برادر مساعی فراوان بکاربرد . او وظیفه عمده واساسی هر حزب وهرکمونیست را فراگرفتن لنینیسم واصول لنینی سازمانی وسیاسی وتاکتیکی ومبارزه درراه پیوستگی صفوف کمونیست ها وپاکیزه نگاهداشتن مارکسیسم - لنینیسم میدانست . اوسکتاریسم ودگماتیسم را دیگر مانند ارزیابی سال ۱۹۲۰ لنین " بیماری کودکی " تلقی نمیکرد بلکه " عیب ونقص ریشه دار " خطرناکی میدانست که احزاب بدون برانداختن آن نمی توانند وظائفی راکه تاریخ دربرابر آنها قرارداده است انجام دهند . درعین حال اوگوشزد میساخت که همراه با بسط دامنه فعالیت احزاب کمونیست درزمینه ایجاد جبهه واحد وتوده ای خطر اپورتونیسم راست که علیه آن نیزباید مبارزه آشتی ناپذیر انجام گیرد افزایش می یابد .

سهم دیمیتروف درتکامل تئوری مارکسیستی درزمینه مسایل مربوط به گذار به سوسیالیسم وازجمله خصلت طبقاتی حکومت دموکراتیک توده ای ومقدمات اقتصادی وخصوصیات این گذار در هر کشوربسیار ارزنده است .

دیمیتروف درتحلیل مسائل مهم رشد اجتماعی بلغارستان ازحکم لنین درباره قوانین عام گذار به سوسیالیسم پیروی میکرد واعتبار عام این قوانین رابرای تمام کشورها خاطرنشان میساخت. ومیگفت : " ویژگی گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم درکشورما نافی قوانین اساسی دوران گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم که برای تمام کشورها عمومیت دارند نیست ونمیتواند باشد " گئورگی دیمیتروف خاطرنشان میساخت که صحت این قوانین عام درجریان ساختمان سوسیالیسم درنخستین کشور سوسیالیستی جهان به ثبوت رسیده است وتجربه تاریخی حزب کمونیست وکشور اتحاد شوروی که باتوجه بشرایط کشور مامورد استفاده قرارمیگیرد " یگانه نمونه وبهترین نمونه ساختمان سوسیالیسم درکشورما وسایرکشورهای دموکراسی توده ایست " (برگزیده آثار ، جلد ۲ ، ص ۶۷۱) .

در عین حال دیمیتروف غالباً گوشزد میکرد که قوانین عام گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم وتجربه عظیم حزب کمونیست اتحاد شوروی را نباید بطور مکانیکی بکاربست . ما باید ویژگی های رشد کشورهای دموکراسی توده ای را نیز بررسی کنیم وفراگیریم تاآموزش مارکسیستی – لنینیستی راکه رهنمون عمل است بدرستی بکاربندیم .

تاپایان دومین جنگ جهانی یگانه شکل دیکتاتوری پرولتاریا حکومت شوروی بود . سیر حوادث در زمان جنگ وپس ازآن شکل جدیدی را پدید آورد که دموکراسی توده ای بود . بدین سان پیش بینی لنین درباره اینکه ملل گوناگون ازطرق گوناگونی که اوضاع واحوال تاریخی مشخص حکم میکند به سوسیالیسم خواهند رسید جامه عمل بخود پوشید .

کشف دموکراسی توده ای بمثابه شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا رهآورد مساعی مشترک احزاب کمونیست کشورهای مختلف بود . ولی خدمت گئورگی دیمیتروف دراین زمینه تردید ناپذیر است . دیمیتروف ضمن گزارش بکنگره پنجم حزب کمونیست بلغارستان ماهیت ، نقش ، وظائف وویژگیهای دموکراسی توده ای راکاملا تشریح کرد وآنرا شکل خاصی ازاتحاد کارگران ودهقانان در عین اعمال نقش رهبری طبقه کارگر نامید .

دیمیتروف باتوجه به پیوند دیالکتیکی عمیق میان عوامل عینی وذهنی تکامل جامعه بروشنی درک میکرد که دگرگونی بنیادی وبموقع اقتصاد ومناسبات اجتماعی بدون تغییرات عمیق در ایدئولوژی غیرممکن است . بهمین جهت اوعلاوه برمسائل اقتصاد وسازمان اجتماعی بمسائل انقلاب درزمینه فرهنگ نیزمیپرداخت . گئورگی دیمیتروف به پیروی ازشیوه لنینی برخورد طبقاتی – مسائل فرهنگی سوسیالیسم را یك پروسه دوجانبه تلقی میکرد : ازیکسومبارزه قاطع درراه برانداختن کلیه صور وامکانات ایدئولوژی بورژوائی وازسوی دیگر استقراراصول مارکسیستی – لنینیستی بمثابه پایه فعالیت تمام عیارجبهه ایدئولوژیك .

دیمیتروف درآثارخود ازنظریه لنین درباره ارثیه فرهنگی بطورپیگیر دفاع میکرد وخاطرنشان میساخت که سوسیالیسم وارث قانونی تمام ارزش های اصیل فرهنگ دوران گذشته است . اوهم بانفی ارثیه فرهنگی وهم باستایش غیراصولی آن ازمواضع ناسیونالیسم یابرپایه سنت های بورژوائی ، مخالف بود .

دیمیتروف فرهنگ سوسیالیستی را ترکیب دیالکتیکی دستاوردهای فرهنگ ملی بادستاوردهای فرهنگ ملل دیگر ودردرجه اول فرهنگ ملل کشورهای سوسیالیستی میدانست وخاطرنشان میساخت که درزمینه فرهنگ " ملل تمام عیار وکم عیار " وجود ندارند وهرملتی میتواند " سهم ارزنده خود را درگنجینه مشترك فرهنگ اداکند " .

دیمیتروف درطول تمام فعالیت انقلابی طولانی ومتنوع خود درحفظ پاکیزگی آموزش مارکسیستی – لنینیستی میکوشید وعلیه هرگونه تشبثی برای تجدیدنظر درآن بطورخستگی ناپذیر مبارزه میکرد . اووفاداری بهتئوری سترگ مارکس – انگلس – لنین وکاربست خلاق آنرا درشرایط جدید وپیوسته درحال تغییر وظیفه مقدسی درمبارزه برای کمونیسم وسعادت مردم تلقی میکرد .

میدانیم که درزمینه تئوری علمی واصولا درهرزمینه ای مهم آن نیست که نکته تازه گفته شود ، بلکه مهم آنست که این نکته تازه صحیح باشد . دیمیتروف درمقالات وسخنرانی های خود حقیقت زندگی را برای توده ها مکشوف میساخت وطرق صحیح دگرگونی های انقلابی آتی رانشان میداد .

اودرپرتووفاداری خود بمارکسیسم – لنینیسم وبرخورد خلاق به اصول اساسی آن که پیوسته برای اورهنمون عمل بود نتوانست مارکسیسم – لنینیسم را برپایه واقعی غنی سازد ، کاری که هرگزازعهده " نوسازان " و " مدرنیزاتورهای " کاذب ساخته نبود .



مردم بلغارستان ژوئیه سال ۱۹۴۹ را که دریکی ازروزهای آن صفیرطولانی ماتم ازکارخانه ها برخاست بیاد دارند . درآن روزگئورگی دیمیتروف سخنورآتشین ، انقلابی بی باك ، مارکسیست – لنینیست برجسته وپیشوای محبوب خلق درگذشت .

حزب کمونیست بلغارستان که دیمیتروف آنرا باروح وفاداری بمارکسیسم – لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری ، باروح آشتی ناپذیری انقلابی وثبات قدم درنیل به هدف تربیت کرده بود مبارزه را بدون دیمیتروف ولی به شیوه دیمیتروف ادامه داد . امروزکه ۲۳ سال از مرگ دیمیتروف میگذرد مامیتوانیم باغروری بحق اعلام داریم که وصیت او درباره اینکه " باید طی ۱۵ – ۲۰ سال به دستاوردهائی رسید که کشورهای دیگر درشرایط دیگربرای رسیدن بدان یکصد سال وقت صرف کرده اند " باسربلندی تحقق پذیرفته است .

آنچه باورنکردنی بنظرمیرسید بواقعیت بدل گردید . جمهوری توده ای بلغارستان طی زمانی بسیارکوتاه برهبری حزب دبیرهلاکویف وگئورگی دیمیتروف با تکیه برکمك برادرانه اتحاد شوروی وهمکاری باسایرکشورهای سوسیالیستی مسائل دشوار دوران گذار را باموفقیت حل کرد وصنایع مدرن نیرومند وکشاورزی بزرگ سوسیالیستی بوجود آورد وانقلاب عمیق فرهنگی سوسیالیستی انجام داد . سوسیالیسم که گئورگی دیمیتروف زندگی خود را وقف پیروزی آن کرده بود بطورقطعی وبازگشت ناپذیر پیروزشد .

حزب کمونیست بلغارستان درآوریل سال ۱۹۷۱ درکنگره دهم خود برنامه جدیدی بنام برنامه ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته تصویب کرد که تحقق آن وظیفه تاریخی مستقیم کمونیست های بلغارستان است . مشی سیاسی حزب که درکنگره بتصویب رسیده است درحکم تکامل مشی لنینی ساختمان سوسیالیسم درکشورما ومبارزه برای پیروزی کمونیسم درسراسرجهان است که دیمیتروف ازآن پیروی میکرد وحزب آنرا بطورپیگیر وبرمبانی علمی گسترش داده است .

حزب کمونیست بلغارستان وزحمتکشان وتمام مردم ما نودمین سالروزولادت فرزند کبیر وپیشوای خود گئورگی دیمیتروف ، رجل برجسته جنبش جهانی کمونیستی را بااعتقاد عمیق به حقانیت راهی که برگزیده اند برگزارمیکنند وبخود می بالند ازاینکه درپیشاپیش کاروان ترقی جامعه بشری دوشادوش خلق کبیر شوروی وملل کشورهای سوسیالیستی برادر ودراتحاد پیکارجویانه باکمونیستها وزحمتکشان کشورهای سرمایه داری وتمام کسانی که درجهان علیه امپریالیسم ودرراه آزادی واستقلال ، دموکراسی وسوسیالیسم مبارزه میکنند گام برمیدارند .

لنین و احزاب برادر

ارنست هنری

نویسنده اجتماعی وسیاسی شوروی

نقش لنین در جنبش جهانی کمونیستی مبحث پایان ناپذیری بوده وهست . برای بررسی این مسئله بحد کافی اسناد ومدارك وجود دارد . ازآنجمله است تمام آثاری که ازلنین بصورت کتاب، مقاله ، سخنرانی ومصاحبه بمیراث باقی مانده است . ازیاد نامههای همکاران لنین ، ازاسناد کمینترن ومطبوعات احزاب برادر نیز اطلاعات فراوان میتوان کسب کرد . ازآنجاکه یك نویسنده قادر نیست به تمام مسائل بپردازد ، دراین مقاله فقط به بررسی شیوه روابط لنین بااحزاب برادر اکتفا میورزیم .

رازشهرت بیمسابقه لنین درجنبش کارگری چیست ؟ چرا درمحافل کمونیستی کشورها وملل مختلف لنین را چنین دوست داشتندویا واعتماد میکردند واین احساسات را نسبت باوتاکنون نیز حفظ کرده اند ؟

لنین بنیادگذارنخستین کشور سوسیالیستی درجهان ونخستین حزب بوجودآورنده این دولت بود . لنین پس ازمارکس وانگلس بزرگترین تئوریسینی بود که جنبش جهانی کمونیستی بخود میشناخت . سیاستی که لنین باین جنبش ارائه میداشت ، پیوسته صحت خود را نشان میداد وزندگی حقانیت آنرا به ثبوت میرساند . لنینیسم هیچوقت یك پدیده صرفا" روسی " وملی نبود ، آموزشی بود جهانشمول وچنین نیز باقی مانده است . البته این جانب عمده مسئله بود ، ولی دراینجا سخن برسرجانب دیگر آن نیزهست . وآن اینکه ویژگیهای مناسبات لنین بااحزاب خارجی که ما آنرا " شیوه " لنینی مینامیم ، دراین امر تاثیرفراوان داشت . میکوشیم اصول عمده این شیوه راتشریح کنیم .

■

انترناسیونالیسم نخستین اصلی بود که لنین هنگام مذاکره ومشاوره ومباحثه باکمونیست های خارجی ویا هنگام تعمق دربارمعضلات آنان ملاك کارخود قرارمیداد . لنین دراستدلالات واستنتاجات وپیشنهادهای خود به احزاب برادر ازاین اصل پیروی میکرد . لنین خود درمقیاس جهانی می اندیشید وازمنافع وهدفهای جنبش جهانی کارگری پیروی مینمود ومسائل ملی را در پیوند بامسائل بین المللی حل میکرد وازهرکمونیست وانقلابی پرولتری نیزمیخواست که چنین عمل کند . لنین درسال ۱۹۱۳ نوشت : " کارگرآگاه نه فقط خود راعضو خانواده مارکسیستی روس احساس میکند ومیشناسد ، بلکه همچنین درك میکند که اوعضوخانواده جهانی مارکسیست ها نیزهست " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۴ ، ص ۲۰۱) .

لنین تاپایان زندگی باین اندیشه خود وفادار ماند . نتایج این اندیشه کاملا روشن بود . هرحزب کمونیست ، صرفنظرازموقعیت ومقامی که درجهان دارد ، باید هرحزب دیگر ومجموع احزاب را بحساب آورد وتمام مسائل مشترك باید متفقا حل وفصل شود .

لنین درسال ۱۹۲۰ نوشت : " مابخود میبالیم که تمام مسائل مهم مبارزه کارگران را در راه رهائی خویش به پیروی ازانضباط جهانی پرولتاریای انقلابی حل میکنیم وتجربه کارگران کشورهای مختلف را درنظر میگیریم ودانش واراده آنانرا بحساب میآوریم . . . " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۴۱ ، ص ۲۷۳ — ۲۷۲) .

لنین به کمونیست های قرن بیستم این اصل مهم سیاسی رامیآموخت که امکانات ومنافع جنبش کارگری کشورخود را بااستراتژی جهانی کمونیسم درآمیزند . لنین برای منافع عمومی سوسیالیسم اولویت قائل بود . هیچیك ازکسانی که مکتب لنینی انترناسیونالیسم راگذرانده اند این رهنمود لنین رافراموش نکرده اند . انترناسیونالیسم درتاروپود وجود این انقلابیون پرولتری رخنه کرده بود وتاپایان زندگی بمثابه جزئی ازاندیشه وسرشت آنان باقی ماند . بدینسان هسته اصلی پیشاهنگان جنبش جهانی کمونیستی پدیدآمد .

وایان کوتوریه ، کمونیست فرانسه درسال ۱۹۲۵ نوشت : " کسیکه سراسرجهان رابلرزه آورد ودراندیشه خود پیوسته بتحلیل تمام پروسههای زندگی جهانی پرداخت ، تاپایان زندگی آگاهانه خود ، این توانائی شگفت را درخود حفظ کرد کهمانند کارگرساده چینی وباربرسیاهپوست احساس کند وبیاندیشد . اوستمکش آنامی وهندی را نیز مانند کارگرذوب آهن لنینگراد ونساج پاریسی ومعدنگروپرجینیای جدید درك میکرد ومیشناخت . لنین انسان کامل طرازنوین ونمونه انسان آینده برای ما بود " .

لنین درواقع نیزدرمیان کارگران پیشروتمام کشورها ، یك انسان خودی بود . ت. کولچ کارگر حروفچین ونماینده حزب سوسیالیست بریتانیا در دومین کنگره کمینترن که ازپیشاهنگان جنبش کارگری انگلستان بود ، درسال ۱۹۲۰ نوشت : " اگرلنین به لندن میآمد ، صدها هزارکارگر این پایتخت بزرگ ازآن مطلع میشدند وباوتهنیت میگفتند . این امردرباره هریك ازشهرهای بزرگ بریتانیا نیزصادق است ومافکر میکنیم درباره هریك ازشهرهای سراسرجهان نیزهمینطوراست. پرولتاریا واقعا خوشبخت است کهچنین حامیانی دارد " .

هزاران تن ازاعضا" احزاب کمونیست برادرکه لنین رامیشناختند ویالااقل او رادیده وسخنانش را شنیده بودند ، چنین نظری درباره لنین داشتند . لنین برای آنان بمثابه یکی از اعضا" سازمان آنها بود .

کمونیستهای خارجی ، لنین را بخاطرآنکه حوائج ومعضلات آنانرادرك میکرد وبخاطر دموکراتیسم عمیق او گرامی میداشتند .

انگلس درباره مناسبات احزاب سوسیالیست کشورهای مختلف درسال ۱۸۸۲ نوشت : " همکاری بین المللی فقط میان افراد برابرحقوق میسراست . . . " (ك . مارکس ، ف . انگلس مجموعه آثار ، جلد ۳۵ ، ص ۲۲۱) . لنین نیز براین عقیده بود . لنین هیچوقت ، هیچکس رامجبورنمیکرد ، بلکه بتشریح واقناع میپرداخت . این امر ، بدون تردید درسالهای پیدایش جنبش جهانی کمونیستی نقش مهمی ایفا" نمود . هرقدرهم مباحثات میان احزاب وجریانات

مختلف داغ‌وپرهیجان بود، باز لنین برای تمام احزاب این‌حق را قائل میشد که عقیده خود را آزادانه بیان دارند ودر اتخاذ تصمیم که بعد برای همه لازم الاجرا میگردید، شرکت‌ورزند.

لنین نسبت به همفکرانی که خود انتقاد شان‌کرده بود، برخوردی غمخوارانه‌وبانزاکت داشت. نامه ای که لنین در آغاز ماه مه سال ۱۹۲۰ به گ. و. چیچرین نوشت نمونه آنست. لنین در این‌نامه از چیچرین تقاضا میکند که کتابی راکه تازگی بنام "بیماری کودکی" چپ روی" درکمونیسم" نوشته ویا "فصل مربوط به انگلستان" این‌کتاب را خود مطالعه کند ویا برفیقی که "ازجنبش سوسیالیستی انگلستان بخوبی اطلاع دارد" برای مطالعه بدهد تا چنانچه "اشتباهات‌ویی تاکتیکی هائی" درآن‌باشد، نظرخود را بیان دارد. (مجموعه کامل‌آثار جلد ۵۱، ص ۱۸۶ – ۱۸۹).

باید بجانب دیگر روش حزبی لنین‌نیز توجه داشت. نزاکت وادب لنین‌نسبت به کسیکه با اوبحث میکرد، هرگزبمعنای نرمش وگذشت اودرباره مسائل اصولی نبود. انتقاد لنین میتوانست کوبنده باشد، ولی هرگزجنبه شخصی نداشت. اصولیت برای اوحلال همه چیز بود. لنین نسبت بکسیکه ازمواضع انترناسیونالیسم عدول میکرد وبنحوی ازانحاء دچارناسیونالیسم میگردید وحزب خود را بالای احزاب دیگر قرارمیداد ویامیخواست آنرا ازجنبش جهانی جدا کند، روش آشتی ناپذیر داشت.

چنانکه لنین پ. لوی، لیدر اپورتونیستهای راست حزب کمونیست آلمان رابعلت پیشنهادهائی که درباره تزهای مربوط بمسائل ملی واستعمار داده بود وبه آلمان بمثابه <u>یگانه</u> ملت جهان‌مینگریست، صراحتا متهم میکرد که اوگرفتار "ناسیونال – شووینیسم" شده است. (مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، ص ۴۵۹). لنین درمورد کم بها دادن به اهمیت همکاری با احزاب برادر نسبت بکمونیستهای شوروی نیزهمانقدر سختگیربود. انترناسیونالیسم پیوسته پایه اساسی برخورد لنین را بمسائل جنبش‌جهانی کارگری تشکیل میداد.

■

لنین دارای شمّ سیاسی حیرت انگیز بود. ولی این یک موهبت خدادادنبود، بلکه ازتحلیل علمی عمیق همراه باتجربه فراوان سرچشمه‌میگرفت.

لنین نه یک باروبار، بلکه دهها بار حوادث تاریخی آینده را دقیقا پیش بینی نموده، جنبش کارگری رابرای مقابله باآن آماده کرده است. بهمین‌جهت لنین درلحظات قاطع پیروز میشد. بطوریکه‌میدانیم، لنین نخستین جنگ جهانی را مدتها پیش ازآغازآن ونیز شکست تزاریسم و ایجاد نخستین‌کشورسوسیالیستی را درروسیه پیش بینی کرده بود. لنین، درروزهائیکه درباره صلح برست – لیتوفسک بحث میشد، سقوط آلمان قیصری وسپس درد وران پیش ازتشکیل‌کنفرانس ژن، گسیختگی جبهه ضد شوروی دیپلماسی بورژوائی را دریافت. لنین آغازتلاشی سیستم استعمارامپریالیسم، وارد شدن جنبش آزادیبخش‌ملی رابعرصه‌جهانی وبسیاری حوادث دیگررا پیش بینی کرده بود.

بصیرت ودوراندیشی لنین غالباکمونیستهای‌خارجی را بهنگام بررسی مسائل جداگانه

کشورهای آنها، به شگفتی‌میآورد. دراین باره، دهها گواه کتبی ازخاطرات رهبران کمینترن وجود دارد. تجزیه وتحلیل لنینی پیوسته به احزاب برادرکمک‌میکرد که بموقع اوضاع رادرک کنند، برنامه عمل صحیح تنظیم‌نمایند وازشکست درامان‌باشند. علت این امربیش‌ازهمه درعمق برخورد علمی لنین بمسائلی بود که دربرابرجنبش جهانی کارگری قرارمیگرفت. نقش‌لنین بمثابه نه فقط یک پراتیسین بزرگ انقلابی، بلکه بمثابه <u>تئوریسین کبیر انقلاب</u> درهمین بود. تجزیه وتحلیل دقیق که بانتیجه گیریهای ناشی ازبررسی روزانه واقعیت ومشاهده حوادث تقویت میشد، به لنین کمک‌کرد تا کارمارکس وانگلس‌را ادامه دهد ومسائل مهم تئوری مارکسیستی معاصررانظیر خصلت امپریالیسم، امکان پیروزی سوسیالیسم بدواً دریک یا چند کشور، تکامل انقلاب بورژوائی بانقلاب سوسیالیستی، حزب پرولتری طرازنوین، ساختمان سوسیالیسم دریک‌کشور، اتحاد پرولتاریای پیروزمند باجنبش آزادیبخش‌ملی ویکسلسله مسائل دیگررا مطرح وحل نماید. پراتیک انقلابی‌لنین ازکارهای تئوریک اوجدائی ناپذیربود وبراین پایه بوجود آمده بود.

سیاست برای لنین درحکم یک‌علم واقعی بود. لنین هرمسئله مهمی‌راا گرعمیقا بررسی نمیکرد، قانع نمیشد. منطق‌استوارونیروی پولادین‌اقناع کم‌رفقای خارجی ورجال کشورهای دیگررا درملاقات بالنین به‌حیرت‌میانداخت، ازهمینجاناشی میشد. ا. پ. ویلیامس، نویسنده مترقی امریکا که درانقلاب اکتبرشرکت داشت وبارها با لنین‌ملاقات‌کرده بود، ازقول یکی از نویسندگان مینویسد: "لنین به مخالف خوذ پاسخ نمیگوید، بلکه اورا جراحی میکند. اوشبیه تیغ برنده است. مغزاوباشدتی حیرت انگیزکارمیکند. اوبه کوچکترین خطای مخالف پی میبرد، استدلالهای‌غیرقابل قبول را رد میکند ونشان‌میدهد که ازاین استدلالها چه‌نتایج پوچی میتوان رسید ... نیروی منطق اوما رامجذوب میکند. هیجانی عقلائی شمارافرامیگیرد".

جان رید، کمونیست امریکائی دروصف لنین‌میگوید: "پیشوائی فوق العاده خلق، پیشوائی که فقط درپرتوقدرت اندیشه خود به این‌مقام رسیده وازهرگونه تظاهربدوراست وتسلیم احساسات نمیشود واستوار وتزلزل ناپذیراست وبدون شائبه، پیشوائی که برای تشریح بغرنج ترین‌اندیشه هادرقالب سادترین کلمات وتحلیل عمیق اوضاع‌مشخص همراه بانرمش بصیرانه وجسارت اندیشه، ازتوانائی عظیم برخورداراست".

و. اولبریشت که درکنگره چهارم کمینترن شرکت داشت، درخاطرات‌خود میگوید: "... لنین فورابماهیت مسئله پی میبرد وتوجه اورا نمیشد بامسائل فرعی منحرف کرد. اوهیچ چیزمهمی را ازنظر دورنمیداشت".

ظریفترین ودقیقترین تجزیه وتحلیل علمی به لنین امکان‌میداد حوادث را درکشورهای خارجی پیش بینی کند، تحولات درحال تکون راازپیش دریابد، نیروی‌دشمنان ونیروی طبقه کارگر ونیروی این یاآن فرد را واقع بینانه ارزیابی نماید. لنین دراین‌جا نیزمانند تمام موارد دیگرسطحی بودن وظاهربینی راتحمل نمیکرد. تجزیه‌وتحلیل اوفقط برآن چه که‌هست وبرآنچه که درآینده ازآن ناشی خواهد شد، مبتنی بود. درباره لنین‌میتوان همان سخنانی رابکاربرد که اودرباره مارکس گفته بود: دراو "اثری ازکوشش برای خیالبافی ویا غیب گوئی عبث درباره‌چیزیکه دانستن آن ممکن نیست، وجود ندارد" (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۳۳، ص ۸۵). بهمین جهت اینجا دتزلزل درنتیجه‌گیریهای اوتقریبا غیرممکن بود وبهمین جهت نیزقضاوتها ومشورتها وانتقادات اوچنین تاثیرعظیم دراحزاب برادرداشت.

در مبارزه طبقاتی جهانی، تجزیه وتحلیل کاملا علمی وضع سیاسی به تنهائی کافی نیست. تفکرعلمی الزاما باهنر استراتژی همراه نیست، ولی لنین هم این وهم آنرا باهم داشت.

نظریات لنین درباره استراتژی پروسه انقلابی جهانی، هنرسازمان دادن وبسیج کردن توده ها، هنرقیام، چگونگی تاکتیك نسبت به احزاب وپارلمان بورژوائی وسوسیال ــ دموکراسی وبسیاری مسائل دیگر اکنون نیز ازطرف کمونیستهای کشورهای مختلف بررسی میشود. کتاب "بیماری کودکی "چپ روی" درکمونیسم" بمثابه درسنامه ای واقعی درباره استراتژی جنبش انقلابی جهانی مورد مطالعه قرارمیگیرد. میلیون ها تن اعضاء احزاب برادر درسراسرجهان برپایه این کتاب چگونگی مبارزه انقلابی رافراگرفته اند.

هیچ مسئله مهمی در استراتژی وتاکتیك انقلاب وجود ندارد که لنین درباره آن واکنش نشان نداده باشد. برای نمونه یکمثال میآوریم. کارگران مونیخ درآوریل سال ۱۹۱۹ جمهوری شوروی باواریا را تشکیل دادند. رهبران کارگران مونیخ کمونیست هائی وفادار وصادق بودند و با مارکسیسم آشنائی داشتند، ولی دارای تجربه انقلابی نبودند. ضد انقلاب درباواریا نیرومند و محیل وبیرحم بود وپلاد رنگ بهتعرض مهلك متقابل پرداخت. عده پیشاهنگان انقلابی کم بود، دراطراف مونیخ باند هائی ازکولاك ها تشکیل شده بود وهرآن انتظارمیرفت که ازطرف ژنرال های گارد سفید ضرباتی وارد شود. سرنوشت دولتکارگری بهموئی بسته بود. تناسبنیروها بسود قیام کنندگان نبود. آینده بمیزان زیاد بچگونگی عمل کمونیستهای باواریا دراین روزهای حساس (واقعا صحبت برسرروزهای انگشت شمار بود) وابسته بود. آیا آنان خواهند توانست پیش ازآنکه بورژوازی باواریا بمونیخ حمله کند، مواضع خود را حفظ کنند وتحکیم بخشند. چگونه باید این کاررا انجام داد؟

لنین در ۲۷ آوریل سال ۱۹۱۹ پیام تهنیتی به جمهوری شوروی باواریا میفرستد اگرچه درشرایط آنزمان این پیام بسیار دیر یعنی زمانیکه ضد انقلاب ابتکاررا بدست گرفته بود، بکمونیست های باواریا میرسد، ولی این سند بمثابه نمونه کلاسیك قدرت استراتژی وتاکتیك انقلابی لنین برای همیشه باقی خواهد ماند. دراین پیام گفته میشد: " ازشما تقاضای فراوان داریم که درباره اقداماتی که برای مبارزه با دژخیمان بورژوائی وشیدمن ها وشرکاء انجام داده اید، بیشتر ومشخص ترمارا آگاه سازید. آیا شورای کارگران وخدمتکاران را دربخش های شهر تشکیل داده اید، آیا کارگران رامسلح وبورژوازی را خلع سلاح کرده اید، ازانبارهای پوشاك وخواربار برای کمك سریع ووسیع بهکارگران وبخصوص کارگران کشاورزی ودهقانان خرده پا استفاده کرده اید، آیاکارخانه ها واموال ثروتمندان مونیخ وهمچنین واحد های کشاورزی سرمایه داری را درحوالی آن مصادره کرده اید، آیا وامهای رهنی واجاره بهای دهقانان کوچك رالغوکرده اید، آیا دستمزد کارگران کشاورزی وکارگران ساده را به دوبرابروسه برابرافزایش داده اید، آیا تمام ذخایرکاغذ وچاپخانه هارا برای چاپ اوراق تبلیغاتی وروزنامه برای توده ها مصادره کرده اید، آیا روزکار ٦ ساعته توام با ۲ یا ۳ ساعت کاربرای اداره امور دولت برقرارکرده اید، آیا ازخانه های بورژوازی مونیخ برای انتقال فوری کارگران بهآپارتمان های ثروتمندان استفاده کرده اید، آیا تمام بانك هارا بتصرف درآورده اید، ازبورژوازی گروگان گرفته اید، آیا برای کارگران سهمیه خواربار بیشتری ازسهمیه سرمایه داران بر قرارکرده اید، آیا همهکارگران را برای دفاع وتبلیغات ایدئولوژیك درروستاهای اطراف بسیج

کرده اید؟ فوری ترین وسریعترین اقداماتی ازاین قبیل باشرکت فعال شورای کارگران وکشاورزان مزد ورود هقانات خرده پا باید مواضع شماراتحکیم بخشد. باید برای بورژوازی مالیات های فوق ــ العاده وضع شود وبید رنگ به کارگران وکشاورزان مزد ورود هقانان خرده پا داده شود. بهرقیمتی که شده باید به بهبود واقعی وضع آنان پرداخت" (لنین، مجموعهکامل آثار، جلد ۳۸، ص ۳۲۲ ــ ۳۲۱).

چنین بود پیام لنین. مضمون این سند چه بود؟ آیا طرح یك برنامه سیاسی بود؟ نه، نه فقط. این سند پیش ازهمه عبارت بود از فرمان جنگی یك استراتژوتاکتیسین انقلاب برای یکی ازنخستین نبرد هائی که درجنگ بادشمن طبقاتی درپیش بود.

مگر دورنمای راه رشد غیرسرمایه داری که لنین درجریان مصاحبه بارفقای مغول درسال ۱۹۲۱ آنراتشریح نمود، حائز اهمیت استراتژیك عظیم نبود!

چنین اوضاع واحوالی درآن سالها بارها برای کشورهای مختلف پیش میآمد ودرتمام موارد مهمی که چنین مسائلی درانترناسیونال کمونیستی مورد بررسی قرارمیگرفت، لنین به یافتن راهحل صحیح کمكمیکرد. درآمیختن تجربه انقلاب روس باتجربه جهانی به لنین امکان میداد تا قانونمندیهای پروسه انقلابی جهانی راکشف کند و "مراکزعصبی" مبارزه طبقاتی رادرکشورهای مختلف لمس نماید.

■

تجزیه وتحلیل علمی ومهارت استراتژیك لنین درحل مسائل جنبش جهانی کارگری برچه مبتنی بود؟ واقعیت ها حاکیست که بریك چیز: علاوه بردانش عمیق تئوری مارکسیسم، اطلاعات همه جانبه درباره این جنبش وبطورکلی درباره امورکشورهای خارجی.

لنین میکوشید پیوسته درجریان وضع سیاسی واقتصادی هریك ازکشورهای کم وبیش بزرگ قرارگیرد وازوضع احزاب ورجال اجتماعی بزرگ این کشورها آگاه باشد.

دامنه اطلاعات وعلائق لنین بسیاروسیع بود. اینك چند مثال ازگواهان دست اول:

ل. روداش، یکی ازبنیادگذاران حزب کمونیست مجارستان درباره مصاحبه خود با لنین دربهارسال ۱۹۱۹ حکایت میکند:

"لنین ناگهان ازمن پرسید، درمجارستان چند کارگرکشاورزی ودهقان فقیر وجود دارد؟ من برپایه ارقام مربوط به سالهای پیش ازجنگ گفتم تقریبا چهارمیلیون نفر. لنین باحیرت پرسید، باین زیادی! ... توجه کنید، .. باین قبیل مسائل باید بامسئولیت تمام برخورد نمود. دیروز یکی ازرهبران حزب کمونیست کشورهمسایه شما نزد من بود وزمانیکه من همین سئوال را ازاوکردم، اونتوانست پاسخ بدهد. این چه کمونیستی است که تناسب نیروهای طبقاتی رادرمیهن خود نمیداند ومهمترآنکه نمیداند درکشوراوچند نفرپرولتر کشاورزی ونیمه پرولتر، وجود دارد".

ازنامه مورخ اوت سال ۱۹۲۱ لنین به ت. بل، کمونیست انگلستان:

"... تعداد معدنگران انگلستان چقدر است؟ آیا بیش از ۵۰۰ هزارنفر است؟ تعداد آنان درو ولز جنوبی چقدر است؟ ۲۵ هزارنفر؟ تعداد واقعی معدنگرانی که در ۲۴ ژوئیه

سال ۱۹۲۱ درکارردیف نماینده داشتند، چقدربود ؟ " (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۴۴، ص ۸۵ . دراینجا ازکنگره فدراسیون معدنگران وولزجنوبی سخن میرود که در آن تصمیم گرفته شد که فدراسیون به انترناسیونال سوم بپیوندد) .

س . روتگرس، کمونیست هلندی که در آن زمان ازامریکا بازگشته بود، درباره مصاحبه خود بالنین درسال ۱۹۱۸ چنین مینویسد :

" لنین ازاوضاع ایالات متحده امریکا ورجال آنجا بنحوی حیرت انگیزاطلاع داشت، بطوریکه من حتی قادرنبودم بتمام سئوالات اوپاسخ بگویم . زمانیکه لنین متوجه میشد پاسخ باین یاآن سئوال برای من دشواراست، بنحوی نامحسوس بمسئله دیگر میپرداخت وموفق میشد ازمن اطلاعات وفاکت های مشخص فراوان بدست آورد " .

ر. آوراموف، کمونیست بلغارستان که درآلمان اقامت داشته، دربارهملاقات خود با لنین دراواخرسال ۱۹۱۷ چنین مینویسد : " ولادیمیرایلیچ طی بیش ازدوساعت گفتگوبامن علاقه شدیدی نسبت به اوضاع آلمان نشان داد، من بارگباركاملی ازسئوالات روبروشده بودم لنین میخواست درباره همه چیزتاجزئی ترین آنها به تفصیل مطلع شود " .

آ . تایمی، عضو دولت انقلابی فنلاند که دراواخرژانویه سال ۱۹۱۸ تشکیل شد بود درباره مصاحبه خود درفوریه سال ۱۹۱۸ بالنین مینویسد :

" . . . اومرا درباره اوضاع فنلاند کاملا سئوال پیچ کرده بود، همه چیز مورد توجه او بود : وضع جبهه، قوانینی که بتصویب دولت انقلابی رسیده، رفتارگروههای مختلف مردم، نیروهائی که سفیدها دراختیارداشتند، آیا عده زیادی ازافراد ما باموزنظامی آشنا هستند، بهچه چیزی احتیاج شدید احساس میکنیم . . . " .

لنین درباره هرکشوری بنحوی خستگی ناپذیر اطلاعات مفصل بدست میآورد واین کار در زمانی انجام میگرفت که غرق درامور شوروی بود ! فاکتهای مربوط بهزندگی درکشورهای خارجی همانقدر برای لنین لازم بود که ریاضی دان نیازمند ارقام برای معادلات وفیزیك دان محتاج ابزار برای آزمایش است . هواسنج سیاست جهانی همه روزه دربرابردیدگان لنین بود قدرت درك وفهم لنین بحدی بود که پیوسته مجرب ترین ومطلع ترین رهبران احزاب برادررا مبهوت می کرد . ولی لنین همیشه میخواست بیشتربداند، آنهم حقایق کامل وبدون آرایش را .

این امر درباره مباحثات لنین با مخالفان نیزصادق است . دراین موارد نیز لنین بی اندازه دقیق بود . زمانیکه کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا درسال ۱۹۲۰ درتورین تشکیل شد وتروس رهبرجناح راست ضد کمونیست این حزب درکنگره سخنرانی نمود، لنین درصدد تهیه مقاله ای تحت عنوان " درباره مبارزه درداخل حزب سوسیالیست ایتالیا " برآمد . لنین به آ . م . هلـرکه درباره اینکنگره برای اومدارك جمع آوری میکرد، نوشت : " متن سخنرانی تروس را حتما برای من تهیه کنید . . . تمام اسناد ومدارك راجمع آوری کرده نکات عمده آنرا ترجمهکنید، تا بتوان هریك ازاحکام برنامه تورین را اثبات نمود " (لنین، مجموعه کامل آثار جلد ۵۱، ص ۲۹۹) .

لنین هیچگونه اطلاعات غیراصیل وهیچگونه آرایش را برای فاکتها نمی پذیرفت . درنامه ایکه لنین دراول سپتامبرسال ۱۹۲۱ بمناسبت طرح ایجاد انستیتوی اطلاعات درباره مسائل

جنبش جهانی کارگری به ا . س . وارگا نوشته، گفته میشود :

" ما به اطلاعات کامل وحقیقی نیازمندیم . وحقیقت نباید وابسته آن باشد که بچه کسی خدمت میکند " (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۵۴، ص ۴۴۶) .

لنین اصرارداشت که جمع آوری فاکتها باید کامل ودقیق باشد وبخوبی انجام گیرد و در تذکراتی که به طرح وارگا نوشته، می طلبد که باید " فاکتهای عینی " (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۵۴، ص ۴۴۴) گردآوری نمود . لنین این کاررا نه فقط برای خود بمثابه یک رهبر، بلکه برای تمام کمونیستها امری حائز اهمیت میشمرد ومیگفت : کمونیست ها باید برپایه تجربه واقعی بیاموزند ونه برپایه واقعیت سطحی وبطریق اولی برپایه واقعیت رنگ آمیزی شده و نیزکمونیستها باید قدرت تفکرعملی را درخود پرورش دهند . لنین مینویسد : " برای آنکه در هر مورد معین بتوان سرازکاردرآورد، انسان باید دارای مغزواندیشه خود باشد " (لنین، مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، ص ۵۲) .

براین استعدادهای لنین یك خصیصه بسیارمهم دیگر اضافه میشد وآن اینکه لنین قادربود نه فقط باتمرکزعظیم نیرو، بلکه باکاربری تمام کارکند .

مناسبات لنین با کمونیستهای خارجی دارای همان خصائصی بود که درفعالیت او درمقام رئیس دولت شوروی نمودار میگشت . تمام نمایندگان احزاب برادرکه بالنین ملاقات داشته اند این امررا خاطرنشان ساخته اند .

و . هود، ازرجال اجتماعی مترقی انگلستان که درسال ۱۹۱۹ بالنین ملاقات نموده ا مینویسد : " هرچیزیراکه لنین لازم داشت بگوید، باصراحت ووضوح تمام بدون هرگونه کلمات مبهم اظهارمیداشت . درگفتگوبالنین هیچگونه سوء تفاهمی نمیتوانست بوجود آید وهیچکس نمیتوانست باتصورات کاذب ازنزد او برود " . ولی نه فقط بدانجهت نبود که لنین میدانست چهمیخواهد و با روشنی کلام او فقط ازاعتقاد اصولی تزلزل ناپذیرش ناشی میشد، بلکه، ازخود اضافهکنیم، ازآنجهت نیزبود که لنین اهل کاربود وهیچگونه بیدقتی راتحمل نمیکرد . والشر، کمونیست قدیمی آلمان تاکید میکند که " شیوه سخن لنین رامیتوان باسهکلمه بنحواکمل توصیف نمود : ساده، صادقانه وصریح . لنین میکوشید ماهیت امررا چنان بیان کند که ساده ترین افراد نیزقادربدرك آن باشند . زمانیکه لنین احساس میکردعده ای اورا درك نکرده اند، دچارخشم نمیشد، بلکه افکارخود را دوباره، بازبانی دیگر، ولی همانطورساده ازنوبیان میکرد " .

لنین درجریان کار، زمانیکه ماموریتی بکسی میداد، جزئیات راازنظردورنمیداشت وتا حدی که امکان داشت میکوشید تمام جزئیات را پیش بینی کند . د . فاینبرگ، کمونیست انگلیسی که درسالهای ۱۹۱۹ — ۱۹۱۸ بهکار طبع ونشر اوراق تبلیغاتی درمیان نظامیان اشغالگرانگلیسی وامریکائی درشمال روسیه اشتغال داشت، حکایت میکند که چگونه لنین " . . . میکوشید . . . چگونگی چاپ وبسته بندی وارسال این نشریات را تاکوچکترین جزئیات آن تشریح نماید، تا بتوان آنهارا ازسخت ترین موانع عبور داد " . کسیکه سکان تاریخ جهانی را دردست داشت، درفکر اموركاملا فنی نیز بود ! درکار انقلاب همهچیز برای لنین اهمیت داشت، هیچ کاری نمیبایست باسهل انگاری انجام شود .

ظاهرا چنین بنظر میرسد که درسیمای لنین، خصیصه ای مانند کاربری درقیاس باسایر

خصائص این اندیشمند واستراتژ کبیر انقلاب باید کاملا در سایه قرارگیرد . ولی عملا کاربری نیز از خصائص تغییرناپذیر پیشوای جنبش جهانی کارگری بود .

بی شك ، خصوصیت دیگر لنین ، یعنی دموکراتیسم او در تکوین جنبش کمونیستی نقشی فوق العاده داشت .

باید چگونگی دورانی راکه کمونیستهای کشورهای مختلف سازمان‌های خود را بوجود میآوردند وبه انترناسیونال کمونیستی می پیوستند ، درنظرگرفت . احزاب برادر در آن سالها تازه روی پای خود میایستادند . برای بسیاری ازاعضاء این احزاب ورهبران آنها هنــــوز وظائف وبرنامه حزب وطریق اولی تاکتیك آن روشن نبود . افرادی که تصورواضحی ازمارکسیسم نداشتند وچه بساعناصرتصادفی که ازجریانات خرده بورژوائی ونیمه‌آنارشیستی برخاسته وایجاد گمراهی میکردند وتخم نفاق میافکندند ، وارد سازمان‌ها میشدند . دربرخی احزاب کمونیست اپورتونیست های" چپ " ودربرخی دیگر اپورتونیستهای راست فعالیت شدید داشتند ، در برخی احزاب انضباط ضعیف بود ، گاه اینجاوگاه‌آنجا خطر انشعاب پدید میآمد . گفتگوهـــای پرشورجریان داشت ومباحثات جدی انجام‌میگرفت . کمینترن که بابتکارلنین ایجاد شده وارگان رهبری‌جمعی جنبش جهانی پرولتری‌بود ، عالیترین‌مرجع برای حل اینگونه بحث‌ها بود . نمایندگان احزاب برادرمهمترین‌مسائل را دراینجا متفققاًمورد بررسی قرارمیدادند وحـــل میکردند .

لنین بادرنظرگرفتن مقتضیات مشخص زمان، شرایط پذیرش به‌کمینترن را تنظیم کرده‌بود .

دراین دوران ، لنین برای کمونیستهای کشورهای‌مختلف نه‌فقط ایدئولوگ واستراتــژ کبیر ، بلکه رفیق نزدیك وراهبری‌بود که‌بافروتنی وسادگی وانسان دوستی وبدون هرگونه برتری جوئی واحترام صمیمانه نسبت به تجربه ودانش دیگران ، آنهارامسحورخود میکرد . لنین نیزمانند مارکس، پرستش شخصیت خویش‌راتحمل نمیکرد وپیوسته به شدیدترین‌نحوعلیه چنین برخوردی‌نسبت بخود برمیخاست . ولی نفوذ واعتبارلنین درمیان احزاب برادربنحوی غیرقابل قیاس بالاترازآن چیزی بود که درشرایط پرستش شخصی بتوان تصورنمود .

لنین درمسائل اصولی جنبش‌جهانی قاطع بود ودرموارد جدی ــ بی اندازه سختگیر . هیچیك ازکمونیستهای خارجی که بالنین ملاقاتکرده اند ، اورا انسانی سستخوانده اند جه سستی با سرشت‌آتشین وطبیعت پیکارجووا حساس‌مسئولیتی که اودرقبال کمونیسم میکرد ، بهیچو سازگار نبود . هنگامیکه اقدام به تعرض‌لازم بود ، لنین باسلاح‌تمام باستقبال آن‌میرفت ورحـــم نمیکرد .

او . تراچینی ، کمونیست‌ایتالیائی درباره سخنرانی لنین درسومین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۱ ، که علیه چپ روان وازجمله علیه اومتوجه بود ، مینویسد :" . . . درسخنان او آهنگ شدید یورش . طنین اندازبود که‌هرلحظه بیشتراوج میگرفت . سخنان‌اوهمه چیزرا زیرورو میکرد وبنای بید وام فرمول ها ونظریات مارا درهم‌میکوبید . آیا این دفاع ازخود بود ؟ هرگز ! برعکس این یورشــی بود پرتوان ، زیرا " اگرکنگره علیه اینگونه خطاها ، علیه اینگونه حماقت های " چـپ روانه " به حمله قاطع نپردازد ، تمام جنبش‌محکوم‌به فناخواهد بود ؛ این جملات چــپ روانه ، ماروس‌هارا تاحد تهوع بیزارکرده است" (دراینجا ، تراچینی سخنان لنین را درسومین

کنگره کمینتران نقل میکند . رجوع شود به مجموعه کامل آثارلنین ، جلد ٤٤ ، ص ۲۳) .

لنین بی امان‌بود ، ولی فقط بخاطرکاروپیشرفت‌آن . هرنوع برخورد دیگری برای اوکاملا بیگانه بود . لنین‌هرگزبه تدابیرادار ی متوسل نمیشد ، دربحث هاهیچوقت ازقدرت خود استفاده نمیکرد وهیچوقت خود را بالای دیگران‌قرارنمیداد . کلاراتستکیــن مینویسد :" اوکاملا باتــوده رفقادرمی‌آمیخت ، بااین‌تود میکسان بود . تنی بودازتن‌ها ، اونمیخواست باحرکــت دست و تغییرقیافه ، بعنوان " شخص‌رهبر " اعمال فشارکند . این‌شیوه‌ها برای اوبیگانه بودند . زیـــرا اوواقعا یك شخصیت برجسته بود . رفتارلنین همچون رفتارفردی برابرحقوق درمیان افراد برابر حقوق بود که باتمام تاروپود وجود خود باآنان پیوند دارد . درلنین اثری از " مرد قدرت" وجود نداشت ، نفوذ واعتباراو درحزب ، نفوذ واعتبار یك پیشواورفیق ایدالی بود که باعلم باینکــه او همیشه درك‌میکند وبنوبه خود میخواهد که درك شود ، دربرابرمقام‌والای او سرتعظیم فرود میآوری" .

آ . رانسوم ، روزنامه نگار انگلیسی میگوید که " جاه طلبی وشهرت جوئی بهیچوجـــه خصیصه اونبود" . و . وارگا ، کمونیست مجارمتذکرمیشود که " لنین هرگزوبهیچوجه برتری خود را برخ‌نمیکشید ، عقیدهٔخود راتحمیل نمیکرد ، بلکه‌میتوانست انسان را قانع‌کند واورابه حقیقـــت برساند " . بانوك . شریدان که مجسمه ای ازلنین ساخته‌مینویسد :" چهره او پیش‌ازآنکــه مظهرقدرت باشد نمودارانديشه عمیق بود " .

لنین‌مینویسد :

" پیشوایان کارگران نه فرشته اند ونه‌مقدس ونه قهرمان ، آنان‌نیز انسانهائی هستند مانند دیگران . آنان نیز خطامیکنند وحزب خطایشان را اصلاح‌میکند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۱ ، ص ٤۰۹) .

تمام‌آثارلنین خاطره های نازدودنی ازسادگی وفروتنی اودرانسان باقی میگذارد . لنین مانند زحمتکشی عادی‌زندگی میکرد . رفقائی ازکشورهای‌خارجی که بالنین‌ملاقات‌کرده اند ، اختلاف شدید میان‌نحوه زندگی لنین را باوسایل آسایشی که رهبران سوسیال ــ دموکرات‌غرب به‌شیوه بورژوازی پیرامون‌خود بوجود میآوردند ، خاطرنشان‌ساخته اند .

انقلابی کبیر ، دموکراتی کبیربود . او نه فقط سیاست ، بلکه انسان‌هارا نیزبخوبی درك میکرد . بهمین‌جهت دراحـزاب برادربا صمیمیت واحترام باومینگریستند .

■

لنین دارای‌خصلت ویژه دیگری نیز هست‌که همچون‌نیروی الکتریسیته به سایرخصائــل او" بارالکتریکی " میداد وبدون آن سیمای‌لنین را بمثابه رهبرجنبش جهانی کارگری وکمونیستـــی اصلا نمیتوان ترسیم‌نمود . واین تحرك عظیم شخصیت اواست .

تقریبا تمام‌کمونیست ها ورجال مترقی خارجی که لنین رامیشناختند ، اززنده دلی وشادی او (حتی زمانیکه دچاربیماری سخت‌بود) ، ازاراده خلل ناپذیروقدرتکار نادروطبع شــوخ اوسخن‌گفته اند . لنین انسانی بود سرشارازشورزندگی . آ . رانسوم انگلیسی مینویسد :

" . . . آیامن کسی را به قامت اودیده ام که باندازه او زنده دل وپرحرارت باشد ؟ هیچکــس

را بیاد ندارم ". ای. ماك برایدِ امریکائی خاطرنشان میسازد: "... کسیکه دارای طبع شوخ نبود نمیتوانست برد شواریهائی کها و ازسرگذراند، چیره گردد ". و. وارگای مجار میگوید: "... هرقد روضع دشوارتربود، اوبیشتر شوخی میکرد وشاد ابترمیشد. او با همینکار د رشنوند گان خود روح اعتماد می دمید ". ف. سترم سوئدی درباره لنین میگوید که " اوهمچون لوکوموتیوبنظر میرسید. دراین انسان فروتن نیروئی شگفت نهفتهبود " جالب آنکه جان رید نیزلنین را " لوکوموتیو تاریخ " نامیده بود.

ولی نیروی حیاتی عظیم لنین پراکند نمیشد وتماما متوجه هدف معین بود. ف. دان شرورترین خصم لنین ناگزیر اعتراف میکند که لنین شکست ناپذیراست " زیراکسی را سراغ نداریم که د رشبانه روز ۲٤ ساعت تمام بهکار انقلاب بپرد ازد واند یشه دیگری جزانقلاب د رسرنداشته باشد وحتی د رخواب نیز فقط رویای انقلاب به بیند. حال کیست که ازعهده او برآید ".

لنین، هم دانشمند وهم استراتژ وهم سازمانگروهم انسان بود و... تمام این خصائل لنین چنان کمکهای گرانبهائی به جنبش جهانی کمونیسم کرده است که حتی امروز نیز ارزیابی آن کاری است دشوار.

وصیت نامه فلسفی لنین

ایوان فرولوف

فیلسوف شوروی

نیمقرن پیش مقاله لنین تحتعنوان " پیرامون اهمیت ماتریالیسم پیکارجو" انتشاریافت. این اثرکه اد امهمستقیم " ماتریالیسم وآمپیریوکریتیسیسم " و " دفاترفلسفی " لنین بود ازآنجا که راه رشد خلاق اندیشه مارکسیستی رامعین میکرد به برنامه ای برای پیشبرد این اندیشه بدل گردید وعملا د رحکم وصیت نامه فلسفی لنین شناخته شد.

نگارش مقاله باانتشارنخستین شمارماهنامه فلسفی، اجتماعی واقتصادی تحت عنوان " د رزیرد رفش مارکسیسم " که د رفوریه سال ۱۹۲۲ د رمسکوازچاپ خارج شد ارتباط مستقیم داشت. لنین مقاله " پیرامون اهمیت ماتریالیسم پیکارجو" را برای شماره سوم آن که انتشارش باتشکیل کنگره یازدهم حزب همزمان د رنظرگرفته شده بود نوشتودرآن وظائفی راکه یك مجله فلسفی مارکسیستی د رشرایط د شوارد وران گذار ومبارزه طبقاتی حاد بعهده داشت برشمرد وبرنامه کارمجله راباتوجه بنیازمندی های مبرم مرحله مشخص رشد جامعه شوروی وضرورت پیشرفت علم وگسترش جنبش جهانی کمونیستی تعیین کرد.

لنین باانتخاب اصطلاح " ماتریالیسم پیکارجو " برای عنوان مقاله خود سرشت اصولی نوین وخصلت فعال فلسفه مارکسیستی، حزبیت این فلسفه، روح تعرضی وپیکارجووآشتی ناپذیری آن را د رقبال اید ئولوژی بورژوائی وکلیه انواع اید آلیسم وتاریک اندیشی مذهب خاطرنشان ساخت واین حکم اصولی را گسترش داد.

1

یکی ازمهمترین وصایای فلسفی لنین که د راین مقاله طرح ومستدل شده است ضرورت اتحاد میان فلاسفه مارکسیست ود انشمندان علوم طبیعی است. لنین خاطرنشان ساخت که این اتحاد برای هرد وطرف ضروراست، زیراازیکسوبدون تکیه بردستاورد های علوم طبیعی مشخص تهیه وتنظیم تئوری ماتریالیسم دیالکتیك امکان پذیرنیست وازسوی دیگر " علوم طبیعی وماتریالیسم هرآینه برپایه استدلال فلسفی عمیق استوارنباشند بهیچوجه نمیتوانند د رمبارزه علیه فشاراندیشه های بورژوائی وعلیه تجدید حیات جهان بینی بورژوائی پایدارمانند. دانشمند علوم طبیعی برای آنکه بتواند د راین مبارزه پایدارماند وآنرا با کامیابی کامل بپایان رساند باید ماتریالیست مدرن وهواد ارآگاه آن ماتریالیسمی باشد که مارکس عرضه داشته است وبدیگرسخن باید پیروماتریالیسم دیالکتیك باشد... د رغیراینصورت طبیعت پژوهان بزرگ د رآینده نیز مانند گذشته د رزمینه نتیجه‌گیری هاوجمع بندی های

فلسفی غالبازیون خواهند ماند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ٤٥ ، ص — ۲۹ — ۳۱) .

مخالفان کنونی لنینیسم میکوشند مفهوم واهمیت آموزش لنین را درباره دیالکتیک تحریف وتاثیرآنرا درعلوم طبیعی تضعیف کنند . برای این منظور اندیشه های لنین ونیز احکام مشابهی راکه انگلس بیان داشته درنقطه مقابل " مفهوم اولیه دیالکتیک " که گویا درآثاراولیه مارکس آمده است قرارمیدهند . " بنیاد فلسفی " که این تزبرآن استوار گردیده دراین نکته خلاصه میشود که گویا دیالکتیک عرصه ذهنیت خالص است ولذا فقط درعرصه شناخت ومعرفت میتوان بکار برد نه درعرصه واقعیت عینی . دعوی میشود که گویا مارکس (پیش ازآنکه بهکارتالیف " سرمایه " بپردازد) دیالکتیک را فقط بهمفهوم تاثیرمتقابل ذهن وعین (سوژه وابژه) ، انسان وطبیعت تلقی میکرد . وتر " مارکس شناس " کاتولیك مدعیست که انگلس ولنین مارکس را " تخطئه کرده اند " زیرا بابسط دامنه دیالکتیک به عرصه طبیعت " ناتورفیلوسوفی " (۱) را احیاکرده وفقط آنسرا با عناصری ازپوزیتویسم " (۲) درآمیخته اند . حرفی ازاین پوچ ترنیست . لنین اصول شناخت

---

(۱) — ناتورفیلوسوفی — حکمت طبیعی ، فلسفه طبیعت . این فلسفه که بطورعمده خصلت ذهنی داشت ازدوران باستان تااواسط قرن نوزده هم مراحل گوناگون پیمود . درفلسفه یونان باستان عنوان " فیزیك " بآن اطلاق میشد . دردوران رنسانس نظریات ماتریالیستی وایدآلیستی عمیق بیان داشت کهازآنجمله است نظریه لا یتناهی بودن طبیعت وبیشماربودن اجزاء متشکله کائنات وتطبیق اضداد درعالم بی نهایت بزرگ وبی نهایت کوچك (ماکروکسموس ومیکروکسموس) . درقرن های ۱۸ و ۱۹ نیز بیانگران این فلسفه نظریات مهمی درزمینه وحدت نیروهای طبیعت وتکامل جهان آلی وغیره بیان داشتند .

نقصان عمده این فلسفه درآن بود که درعین قائل بودن وحدت وهمپیوستگی میان پدیده های طبیعت این پدیده هارا بطورعمده برپایه استنتاجات ذهنی وصغری وکبری های ساخته ذهن تفسیرمیکرد وهرجا ارتباط واقعی میان پدیده ها برایش مجهول میماند ارتباط های خیالی وپنداری آمیزجایگزین آن میساخت وکمبود فاکت های واقعی را باساخته های ذهنی تکمیل میکرد . انگلس ضمن تصریح این مطلب درعین حال خاطرنشان ساخته است که ناتورفیلوسوفی " درعین ژاژخائی های فراوان — اندیشه های داهیانه فراوان نیزبیان داشته وبسیاری ازکشفیات بعدی راحدس زده است " (توضیح مترجم)

(۲) — پوزیتویسم — جریان آیدآلیستی سوبژکتیف که خصلت جهان بینانه فلسفه رامنکراست وتجربه وآزمون را مطلق میکند ، رابطه میان شعوروهستی را منکراست وهرآنچه راکه صحت آن باتجربه وآزمون به ثبوت نرسد مردود میداند وبرای تجرید علمی درعرصه هائی که درمرحله معین تکامل شناخت به تجربه وآزمون تن درنمیدهند اعتبار وارزش قائل نیست .

(توضیح مترجم)

علمی را برپنیاد ماتریالیسم دیالکتیك مارکسیستی بابرخوردی سازنده وخلاق تکامل داد . این اصول نه بادعوی ناتورفیلوسوفی که خودرا مافوق علوم طبیعی قرارمیدهد وازخارج برای آن " قانون " وضع میکند " الفتی دارد ونه بااسلوب پوزیتویستی که فلسفه را درمجموعه مسائل علوم طبیعی مستحیل میسازد .

اصل اساسی فلسفی که لنین آنرا برای نتیجه گیری تئوریك صحیح درزمینه پژوهشهای علوم طبیعی ضروری میداند عبارتست ازدرك چگونگی روند شناخت وپی بردن باین نکته که شناخت انعکاسی است ازواقعیت که خصلت فعال (آکتیف) دارد ومتوجه هدف معینی است .

مخالفان کنونی لنینیسم میکوشند تئوری لنین را درباره چگونگی انعکاس واقعیت درعالم شعوروآمپیریسم (۱) مغایرباد یالکتیك جلوه دهند . علاوه براین اندیشه هائی هم که در " ماتریالیسم وآمپیریوکریتیسیسم " بیان شده است مغایرباندیشه های " دفاتر فلسفی " اعلام میگردد . فلاسفه مارکسیست کذب این دعاوی راکاملا ثابت کرده اند . تمام آثارلنین اعم از " ماتریالیسم وآمپیریوکریتیسیسم " ، " دفاتر فلسفی " و " پیرامون ماتریالیسم پیکارجو " برپنیاد دیالکتیك استواراست . تحلیل لنین درباره بغرنجترین مسائل تئوری شناخت که درنتیجه پیشرفت علوم درآغازسده کنونی مطرح شده بود برپایه همین شیوه برخورد دیالکتیکی انجسام گرفته است . لنین جهات اساسی پژوهش های فلسفی را درزمینه شناخت مبتنی برعلوم طبیعی، نشان داده است . وظیفه ای که لنین برای بکار بستن دیالکتیك درعرصه علوم طبیعی و در نتیجه گیری های ماتریالیستی دیالکتیکی ازدستاوردهای آن مطرح ساخته امروزنیز بعنوان یك وظیفه اساسی بقوت خود باقیست .

یکی ازنمونه های آن زیست شناسی است کهمرحله جدید انقلاب علمی وفنی باپیشرفت آن پیوند محکم دارد . استفاده وسیع ازاسلوب های فیزیك — شیمی وریاضی درزمینه پژوهش موجودا زنده که به پیدایش زیست شناسی مولکولا رانجامید بکار بردن متدولوژی صحیح را به ضرورت مبرم بدل کرد ، زیرا این خطر بوجود آمد که فعل وانفعالا ت ارگانیسم های زنده براساس برخورد های مکانیکی ساده شود وبه فعل وانفعالا ت فیزیك — شیمی تعبیرگردد . متدولوژی ماتریالیستی دیالکتیکی دراین عرصه کارآئی وثمربخشی خودرا آشکار میسازد . این متدولوژی رهنمونی است برای تجزیه وتحلیل ویژگی کیفی زندگی درعین توجه به سطوح گوناگون استروکتورآن .

طبیعی است که دراینمورد سخن برسرخود پژوهش های مشخص وفرعی نیست بلکه برسرسنتزتئوریك ونظریات تعمیم دهنده آنهاست . علاقه روزافزون تئوریسین های زیست شناس کشورهای مختلف بهمتدولوژی ماتریالیسم دیالکتیك بسیارشایان توجه است . دراین زمینه کافیست ازوادینگتون دانشمند انگلیسی نام ببریم . این دانشمند مطالعات خودرا برای ایجاد تئوری عمومی زیست شناسی مستقیما به سیستم نظریاتی مربوط میسازد که " درحدود معینی به فلسفه دیالکتیکی مارکسیستی نزدیك است " .

ترکیب دیالکتیك باعلوم طبیعی پروسه بغرنج ومتضادی است کهتنها بافراگرفتن فلسفه دیالکتیکی مارکسیستی توسط طبیعت پژوهان پایان نمی پذیرد . دراینجا سخن برسرقانونمندی

---

(۱) — آمپیریسم — مطلق کردن تجربه حسی واعلام آن بمثابه یگانه منبع معلومات ودانش بشری . (توضیح مترجم)

های خود شناخت علمی است. پروسه درونی عینی پیشرفت علم بطورخود بخود دیالکتیک پدید میآورد وهمزمان باآن دانشمندان را به فراگرفتن اسلوب دیالکتیک برمیانگیزد. این مطلب را انگلس هنگام تجزیه وتحلیل گرایش های علوم طبیعی زمان خود خاطرنشان ساخته است. لنین این شیوه برخورد را دریافت وآنرا بطورخلاق درتجزیه وتحلیل وضعی که درمرزمیان قرن نوزدهم وبیستم درفیزیک پدیدآمده بود بکار بست. اوتصریح کرد که "عامل عمده ایکه موجب شد تا فیزیک نوین ازراه منحرف گردد وبه سراشیب ایدآلیسم درغلتد آن بود که فیزیسین ها ازدیالکتیک بی خبربودند" (جلد ۱۸ – ص ۲۷۶ – ۲۷۷). ضرورت آگاهی ازدیالکتیک تحت فشار کشفیات نوینی که بمنتیجه گیریهای دیالکتیکی نیازداشتند باحدت خاصی آشکار شد. لنین ضمن تشریح این گرایش ها که بطورخود بخود بروزکرده وراه خود را گشوده بودند نوشت:

"فیزیک نوین دردزایمان دارد. فیزیک ماتریالیسم دیالکتیک میزاید" (جلد ۱۸، ص ۳۳۲).

اکنون روشن شده است که این دردزایمان نه تنها درفیزیک بلکه درعلوم دیگرنیزبسیار درازمدت ازکاردرآمده است. پروسه درآمیزی علوم طبیعی بادیالکتیک بغرنجترازآن بود که تصورمیشد. هنوزبسیاری ازاشکال وقانونمندی های این پروسه پژوهش نشده ودرک نگردیده است. اکنون این پروسه بانوسازی تئوریک خودعلوم مصادف شده است واین امرحل مسائل مربوطه راهراندازه هم که بغرنج باشند میسرخواهد ساخت.

۲

لنین در "ماتریالیسم وآمپیریوکریتیسیسم" خاطرنشان میساخت که فلسفه نوین امروزنیزهمان اندازه حزبیت دارد که دوهزارسال پیش داشت. درمقالهٔ "پیرامون اهمیت ماتریالیسم پیکارجو" لنین باردیگر پیوند محکم فلسفه ایدآلیستی بورژوائی را بامنافع طبقاتی امپریالیست ها خاطرنشان میسازد ومینویسد برای تشخیص روشن این پیوند "کافیست کمی دروابستگی دولتی، سپس اقتصادی وسپس معیشتی وانواع وابستگی های دیگر افراد تحصیل کرده کنونی به بورژوازی حاکم تعمق شود..." (جلد ۴۵، ص ۲۴).

پیوند منافع طبقاتی بورژوازی بامحتوی ایدئولوژیک جریان های فلسفی جهان سرمایه داری امروزنیز عیان وآشکار است، اگرچه امروزمیکوشند این پیوند راباد قتی بیشتروباشیوه هائی ظریفتر ازگذشته پرده پوشی کنند. برای آنکه بتوان درپس پرده دود احتجاجات معرفتی اسکولاستیک جریان های فلسفی ایدآلیستی، مبارزه احزاب را درزمینه فلسفه دریافت باید به پیروی ازرهنمود های لنین وابستگی های بغرنج فلاسفه وجامعه شناسان بورژوائی را به حلقات گوناگون دستگاه انحصاری دولتی، پیوسته درمد نظرداشت وبه چگونگی آن مکانیسم اجتماعی کفنیازمندی های موسسات بورژوائی را بامجموعه مسائل مورد پژوهش فلسفی وبویژه بانوع خاص جریان های فلسفی وجامعه شناسی درقالب یک سیستم بیکدیگرپیوند میدهد – پی برد. این مکانیسم دانشمندان بورژوائی رامجبورمیکند تابرای "حراست" جامعه از "وسوسه آرمان کمونیستی" درکارگمراه ساختن وانحراف افکارعمومی شرکت ورزند.

اصل لنینی حزبیت رهنمونی است برای درک چگونگی فریبگری ایدئولوژیک جامعه شناسی بورژوائی وارزیابی صحیح نظریات فلسفی طبیعت پژوهان و – باصطلاح لنین – "تذبذب های"

آنان، دستآوردها ونقش آنان درپیشبرد ماتریالیسم ودیالکتیک. اصول لنینی تحلیل تئوری های علوم طبیعی رهنمونی است برای ارزیابی جهان بینی طبیعت پژوهان بابرخورد دیالکتیکی وبالنتیجه حزبی و تشخیص دقیق میان آنچه که علوم طبیعی بآن عمل میکند وآنچه کهآن میاندیشد (انگلس). تاریخ گواهی میدهد که تفحصات علمی دانشمندان مبرزهمواره گرایش خودبخودی درجهت ماتریالیستی ودیالکتیکی داشته است. ولی نتیجه گیری های فلسفی آنان که تحت تاثیریکسلسله عوامل وازجمله سیستم های رایج جهان بینی وجامعه شناسی انجام میگیرد ممکنست بامفهوم عینی خود نظریات علمی تطبیق نکند.

لنین درهمانحال که وجود پیوند میان جهان بینی وعوامل اجتماعی راخاطرنشان میساخت بابرداشت مستقیم احکام ازمتن فلسفه برای تئوری های علوم طبیعی مخالفت اکید داشت. شرط لازم برای مبارزه علیه ایدآلیسم ومتافیزیک تحلیل پروسه های واقعی معرفتی درزمینه علم است نه جستجوی نظریاتی که بتوان برچسب ایدئولوژیک دلخواه برآنها زد.

ایدآلیسم وعرفان امروزخود را بادستاوردهای جدیدعلوم وبااوضاع واحوال جدیدی که درآن سوسیالیسم درسرنوشت جهان تاثیرروزافزون میبخشد ومارکسیسم – لنینیسم باوسعتی بیش ازپیش عقول رامسخرمیسازد – دمسازمیکند. هم جریان های عمده فلسفه بورژوائی وهم مکاتب فلسفی کثیرالعده خرده ریزدرباره مسائل جدید اجتماعی ومعرفتی احتجاج میکنند بی آنکه توانائی حل صحیح این مسائل را داشته باشند. استفاده ازمتدولوژی لنینی که تحلیل علمی عمیق را بابرخورد حزبی وطبقاتی میآمیزد بمبارزه موفقیت آمیز بااین جریان ها کمک میکند.
لنین خاطرنشان میساخت که ماتریالیسم پیکارجو درعمل ظهورمیکند وبه ثبوت میرسد نه درحرف، به پیشرفت علم خدمت میکند نه به قشریت وجمود فکری.

لنین برای تاکتیک مبارزه علیه "چاکران دیپلمه داركلیسا" اهمیت فراوان قائل بود وخاطرنشان میساخت که این مبارزه بدون اتحاد بانیروهای مترقی بورژوازی موفقیت آمیزنخواهد بود. ولی "... کمونیستها وتمام ماتریالیست های پیگیرباید درهمانحال کهتاحد معین بابخش مترقی بورژوازی متحد میشوند هنگامیکه این بخش مشی ارتجاعی اتخاذ میکند بافشای آن برخیزند" (جلد ۴۵، ص ۲۸).

درمرحله کنونی مبارزات ایدئولوژیک به پیروی ازرهنمودهای لنین درقبال جریان های گوناگون فلسفه غیرمارکسیستی روش های متفاوت اتخاذ میگردد. اکنون برای "گفت وشنود" – مستقیم یاغیرمستقیم – باآن هواداران جریان های غیرمارکسیستی که برمواضع آنتی کمونیسم تکیه ندارند امکانات فراوان وجود دارد که بااستفاده ازآن میتوان پایه ایدئولوژیک را برای اقدامات سیاسی مشترک بسود صلح، همکاری بین المللی وپیشرفت اجتماعی توسعه داد.

اثربخشی ونیروی اقناعی انتقاد مارکسیستی درطرحریزی خلاق مسائل مبرمی است که حل مثبت خود را درچارچوب جهان بینی علمی طلب میکنند. پیشبرد مستمرتئوری مارکسیستی – لنینیستی بماتریالیسم ودیالکتیک درمبارزه علیه ایدآلیسم ومتافیزیک خصلت پیکارجووپیروزی آفرین می بخشد

وصایای فلسفی لنین در فعالیت تئوریک احزاب برادر و در آثار فلاسفه مارکسیست کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری جلوه‌گر است. فلاسفه شوروی نیز پیوسته از این وصایا پیروی میکنند. محیط خلاقیتی که حزب کمونیست اتحاد شوروی بوجود آورده است به توسعه دامنه پژوهشهای علمی کمک میکند. تلاش برای درک کنه مسائل دوران معاصر نقش فعالیت فلسفی را که یکی از عوامل مهم رشد معنوی جامعه شوروی و نوسازی انسان است بالا برده است.

فلاسفه شوروی با ایجاد تئوری دیالکتیک و تبدیل آن به علم میکوشند وصیت لنین را تحقق بخشند. همراه با تحلیل مسائل فلسفی علوم طبیعی معاصر به متدولوژی علوم اجتماعی نیز توجه فراوان معطوف میگردد.

اتحاد فلاسفه با طبیعت پژوهان که لنین ضرورت آنرا خاطرنشان ساخته بود با گذشتن از آزمایش های جدی سال های پیشین بطور مشهود تحکیم پذیرفته است. طی سالهای اخیر آثاری انتشار یافته که به تحلیل مسائل فلسفی فیزیک، شیمی و زیست شناسی اختصاص دارد. اصول عام ماتریالیسم دیالکتیک نظیر وحدت و یکپارچگی مادی جهان، اصل علیت، دترمینیسم وغیره بررسی شده و نقشی که این اصول از نظر تدقیق اسلوب پژوهشی و سیستم بندی در تکوین تئوری های جدید علوم طبیعی ایفا میکنند مشخص گردیده است. در زمینه تحلیل متدولوژی و منطق شیوه معاصر شناخت در علوم طبیعی نیز نتایج مهم بدست آمده است.

تجزیه و تحلیل مسائل فلسفی و سوسیولوژیک انقلاب علمی و فنی اهمیت روزافزون کسب میکند. کنگره ۲٤ حزب کمونیست اتحاد شوروی با تعیین این وظیفه که میان دستاورد های پیشر علمی وفنی و برتری‌های سیستم اقتصاد سوسیالیستی پیوند ناگسستنی برقرار گردد فلاسفه شوروی را به پژوهش عمیق چگونگی اشکال نقش عملی علم بمثابه افزار اجتماعی هدایت کرده و اهمیت علم را برای مبارزه سوسیالیسم علیه سرمایه داری تصریح نموده است.

در دوران ما نقش جهان بینی و سمت گیری اجتماعی و فلسفی در جهان بسیار بالا رفته است. ایدئولوژی علمی مارکسیستی ـ لنینیستی جبهه وسیعی از انواع نظریات و تئوری ها در برابر خود دارد. این جبهه بازتابی است از کلیه الوان طیف شعور بورژوائی و خرده بورژوائی معاصر از آنتی کمونیسم آشکار گرفته تا پندارهای رفرمیستی و ماوراء انقلابی اشباع از اصطلاحات "مارکسیستی". مبارزه علیه آنها در حکم اجرای وصیت لنین یعنی تامین نقش پیکارجو و تعرضی فلسفه مارکسیستی ـ لنینیستی است.

لنین در وصایای خود مارکسیست ـ لنینیست ها را بمبارزه علیه دشمن طبقاتی در تمام سنگرهای تئوریک دعوت کرده و خاطرنشان ساخته است که این مبارزه باید با شایستگی و اطمینان انجام گیرد زیرا در جهان نیروئی نیست که بتواند با مارکسیسم ـ لنینیسم از لحاظ عمق نتیجه گیری‌ها و خصلت اصیل علمی و حقانیت آنها برابری کند.

انواع سوسیالیسم کاذب و سوسیالیسم واقعی

رولان لوروآ

عضو پولیت بوروو دبیر کمیته مرکزی
حزب کمونیست فرانسه

در فرانسه، اکنون خیلی ها خود را سوسیالیست مینامند: از رئیس جمهور که بدون کمترین دغدغه خاطر از "جوانب سوسیالیستی" سیاست خود سخن میگوید و شابان ـ دلماس که از "جبهه خلق" یاری می طلبد، گرفته تا اپورتونیست های راست و "چپ". حتی دوآتشه‌ترین مرتجعین نیز گاه نسخه‌هائی درباره دگرگونی اجتماعی بنیادی عرضه میدارند.

علت این امر آنست که سوسیالیسم در دستور روز جهان معاصر قرار گرفته است. جاذبه آرمان های سوسیالیسم قشرهای اجتماعی و احزاب و سازمانهای گوناگون را وامیدارد تا نظریات خود را درباره سوسیالیسم مطرح سازند. تحلیل انتقادی این نظریات مهمترین وظیفه ما است.

اکنون که تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی واقعاً علمی و انقلابی سوسیالیسم در فعالیت عملی میلیون‌ها انسان تجلی می یابد، افشاء ماهیت اجتماعی و سیاسی و مفهوم تئوریک نظریات غیرمارکسیستی و ضد مارکسیستی سوسیالیسم اهمیت ویژه کسب میکند. باید چگونگی برخورد واقعی این نظریات را به سوسیالیسم واقعاً موجود، پایه‌های تئوریک این نظریات و نیز چگونگی برخورد واقعی آنها را به جامعه سرمایه داری و مبارزه انقلابی طبقه کارگر آشکار ساخت. همانگونه که انگلس خاطرنشان ساخته است باید "سوسیالیسم آگاهانه و غیرآگاهانه"، "سوسیالیسم طبقه کارگر و سوسیالیسم بورژوازی" را بروشنی دید و از هم تمیز داد (جلد ۲۲، ص ۲۸٤).

ما میکوشیم در این مقاله سمتوع سوسیالیسم کاذب دوران کنونی را مورد بررسی قرار دهیم.

سوسیالیسم ارتجاعی بورژوائی

محافل حاکمه فرانسه با نیات سوداگرانه از مساعی خود در راه سوسیالیسم دم میزنند. آنان که ناگزیرند ضرورت اتخاذ تدابیر علیه انحرافات اجتماعی و نیز ضرورت تحقق دگرگونی های معین را در حرف بپذیرند، از "شرکت در سود" و از "کارگران سهامدار" دم میزنند، "پراتیک سرمایه داری" را محکوم میسازند و دعوی میکنند که در "جامعه نوین" آنان "مفهوم طبقه از بین میرود". این قبیل سوداگریها، مانند خود سرمایه داری کهنه شده است. کافی است نسخه های ناپلئون سوم را درباره "برانداختن فقر همگانی" و یا مواعظ پاپ لئون هشتم را درباره

" سیمجیت اجتماعی " بیاد آوریم . حکومت کنونی که زحمتکشان را به " هم پیوندی با سیستم " وحل مسائل ازراه " توافق " دعوت میکند ، درواقع آنانرا به قبول وضع موجود وعدولی از مبارزه طبقاتی فرامیخواند .

اید ئولوگ های بورژوائی میکوشند " برانداختن " شعورطبقاتی را براصول تئوریك مبتنی سازند . مثلا به عقیده رایمون آرون ، آگاهی انقلابی طبقه کارگر در مفهوم مارکسیستی آن نه برمنافع واقعی کارگران بلکه برنوعی توهم اید ئولوژیك یعنی بر " پدیده روانشناسی جمعی " مبتنی است . آلن تورن ، جامعه شناس دیگر مدعی است که گویا شعورطبقاتی فقط در دوران پیدایش " جامعه صنعتی " وجود دارد وبعد جای خود را به احساس " یکپارچگی جامعه " می سپارد .

شابان دلماس که بدون قائل شدن هیچگونه تفاوت میان دوسیستم سرمایه داری و سوسیالیسم دعوی دارد که دولت اومیکوشد در سیاست اقتصادی خود بهترین اصولی را بکاربرد که هم ازسرمایه داری وهم ازسوسیالیسم قابل اخذ است ، انسان را بیاد ارزیابی انگلس درباره کسانی میاندازد که " از " نظرگاه عالی " بی شائبه خود سوسیالیسمی رابکارگران وعده میدهند که برفرازمنافع طبقاتی ومبارزه طبقاتی آنان در پرواز است ومیکوشند بسائقه بشر دوستی عالی خود منافع دو طبقه مبارزرا باهم آشتی دهد . ولی اینان یانوآموزانی هستند که هنوزباید بسیار بیاموزند ویا کین توزترین دشمنان کارگران وگرگانی در پوست گوسفند هستند " (جلد ۲۱ ، ص ۲۴۵) . تجربه کنونی فرانسه موید کامل این ارزیابی است .

ششمین برنامه رشد اقتصادی کشور ، ازساخته های همین " گرگان در پوست گوسفند " است. پایه این برنامه را بتصریح خود پمپید وتشدید تمرکز وافزایش قدرت مالی بزرگترین انحصارات تشکیل میدهد . دراین برنامه یکسلسله اقدامات بمنظورمحدود کردن مصرف توده های مردم وافزایش درآمد های مالیاتی بحساب زحمتکشان پیش بینی شده است . این اقدامات کاررا به عقب ماندگی بیشترکشور دررشته هائی نظیراتوبوسرانی شهری ، خانه سازی ، آموزش ، فرهنگ ، ورزش وغیره وبه افزایش بیکاری وبالا رفتن بیشترقیمتها بدون افزایش دستمزد ها منجرخواهد ساخت .

بدیهی است که دولت این برنامه را بااستناد به ملاحظات عالی توجیه میکند . مصرف کمتر ، کاربیش اندازبیشتر - شرط باصطلاح ضروربرای تحقق سیاست صنعتی کردن فرانسه معین گردیده است ودرعین حال ازهمه دعوت میشود که به رشد اقتصاد کشور کمك کنند .

پس ازمبارزات توده های خلق درماههای مه وژوئن سال ۱۹۶۸ که بحران عمیق جامعه مارا آشکارساخت ، اید ئولوگ های جدیدی درزمینه " سوسیالیسم بورژوائی " به صحنه آمده اند که نرمش بیشتر ازخود نشان میدهند . باصطلاح اپوزیسیون - سانتریست برهبری لوکانوئه ، گلیست های چپ ازقماش ادگارفور ، رفرماتورهای پیروژان - ژاك سروان شریبر - هر یك " قرارداد اجتماعی " نوین وتحولات اجتماعی تازه ای پیشنهاد میکنند که گویا باتحقق آنها انقلاب سوسیالیستی ضرورتخود را ازدست خواهد داد . مثلا دراعلامیه رادیکال های پیروسروان شریبرگفته میشود که اصلاح شیوه مدیریت و " رعایت جدی تراصول سودآوری درسیستم تولید موجب بالا رفتن سریع وپایدارقدرت خرید اهالی خواهد شد " . این حکم معنا ومفهوم واقعی " سوسیالیسم بورژوائی " را آشکارمیسازد . اززمان سن سیمونیست هائی که پیرامون ناپلئون سوم گردآمده

بودند تازمان تکنوکرات های کنونی جمهوری پنجم ، جریان اید ئولوژیکی وجود دارد که معمولا بامحافل مقتدرسرمایه داری پیوند دارد وبرنامه ریزی دولتی راکه بدرجه معینی انجام میگیرد وهدف آن " مدرنیزه کردن اقتصاد " و " صنعتی کردن " کشور وبرانداختن اشکال کهنه سرمایه داری است ، سوسیالیسم می نامد . اظهارات پمپید ونیزحاکی ازاینکه گویافرانسه نه سرمایه داری است ونه سوسیالیستی ، بلکه هم این استوهم آن مفهومی جزاین نمیتواند داشته باشد .

اینگونه اندیشه هاگاه ازطرف بخشی اززحمتکشان وبیش ازهمه ازطرف کارمندان اداری ومهندسان وتکنیسین ها پذیرفته میشود . این افراد که درقبال هرج ومرج تولید سرمایه داری وحیف ومیل ها ودشواریهای موجود درراه رشد نیروهای مولده واکنش دردناك نشان میدهند ، می پندارند که گویا یگانه راه چارهٔ نابسامانی کنونی آنست کهگروهی ازکارشناسان " بیطرف " که درخدمت دولتهستند (دولتنیز ایضا " بیطرف " اعلام میشود) دست بکاربهبود سازمان تولید شوند . سرمایه داری همیشه کوشیده است بکمك این قبیل افکار ، تئوریسین ها وسیاست مدارانی راکه درآغازبه سوسیالیسم متمایل بوده اند بسوی خود جلب نماید (وچه بسادراین کار موفق شده است) . پیروان سن سیمون ونیز نمایندگان سازمان رفرمیستی " کنفدراسیون کل کار " درسالنهای ۳۰ که جریانی ازمکتب تکنوکراتیك بوجودآوردند وبه فاشیسم گرویدند ، چنین وضعی داشتند .

به اید ئولوژی تکنوکرات ها باید برخوردی کاملا جدی داشت . مثلا نشان دادن بی پایگی استدلال سروان شریبرد شوارنیست . اوپس ازاینکه اطمینان میدهد به سوسیالیسم وفادار است ، دراعلامیه خود تصریح میکند کهگویا " سیاست درست اجتماعی نباید ماهیت اقتصادی سیستم کارمزدوری راتغییردهد ، زیرا سرمایه بابت سهام خود طالب هم پاداش وهم ارزش اضافی است " . ولی هنوزباید بطورمستدل ثابتکرد که سرمایه داری " معاصر " نه فقط هرج ومرج تولید رابرنمی اندازد ، بلکه آنرا تشدید میکند . نمونه های آن عبارتست ازایجاد وقفه دررشد یکسلسله ازرشته های صنعتی ومناطق اقتصادی کشورهای سرمایه داری ، متوقف ساختن کارهای پژوهشی حتی کارهائی کهکاملا پیشرفت کرده بود ومناسبات بربرمنشانه بانیروی کارغیره .

سوسیالیسم رفورمیستی

سوسیال - دموکرات های یکسلسله ازکشورها موافقتخود را بانظریه سوسیالیسم بمثابه نظام اجتماعی که مالکیت اجتماعی بروسائل اساسی تولید خصیصه آنست ، اعلام میدارند . ولی همزمان بااین موافقت که بیشتر جنبه تشریفاتی بخسود گرفته اعلام میدارند که سوسیالیسم از طریق رفرمهای اجتماعی تحقق پذیر است .

سوئد که سوسیال - دموکراتها بیش از ۴۰ سال درآن زمام حکومترا در دست دارند ازاین لحاظ شاخص است . سوسیال - دموکراسی جهانی مدتها " تجربه سوئد " رابمثابه " الگوئی " دربرابرساختمان سوسیالیسم دراتحاد شوروی تبلیغ میکرد . ولی استناد به " الگوی سوئدی " رشد اقتصادی واجتماعی " ، امروزدیگربا آن قاطعیت انجام نمیگیرد . رهبران سوسیالیست ، نظیر گی موله ، حتی معترفند که کشورهای اسکاندیناوی بدون " رفرمهای بنیادی "

که "مالکیت خصوصی انحصارات وتراست ها" را دربرگیرد نمیتوانند پیشرفت آتی خود را تامین کنند .

بااینهمه "تجربه سوئد" هنوزهم برای "سوسیالیسم دموکراتیك" بعنوان نمونه دلپذیر باقی مانده است . مرکز دانشگاهی پژوهشهای سوسیالیستی فرانسه ، اخیرا جزوه ای منتشر کرده ودرآن مدعی شده است که ،گویا درسوئد برای تحول تدریجی جامعه وسوق آن بسوی سوسیالیسم شرایط لازم فراهم آمده است . دراین جزوه ازسند برنامه ای رهبران حزب سوسیال ـ دموکرات سوئد چنین نقل قول شده است : "سوسیالیسم سوئد ... وظائف معینی راکه درگذشته صرفا بعهده سرمایه داران بود ودریکسلسله ازکشورها وپیش ازهمه درایالات متحده امریکا هنوزهم ازوظائف آنان باقی مانده ، بعهده گرفته است . درکشورما مالکیت کاملا اجتماعی نشده ، بلکه برخی ازمهمترین جوانب آن وآنهم ازروی انتخاب سوسیالیستی شده است. ما بکمك این سوسیالیسم ازتصادمات بزرگ وخشونت آمیز درداخل جامعه اجتناب ورزیده یم . ما جامعه را بااسلوب هائی رهبری کرده ایم که بطورکلی برای سوسیالیسم مخالف باآئین پرستی پذیرفته است" . سپس گفته میشود : "شاید سوئد همان کشوری باشد که درآن شیوه زندگی واقعی مبتنی برفرهنگ دموکراتیك وارزش های نوین پدید میآید" .

این شیوه برخورد به تحولات سوسیالیستی برای رفرمیست ها کاملا عمومیت دارد . اپورتونیست ها معتقدند که حزب کارگری باید پیش ازهمه حزب رفرمهای اجتماعی باشد وبکوشد تا ازطریق رفرم موجبات "گذارتدریجی" ازسرمایه داری به سوسیالیسم را فراهم کند . دردوران ما دیگرنمیتوان مدعی شد که انقلاب سوسیالیستی حاصل جمع رفرمهائی است که "جوانب معیوب" سرمایه داری رااصلاح میکند . اکنون همانگونه که تبلیغ روزافزون "تجربه سوئد" نشان میدهد ، از "براندا ختن تدریجی سیستم سرمایه داری" و "تعویض آن باسیستم بهتر"ی سخن میرود که بشردوستانه ترباشد یعنی پاسخگوی نیازمندیهای طبیعت جاودان وتجریدی انسان باشد ، این سوسیالیسم منحصراست به مبارزه درراه رهائی انسان ازوظائف آزاردهنده وتامین شکفتگی شخصیت انسان منفرد ومجزاواقعیت تشدید تضادهای اجتماعی وتقویت نقش طبقه کارگرنفی میگردد ومسئله حاکمیت سیاسی وتصرف انقلابی قدرت بوسیله طبقه کارگرومتحدین آن مسکوت گذارده میشود .

درباره "تجربه سوئد" باید گفت که کارگران این کشور شدیدا به سران سوسیال ـ دموکرات یادآورمیشوند کممنافع طبقاتی ورسالت تاریخی خویشرا بازمیشناسند واشباعات نیزاعتصاب بزرگ معدنچیان کیرون درسالهای ۱۹۷۰ ــ ۱۹۶۹ است . "سوسیالیسمی" که ۹۵ درصد وسائل تولید را به والنبرگ و سایرانحصارات کلان تسلیم کرده است بدرد کارگران سوئد نمیخورد .

اپورتونیسم راست درتمام کشورهای سرمایه داری رواج دارد وفرانسه نیز ازاین لحاظ مستثنی نیست . خصوصیات اساسی "سوسیالیسم رفرمیست" بعقیده مابشرح زیراست :

انسان شناسی (آنتروپولوژی) فلسفی که فرد جداگانهٔ قیام کننده ضد جامعه درمرکز آن قرارداردی ، جایگزین ماتریالیسم دیالکتیك وماتریالیسم تاریخی میشود . تعریف مارکسیستی ماهیت انسان یعنی اینکه انسان "مجموعه ای ازمناسبات اجتماعی" است ونیز اسلوب ماتریالیستی درك تاریخ که مارکس وانگلس برپایه آن ثابت کردند کمعیارآزادی انسان آرمان تجریدی او نیست ، بلکه سطح رشد نیروهای مولده ودرجه شناخت ومعرفت اوبرطبیعت وجامعه است ، نفی میشود .

بما میگویند خصلت دوران تغییرکرده است بدینمعنی که گویا تضاد میان سرمایه داری و سوسیالیسم دیگرتعیین کننده خصلت دوران ما نیست ، بلکه تضاد میان انسان واشیائی که تولید میکند ، تعیین کننده آنست . موافق بااین اصل ، تئوری سوسیالیسم اخلاقی وبشردوستی تجریدی جایگزین آموزش مبارزه طبقاتی میگردد وفرم درعرصه شعوروفرهنگ جای انقلاب اجتماعی رامیگیرد .

حمله برسوسیالیسم واقعا موجود وسیستم جهانی سوسیالیسم (که گویا دچار "فساد" و "قلب ماهیت" است) همراه بانفی قانونمندیهای عام ساختمان سوسیالیسم وایجاد "الگوهای" مختلف برای کشورهای جداگانه انجا میگیرد .

بجای آموزش مربوط به رسالت تاریخی طبقه کارگر تئوری "حل" طبقه کارگردرلایه های میانه مطرح میگردد . "انترناسیونال سوسیالیستی" نه فقط اصل دیکتاتوری پرولتاریا ، بلکه هرگونه ذکری ازنقش رهبری طبقه کارگردرپروسه تاریخ را ازبرنامه خود حذف کرده است . میکوشند چنین جلوه دهند که گویا بهبود معین وضع مادی زحمتکشان کشورهای سرمایه داری که درنتیجه مبارزات طبقاتی شدید بدست آمده بمعنای "استحاله بورژوائی" آنهاست . درعین حال این مطلب را نادیده می انگارند که فاصله میان وضع اقتصادی کارگران وبورژوازی بزرگ کاهش نمی یابد (مثلا درانگلستان ، مطابق ارزیابی ج . زول ، استاد دانشگاه کمبریج ، ۴۲ درصد ثروتهای خصوصی دردست ۱٪ اهالی است) . این مطلب هم که نیازمندیهای حیاتی زحمتکشان درزمینه آموزش وشرکت درامورا جتماعی وغیره برآورده نمیشود بسکوت برگزارمیگردد .

اپورتونیست ها مدعیند که اصل مارکس وانگلس دربارهٔ تشدید استثمار ، دیگرصحت تئوریك ندارد غافل ازآنکه فقط اشکال وشیوه های استثمارتغییرکرده ولی ماهیت آن بدون تغییرمانده است . مثلا درایالات متحده امریکا ، حجم ارزش اضافی بمیزان زیاد افزایش یافته وطی ۴۰ سال ۹ برابرشده است .

نظریه غلط درباره "حل" طبقه کارگردرلایه های میانه پایه های تئوریك سیاست با اصطلاح "راه سوم" یا "نیروی سوم" را تشکیل میدهد . امروزکه دشواریهای ارزی وبحران اقتصادی تضادهای اجتماعی سیستم سرمایه داری را عیان ساخته است ، نادرستی این نظریات خطا نیازی به اثبات ندارد .

هیچیك ازاحزاب سوسیالیست ، حتی زمانیکه حائز اکثریت درپارلمان بودند وبا طی سالیان درازحکومترا دردست داشتند ، زحمتکشان را به سوسیالیسم سوق ندادند. سوسیالیست ها برای توضیح علت این امرمدعی میشوند که فقط درراه "سوسیالیسم دموکراتیك" کوشا هستند . هدف آنها ، بگفته ونر ، معاون حزب سوسیال ـ دموکرات آلمان چنین است : "سوسیالیسم ، ولی درست بمیزانی که دموکراسی همگانی را خفه نکند" . ولی "دموکراسی همگان" درنظام سرمایه داری بچه معنا میتواند باشد ؟

دموکراسی بمفهوم صوری دربرابر دیکتاتوری پرولتاریا ودموکراسی سوسیالیستی عرضه میشود . بجای جستجوی اشکال دموکراتیك برای تامین شرکت واقعی زحمتکشان دراداره کشور به دفاع ازآزادیهای سیاسی صوری ، آزادی شخصیت وسیستم انتخاباتی تکیه میشود . لیبوریست های بریتانیای کبیرکه ازهمین اصول پیروی میکردند ، درزمان زمامداری خود نقش مجریان و

مدیران وفاداررا درخدمت سرمایه‌های کلان داشتند .

سوسیالیست های فرانسه مسئله وجود دموکراسی را درشرایط سوسیالیسم تصریح میکنند ولی درباره پایه‌های اجتماعی واقتصادی آن سخنی نمیگویند . آنها به پیروی از ژورس سوسیالیسم را دنباله وعدهائی تلقی میکنند که دراعلامیه حقوق بشرقید شد ولی جمهوری بورژوائی آنرا اجرانکرده است . سالروزکمون پاریس را نیز باهمین روح برگزارمیکنند .

کمونیست ها اعتقاد راسخ دارند که فقط سوسیالیسم میتواند آزادیهای سیاسی وفردی راکه درشرایط سرمایه داری جنبه صوری دارد تحقق کامل بخشد ولی دموکراسی سوسیالیستی برای کمونیستها دارای مفهوم کاملا وسیعتری است . چنانکه دراعلامیه مشترك حزب کمونیست اتحاد شوروی وحزب کمونیست فرانسه درسال ۱۹۷۱ خاطرنشان شده " فقط سوسیالیسم فعلی مبتنی برمالکیت اجتماعی بروسائل تولید . . . شرایط رابرای دموکراسی سیاسی واقتصادی وا فراهم میاورد . . . " وبنوبه خود " تکامل دائمی دموکراسی ضرورت حیاتی وشرط تکامل سوسیالیسم است " .

سوسیالیست های فرانسه بطوررسمی هیچگاه ، حتی دردوران لئون بلوم وسالهای پنجاه نیزکه اوج آنتی کمونیسم بود مارکسیسم راانکارنکرده اند (واین بدون شك انعکاس غیر مستقیم نفوذ ایدئولوژیك حزب کمونیست فرانسه درمیان تودههای مردم است) . ولی آنها تااعلام نتایج مباحثه احزاب ما درد سامبر سال ۱۹۷۰ ، همیشه ازطرح مسئله ضرورت جهش انقلابی طفرهمیرفتند . سندی که درآن ازاین بحث نتیجه گیری میشود نمودارتحول معینی است کهدر نظریات سوسیالیست های فرانسه بوجودآمده است . دراین سند گفتهمیشود : " رفرمهای بنیادی محتمل ، دارای هراهمیتی که باشند ، بازتحولات سوسیالیستی نمیتوانند محصول رفرمهائی باشد کههدفش اصلاح نارسائی های سرمایه داری است . هدف هیچیك ازد وحزب اصلاح سیستم موجود نیست ، بلکه تغییرآنست . این تغییر بمعنای تحول انقلابی است . . . " .

ولی موضعگیری اکثریت حزب سوسیالیست که اخیرا درطرح برنامهآنها تشریح شده ، با عدول ازپلاتفرم مشترکی استکه احزاب ما درد سامبر سال ۱۹۷۰ تنظیمکرده بودند وبامتناقض بااین پلاتفرم است . راهی که حزب سوسیالیست درکنگره آینده خود انتخاب خواهد کرد ، درروابط آتی کمونیستها وسوسیالیستها موثرخواهد بود . کمونیستهای فرانسهعلاقمندند که حزب سوسیالیست ازتجدید نظر درمواضع مصرحه دراعلامیهمشترك جداًپرهیزد وبرنامه ای تصویبکند که وحدت عمل مارا درتغییر رژیم موجود ، تامین نماید .

سوسیالیسم و شیوه افراطی " چپ "

تجزیه وتحلیل خصوصیات مشترك تمام جریانات چپ روانه یعنی آنارشیسم ابتدائی کهمارکس علیهآن مبارزهمیکرد ، نئوتروتسکیسم وتازه ترین صور" چپ روی " که تحت تاثیرجامعه شناسی وتکنوکراتیسم بورژوائی قراردارد ــ مارامعتقد میسازد که فاصلهمیان اپورتونیسم " چپ " ونظریات سنتی سوسیال ــ دموکراسی عملا چندان زیاد نیست . رونق رفرمیسم " چپ " درسالهای اخیرنشان میدهد که بورژوازی بهوسائل جدید مبارزه ایدئولوژیك نیازدارد . بورژوازی بحدکافی تجربه اندوخته استکه درشرایط اعتلای جنبش های انقلابی بی ثمری ارتجاع آشکاررادرك کند . بااینجهتنیازبهنوعی ایدئولوژی پدیدآمد که حتی مخالفین امپریالیسم را بخدمت امپریالیسم

بگمارد . برای اینکار ازروحیات آنارشیستی وعصیانگرانه وبندارهای افسانه استفاده میشود . جریان افراطی " چپ " بااپورتونیسم راست پایگاه اجتماعی مشترك دارد . لنین مینویسد : " رشد جنبش کارگری ناگزیربعد ضمینی ازعناصرخرده بورژوا راکه اسیرایدئولوژی بورژوائی هستند وبه سختی ازچنگ آن رهائی می یابند وپس ازرهائی نیز پیوسته دوباره گرفتارآن میشوند ، بصفوف هواداران این جنبش میکشاند " (جلد ۲۰ ، ص ۳۰۶) .

افراطیون " چپ " رامیتوان برحسب خصائص اساسی زیرین گروه بندی کرد : آشفتهفکری درزمینه نقش طبقهکارگر درانقلاب سوسیالیستی ، دربارهماهیت طبقاتی دولت ووظائف آن وراههای گذار به سوسیالیسم . درهریك ازاین موارد موضعگیری ایدئولوگ ها وسازمانهای " چپ رو " باموضعگیری سنتی سوسیال ــ رفرمیست ها قرابت زیاد دارد . میتوان گفت که رفرمیسم درمجموع خود رمآوردعناصری است کهترکیبهای مختلف آنها ایدئولوژی های بظاهرمتفاوت پدید میآورند .

دربرخی موارد جریان افراطی " چپ " به بهانه اینکه رشد سرمایه داری و " جامعه مصرف " آگاهی انقلابی پرولتاریارا ازبین برده است ، نقش طبقهکارگررا درمبارزه بخاطرسوسیالیسم نفی میکند وازاینجا به دونتیجهمیرسد : یا نتیجه بدبینانه حاکی ازعدم امکان انقلاب ویااین نتیجه خوش‌آیند برای خرده بورژوازی که گویاقشر (یا نسل) دیگری جانشین پرولتاریامیگردد . مارکوزه بیانگر همین جریان است . درموارد دیگر ، افراطیون " چپ " ضرورت وامکان سیاست اتحادهارا برای طبقه کارگرنفی میکنند وبدینسان این طبقه رابه انقلاب بانیروی اقلیت محکوم میسازند (نئوتروتسکیسم) . باید دانست که سوسیال ــ دموکراتها درهمانحال که امکان انقلاب سوسیالیستی را ازطریق اقدام وعمل اقلیت نفی میکنند درباره طبقهکارگر نظریه ای ارائه میدهند که مطابق آن تمام افراد حقوق بگیردرشمارطبقه کارگرمیآیند .

افراطیون " چپ " که نسبت بهتجزیه وتحلیل طبقاتی دولت بورژوائی بی اعتناهستند ، یاضرورت تصرف انقلابی قدرت سیاسی رانفی میکنند ویا تزتصرف این قدرت ولویهبهای فاجعه وفلاکت را مطرح میسازند . تئوری " تصرف قدرت " درموسسات ومدارس عالی وروستاهاوغیره درقالب یکسیستم منظم ضمن کتابی بهمین نام ازطرف ژیل مارتین بیان شده است . حزب سوسیالیست متحد دراقدامات خود ازاین تئوری پیروی میکند . مطابق این تئوری ، قدرت سیاسی پس ازتصرف قدرت اقتصادی همانند میوهای رسیده خود بخود جلوی پای طبقهکارگر خواهد افتاد و یامطابق روایت آنارشیستی این تئوری قدرت سیاسی بیدرنگ وبطورقطعی ازمیان خواهد رفت .

این نظریه بمعنای بازگشت به پرودون وعواقب مهلکی است که پرودونیسم بصورت نفی سیاست وحدت وحدت صنفی برای جنبش کارگری ببارمیآورد . این نظریه همچنین آثاری ازتئوری بیطرفی دولت که ازطرف رفرمیست های " کلاسیك " وتکنوکراتیك مطرح میشود ، درخود دارد . برای تئوری " تصرف قدرت " مفهوم " اشتراك درحکومت " مهمترین خصیصه سوسیالیسم بشمار میآید . بااینجهت سوسیالیسم واقعاموجود دراتحاد شوروی ودیگرکشورهای سوسیالیستی که نخستین وظیفهآنها استقراردولت طبقهکارگرومتحدین آن بجای دولت بورژوائی بود ، سوسیالیسم " بوروکراتیك " اعلام میشود . چگونهمیتوان دراینجا هماهنگی کامل میان آنتی کمونیسم " راست " وشیوه افراطی " چپ " را مشاهده ننمود ؟

مارکسیست ــ لنینیست ها درتجزیه وتحلیل پدیده های زندگی اجتماعی همیشه برآن

بوده اند که بنیاد این پدیدها را شیوه تولید نعم مادی که در جریان تاریخ پدید آمده است تشکیل میدهد. تئوری چپ روانه "تصرف قدرت" این اصل را کم اهمیت جلوه میدهد. بدینسان این نکته پرده پوشی میشود که نکته اساسی در سرمایه داری هیرارشی بمفهوم انتزاعی آن نیست، بلکه محروم شدن تولید کنندگان از وسائل تولید و استثمار است که موجب مبارزه طبقاتی میگردد.

نئو تروتسکیست ها و مائوئیست های فرانسوی در پناه جمله پردازیهای ماوراء انقلابی طبیعت قدرت دولتی طبقه کارگر را بشیوه سکتاریستی تفسیر میکنند بدینمعنی که تکه پاره هائی از اقوال مارکس و انگلس و لنین را شاهد مثال میآورند و آنها را بنوعی آیه‌های آسمانی تبدیل و بدینسان اندیشه‌های صحیح را تحریف میکنند. نقش رهبری در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم به طبقه کارگر تعلق دارد. شرط سوسیالیسم، بدون شك، حاکمیت طبقه کارگر است ولی آیا طبقه کارگر میتواند بتنهائی عمل کند؟ فقط کسانی که از چگونگی آرایش نیروهای طبقاتی بی خبرند و بموضع واقعی جامعه‌ها و طرق واقعی تصرف قدرت بی اعتنا هستند ــ میتوانند باین سئوال پاسخ مثبت بدهند.

سرمایه داری بمثابه سیستم جهانی، در نتیجه پیدایش و تحکیم سیستم جهانی سوسیالیسم و شکست استعمار، بمیزان زیاد تضعیف شده است. فرانسه برای انقلاب سوسیالیستی نضج یافته است. بورژوازی انحصاری میکوشد تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری را که به حدت فوق العاده رسیده تخفیف دهد، ولی قادر بحل سیاسی این تضادها نیست. در عین حال سرمایه داری در نتیجه تمرکز انحصاری ــ دولتی منابع اقتصادی و افزایش شدید نقش دولت در زندگی اجتماعی هنوز از نیروی قابل ملاحظه برخوردار است. طبقه حاکمه همچنین تکنیك فریب دادن افکار عمومی را تکمیل کرده است.

طبقه کارگر دارای دشمنی است نیرومند که بخوبی سازمان یافته و منافع طبقاتی خود را بنحو احسن تشخیص میدهد. برای مبارزه با این دشمن سازمان سیاسی نیرومندی لازم است و طبقه کارگر میتواند این سازمان را بوجود آورد. فقط طبقه کارگر نیست که استثمار میشود، بلکه سایر زحمتکشان یعنی کارمندان، دهقانان خرده پا و میانه حال، روشنفکران و پیشه وران و فروشندگان کوچك نیز در معرض استثمارند. ضرورت و امکان ایجاد اتحادهای طبقاتی و متحد ساختن تمام کسانیکه از ستم انحصارها رنج میبرند، از همینجا ناشی میشود. چنین است نتایجی که از اندیشه لنین درباره جبهه دموکراتیك وسیع حاصل میشود. تز چپ روانه درباره حاکمیت "صرفا" کارگری فقط میتواند بمنفرد شدن و خلع سلاح طبقه کارگر بیانجامد.

ایدئولوژی اپورتونیستی "چپ" از تعیین راههای سوسیالیسم و مراحل آن طفره میرود. ولی برای اینکه بدانیم متحدین طبقه کارگر چه قشرهای اجتماعی هستند و شرایط مشخص مبارزه طبقاتی چیست باید وضع اجتماعی و اقتصادی کشور را تجزیه و تحلیل کنیم. حزب کمونیست فرانسه دورنمای مراحل دموکراسی اقتصادی و سیاسی را برای رسیدن به سوسیالیسم مشخص کرده است. افراطیون "چپ" به بهانه اینکه دموکراسی مترقی، سوسیالیسم نیست، کمونیستها را به رفرمیسم متهم میکنند. رفرمیستهای راست نیز با ادعای اینکه دموکراسی مترقی همان سوسیالیسم است، ضرورت پیشروی بعدی را نفی میکنند. مرحله دموکراسی اقتصادی و سیاسی مترقی، مرحله تضعیف

و انفراد انحصارها و مرحله مبارزه ایدئولوژیك در راه آگاه ساختن اکثریت مردم از ضرورت سوسیالیسم است. منفرد کردن طبقه حاکمه و متحد ساختن مخالفین آن ــ قانون مبارزه طبقاتی است. افراطیون "چپ" این قانونمندی را انکار میکنند.

■

زحمتکشان سراسر جهان امکان دارند نه فقط نظریات مختلف درباره سوسیالیسم را با هم مقایسه کنند، بلکه میتوانند با سوسیالیسم واقعی که در یکسلسله از کشورها ایجاد شده آشنا شوند. زحمتکشان میتوانند از یکسو به عام بودن اصول عمده و قانونمندی های اساسی ساختمان سوسیالیسم معتقد گردند و از سوی دیگر بتنوع وسیع تحقق این اصول و قانونمندیهای عام در شرایط خاص هر کشوری پی ببرند. عام بودن این اصول، برای خلق هائی که در راه سوسیالیسم مبارزه میکنند، دلیلی است برای اثبات اینکه سوسیالیسم نظام اجتماعی اصولا نوینی است و نیز دلیلی است برای طرد نسخه های "راه سوم" که رفرمیستها ارائه میدهند. تنوع بروز این قانونمندیها موید آنست که سوسیالیسم نظامی است زنده و در حال تکامل و نه تجسم "الگوئی" مجرد و ثمره تصادف تاریخی.

مهمترین قانونمندی و رسالت تاریخی سوسیالیسم اینست که راه کمونیسم را هموار میسازد. نه اپورتونیست های راست و نه اپورتونیست های "چپ" ــ هیچیك بتفاوتهای موجود میان مراحل صورتبندی کمونیستی پی نبرده اند. هر دوی آنها از سوسیالیسم آن چیزی را طلب میکنند که قادر بایجاد آن نیست و آن برقراری برابری کامل و برانداختن تضادهائی است که رفع آنها تنها پس از رسیدن به کمونیسم امکان پذیر خواهد بود.

کمونیسم از آرزوها و تمایلات دلخواه پدید نمیآید، برای گذار به مرحله عالی نظام نوین شرایط و مقدمات مادی و معنوی ضرور است. و این شرایط و مقدمات را سوسیالیسم واقعا موجود که دستاورد مبارزه طبقه کارگر و متحدین آنست، بوجود میآورد. پراتیك سوسیالیسم صحت تئوری علمی مارکسیسم ــ لنینیسم را به ثبوت میرساند.

چگونگی تضادها در شرایط سوسیالیسم

گریگوری گلزرمان

فیلسوف شوروی

احزاب برادر در کشورهای سوسیالیستی به تجزیه وتحلیل ماهیت تضادهای تکامل اجتماعی در دوران سوسیالیسم وبه طرق وشیوه های حل آنها توجه فراوان معطوف میدارند. بدیهیست که هر حزب این مسئله را با توجه به درجه تکامل کشور خویش یعنی با توجه باینکه کشور ایجاد بنیاد مادی وفنی سوسیالیسم را بپایان رسانده وبه ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته پرداخته ویا این بنیاد را بوجود آورده وبه ایجاد بنیاد مادی وفنی کمونیسم مشغولست مطرح میسازد. ولی علیرغم تمام وجوه تمایز یك وجه مشترك وجود دارد که معرف برخورد مارکسیستی ـ لنینیستی به تحلیل سوسیالیسم است: این وجه مشترك عبارتست از ارزیابی واقع بینانه سوسیالیسم بمثابه جامعه ایکه از تضاد فارغ نیست. حزب طبقه کارگر این تضادها را بی پروا مکشوف میدارد وبا بسیج نیروهای تمام خلق آنها را کامیابانه برطرف میسازد. در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بکنگره بیست وچهارم که توسط لئونید برژنف ایراد شد تصریح گردیده است که:

" جهان کنونی سوسیالیسم با کامیابی ها ودرنما ها وتمام مسائل آن هنوز پیکر اجتماعی جوان و رشد یابنده ایست که در آن همه چیز بپا برجا نشده وبسیاری از پدیده ها مهر ونشان ادوار تاریخی پیشین را برخود دارند. جهان سوسیالیسم سراپا در جنبش است وپیوسته راه کمال می پوید. تکامل آن طبعاً از طریق مبارزه میان نو وکهنه، از طریق حل تضادهای درونی صورت میگیرد. تجاربی که اندوخته شده به احزاب برادر کمك میکند تا تضادها را بدرستی وبموقع حل کنند وبا گامهای استوار در راهی که آموزگاران بزرگ پرولتاریا ـ مارکس، انگلس ولنین نشان داده اند به پیش روند ".

مارکسیسم ـ لنینیسم از خیالپردازی بدور است وسوسیالیسم وکمونیسم را حالت خمود وجمود وقلمرو هماهنگی کامل تلقی نمیکند. مارکس، انگلس ولنین در نظریات خود راجع به نظام سوسیالیستی این اصل را ملاك قرار میدادند که سوسیالیسم سرآغاز پیشرفت شتابان در کلیه شئون حیات اجتماعی است. بهمین جهت کمونیستهای کشورهای مختلف که بکار عملی ساختمان جامعه نوین مشغولند امروز وقتی میخواهند زندگی کنونی را با تضادهای متنوع آن بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم تحلیل کنند نکات زیرین را در نظر میگیرند.

ـ سوسیالیسم جامعه نوینی است با خصائصی که آنرا از هیچ وبن از نظام استثمارگر متمایز میسازد. ولی سوسیالیسم فقط مرحله نخستین کمونیسم است ودر این مرحله نمیتوان تمام تضادها

جامعه کهنه را دفعتاً ازمیان برد.

ـ سوسیالیسم جامعه ایست پویا (دینامیك) که پیوسته تکامل می پذیرد (واین امر بویژه در قرن انقلاب علمی وفنی مشهود است) وهر تکاملی هم با پیدایش تضادها وحل آنها همراهست.

ـ سوسیالیسم فقط در بخشی از جهان پیروز شده است. مبارزه میان دو سیستم اجتماعی ـ اقتصادی یعنی مبارزه ایکه بازتاب تضاد اساسی دوران معاصر است مهر ونشان خود را بر حیات درونی هریك از کشورهای سوسیالیستی نیز باقی میگذارد.

ما در اینجا قصد بررسی تمام مسائل مربوط به تضادهای دوران سوسیالیسم را نداریم و تنها به تشریح تضادهای خاص نظام اجتماعی ـ اقتصادی آن می پردازیم.

1

تکامل جامعه بشری همواره ازطریق تضادها انجام گرفته است. با پیدایش طبقات تضادها خصلت آنتاگونیستی پیدا کردند واز آن پس خود پیشرفت اجتماعی نیز با این تضادها بستگی ناگسستنی داشته است. بیهوده نبود که مارکس پیشرفت اجتماعی را به غولی تشبیه میکرد که شهد را جز از کاسه سر کشتگان نمی نوشید. مارکس می نویسد: " تولید از همان آغاز پیدایش تمدن بر بنیاد تضاد آنتاگونیستی میان مناصب وصنوف و طبقات وسرانجام بر تضاد آنتاگونیستی میان کار انباشته وکار بلاواسطه استوار میگردد. پیشرفت بدون تضاد آنتاگونیستی میسر نیست. چنین است قانونی که تمدن تا ایام ما تابع آن بوده است " (مجموعه آثار مارکس وانگلس، جلد ۴، ص ۹۶).

عبارت " تا ایام ما " نشان میدهد که قانون مکشوفه مارکس حدود وثغور تاریخی دارد. این حدود وثغور کجا هستند؟ با پیروزی انقلاب سوسیالیستی تضاد آنتاگونیستی میان طبقات بلافاصله ازمیان نمیرود ولی طرفین تضاد جا بجا میشوند بدین معنی که طبقات تهی دست تنگش به طبقات حاکم بدل میگردند. ولی این جریان برخلاف تصوری که هگل درباره دیالکتیك برده وآقا داشت تنها تبدیل ساده یك تضاد به تضاد دیگر نیست. تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکم در حکم تغییر اصولی خصلت تسلط وحکومت است زیرا پرولتاریا قدرت خود را برای تخلید وابدی کردن تسلط طبقاتی خویش بکار نمیبرد بلکه از آن برای گذار به جامعه فارغ از طبقات استفاده میکند. با استقرار دموکراسی نوین سوسیالیستی لبه تیز اعمال قهر علیه اقلیت استثمارگر متوجه میشود ونقش این اقلیت در جامعه بکلی محدود میگردد. باوجود تمام این تغییرات در دوران گذار جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم مبارزه طبقاتی همچنان نیروی محرکه تکامل اجتماعی باقی میماند.

تنها با ساختمان جامعه سوسیالیستی استحکام زمینه تضادهای طبقاتی آنتاگونیستی ازبین میرود. ولی سوسیالیسم هنوز بمعنای همگونی کامل اجتماعی نیست. تمایزات اجتماعی در میان زحمتکشان ـ میان طبقه کارگر ودهقانان، میان این طبقات وروشنفکران برجا میماند. این تمایزات از تمایزات اساسی برطرف نشده میان شهر وده، میان کار فکری وبدنی ناشی میشود. ولی سوسیالیسم مهر ونشان تضاد آنتاگونیستی را که در جامعه سرمایه داری ذاتی مناسبات اجتماعی است از این مناسبات میزداید. در بطن این تضادها ضرورت تبدیل طرفین آنها به قطب هائی که مبارزه میان آنها به تصادمات خصمانه میانجامد ـ نهفته نیست.

نیمقرن پیش لنین پیش بینی کرد که در شرایط سوسیالیسم خصلت تضادها در قیاس با جامعه سرمایه داری دستخوش چه تغییرات عمیق خواهد شد. لنین پس از خواندن کتاب بوخارین تحت عنوان "اقتصاد دوران گذار" که در آن گفته میشد: "سرمایه داری سیستم آنتاگونیستی متضاد است" در حاشیه آن نوشت: "بکلی نادرست است. آنتاگونیسم وتضاد بهیچوجه یکی نیستند. اولی ازبین میرود ودومی در دوران سوسیالیسم برجا میماند" (مجموعه تالیفات لنین، جلد ۱۱، ص ۳۵۷).

برخی ازمولفین معاصر بی آنکه میان مفاهیم آنتاگونیسم وتضاد تمایزی قائل شوند تقریبا چنین استدلال میکنند: وقتی در سوسیالیسم تضاد هست پس آنتاگونیسم هم هست وبنابراین سوسیالیسم موجود سوسیالیسم واقعی یعنی سوسیالیسمی که باید باشد نیست زیرا جامعه واقعا سوسیالیستی تضاد نباید داشته باشد. سخنانی که ازلنین نقل کردیم ما را از اشتباهات دوگانه برحذر میدارد. ازیکسو ازتصورغیرواقع بینانه درباره سوسیالیسم وتلقی آن بمثابه جامعه فارغ ازهرگونه تضاد وازسوی دیگر ازاین تصورغلط که گویا قبول تضاد ووجود آنتاگونیسم اجتماعی دارای مفهوم واحدی هستند. تضاد آنتاگونیستی تضاد میان آن نیروهای اجتماعی است که منافع آنها ازبیخ وبن بایکدیگر تناقض دارد. تضاد غیرآنتاگونیستی تضادی است که طرفین آن در زمینه منافع اساسی باهم اشتراک منافع دارند.

آزاد شدن پیشرفت اجتماعی ازتضادهای آنتاگونیستی یکی ازدستاوردهای رسالت تاریخی سوسیالیسم وبزرگترین خدمت آن به جامعه بشری است. ولی این رسالت دفعتا ویایک عمل انجام نمیگیرد بلکه تحقق آن یک دوران کامل نیازمند است. راه نیل به جامعه فارغ ازآنتاگونیسم راه بیست طولانی همراه بامبارزه ای سرسخت میان طبقات وسیستم های اجتماعی متضاد که نمیتواند خصلت آنتاگونیستی نداشته باشد.

ازمیان رفتن آنتاگونیسم های خارجی ودرونی همزمان انجام نمیگیرد. اولی تا زمانیکه در صحنه جهانی دو سیستم متضاد همزیستی دارند ناگزیر است ودومی با پیروزی سوسیالیسم که در نتیجه آن استثمارگران بعنوان یک طبقه در کشور ازبین میروند - حل میشود. ولی با این عمل تمام آثار آنتاگونیسم طبقاتی ازبین نمیرود. بطوریکه تجربه نشان میدهد پس ازاینجا در مبانی جامعه سوسیالیستی نیز برخی ازنیروهای ضد سوسیالیستی درآن باقی میمانند. این نیروها با آنکه ازمواضع اقتصادی خود محروم شده اند امکان اعمال تاثیر در سیر حوادث را بکلی ازدست نمیدهند - بویژه در مواردی که اشتباهات جدی ازنوع انحراف راست یا "چپ" روی میدهد.

نادیده انگاشتن مناسبات واقعی میان طبقات، نفی نقش طبقه کارگر یاکم بها دادن بآن که ازخصائص اپورتونیسم راست است ممکنست برای سوسیالیسم خطرجدی پدید آورد. نیروهای راست که همزیستی مسالمت آمیزکشورهای پیرو نظام های اجتماعی مختلف را نوعی آشتی تعبیرمیکنند و می پندارند که این امر سرانجام به درآمیزی دو سیستم متضاد خواهد انجامید در داخل کشورهای سوسیالیستی نیز در قبال بازمانده های نیروهای ضد سوسیالیستی نابینائی ازخود نشان میدهند.

راست ها میکوشند تضادهای آنتاگونیستی را غیرآنتاگونیستی جلوه دهند ولی "چپ ها" سعی دارند آنتاگونیسم های اجتماعی را که جامعه سوسیالیستی برآنها فائق آمده است ابدی وانمود سازند. آنها مدعیند که در این جامعه نیز میان راه رشد سوسیالیستی وراه رشد سرمایه داری

مبارزه صورت میگیرد ومسئله "کدام طرف بر دیگری غالب خواهد آمد؟" تا نیل به مرحله عالی کمونیسم قابل حل نخواهد بود. بدینسان "چپ ها" تفاوت های ماهوی میان خصلت تضادهای سوسیالیسم وتضادهای سرمایه داری را لوث میکنند ومنکر این واقعیت تاریخی جهانی میشوند که سوسیالیسم طرق واشکال تازه ای برای حل تضادهای اجتماعی پدید میآورد. تصورات آنها درباره طرق حل این تضادها یعنی اینکه گویا این تضادها بنیروی نظامی ومبارزه مسلحانه ومداخله اداری ولونتاریستی برطرف میگردد - نیز نادرست است.

۲

"قسم به خدا که هگل فیلسوف حق داشت: زندگی بنیروی تضادها پیش میرود وتضادهای زنده بمراتب غنی تر ومتنوع تر وپرمضمون تر ازآنند که انسان درآغاز می پندارد" (لنین: مجموعه کامل آثار، جلد ۴۷، ص ۲۱۹). این سخنان که لنین در نامه خود بگورکی نوشته است بیانگر قانون عام دیالکتیک است که در جامعه سوسیالیستی نیز عمل میکند. در این جامعه نیز زندگی تضادهائی پدید میآورد که همیشه قابل پیش بینی نیستند. بهمین جهت باید آنها را بموقع مکشوف ساخت ودر فعالیت عملی درنظر گرفت.

تضادهای سوسیالیسم را بکلی ترین شکل آنها میتوان به دو گروه تقسیم کرد.

تضادهائی هستند که ازگذشته بمیراث رسیده اند وسوسیالیسم آنها را دگرگونه ساخته است. ازآنجمله اند تضادهای ناشی ازبازمانده های نابرابری اجتماعی وتقسیم کار سابق بویژه در عرصه های صنعت وکشاورزی وکارفکری وبدنی. این تضادها را نمیتوان صرفا بمیل خود ازبین برد زیرا در سطح رشد تولید وفرهنگ دارای پایه عینی هستند. حتی میتوانیم بگوئیم که این تضادها فقط "لکه های مادرزاد" سرمایه داری نیستند که بتوان آنها را با سرعتی کم و بیش ازپیکر جامعه نوین زدود. البته بازمانده های نابرابری اجتماعی ازدوران گذشته بمیراث رسیده اند وجامعه سوسیالیستی میکوشد آنها را برپایه اعتلای عمومی اقتصاد و فرهنگ برطرف سازد. ولی جامعه در عین حال مجبوراست این نابرابری عملا موجود را بپذیرد واعتبار قانونی بآن بدهد زیرا این نابرابری ازتفاوت های عینی در محتوی کار اجتماعی ناشی میشود ودر اصل توزیع سوسیالیستی انعکاس مییابد.

واما راه حل این تضادها کدامست؟ سوسیالیسم ساده لوحانه ی "یکسان طلب" چاره این امر را امتناع ازتقویت علاقمندی مادی بکار وازدرجه بندی مزد کار میداند. ولی تجربه نشان داده است که این "راه چاره" هم پیشرفت تولید وهم امرپرورش افراد با روح علاقمندی به کار را به بن بست میکشاند. درواقع نیز درجه بندی مزدها برحسب چگونگی کمیت وکیفیت کار در سوسیالیسم اهرم نیرومندیست برای تسریع افزایش تولید ووسیله ایست که زحمتکشان را به ترفیع سطح تخصص وتکمیل استعداد برمیانگیزد واین امرهم برای پیشرفت جامعه وهم برای تجلی هرچه کاملتر شخصیت انسان ها بیکسان اهمیت دارد. جامعه با قبول حد معین نابرابری در زمینه توزیع که معلول سطح موجود رشد نیروهای مولده است بسوی برابری کمونیستی پیش میرود.

تضادهای ناشی ازکهنه شدن برخی جوانب وخطوط واشکال مناسبات اقتصادی واجتماعی که خود سوسیالیسم آنها را پدید آورده است با تضادهای میراث دوران گذشته درمیآمیزد. گاه

با چنین تصوری برخورد میکنیم که گویا قاعده سوسیالیسم عبارتست از تطابق کامل میان تولید و تصاحب و توزیع اجتماعی و هماهنگی تمام شئون حیات اجتماعی و گویا تضادها در نتیجه نقض اصول سوسیالیستی و در اثر اشتباهات و قصور و اهمال وغیره پدید میآیند .

چنین تصوری بنظر ما خطاست . تردید نیست که شرط سوسیالیسم رشد یافته آنستکه تمام جوانب زندگی جامعه از نضج لازم برای نخستین مرحله کمونیسم برخوردار باشند . سوسیالیسم که سیستم اجتماعی یکپارچه ایست خواستار تطابق مناسبات اجتماعی و اشکال سازمان و رهبری امور اقتصاد با سطح تکامل نیروهای مولده ، خواستار تطابق سازمان سیاسی با زیربنای اقتصادی و تغییرات استروکتور اجتماعی و تطابق در رشد فرهنگ معنوی و مادی وغیره است . ولی این تطابق بطور خود بخود و یکبار برای همیشه صورت نمیگیرد و کامل نیست . تغییرات جوانب گوناگون ارگانیسم جامعه با یکدیگر هماهنگ نیستند و از پیش نیز نمیتوان آنها را با یکدیگر هماهنگ ساخت . تطابق آنها در زمانهای مختلف و با آهنگ های متفاوت انجام میگیرد . برخی از اشکال مناسبات سوسیالیستی کهنه میشوند و در نتیجه آن تضاد هائی بروز میکنند که حل آنها شرط لازم پیشرفت بعدی میگردد .

مثلا در آستان سالهای شصتم میان سیستم پیشین برنامه ریزی و رهبری امور اقتصاد از یکسو و نیازمندی های رشد اقتصادی از سوی دیگر تضاد بروز کرد . این تضاد از آنجا ناشی میشد که در شرایط انقلاب علمی و فنی در یک سلسله از کشورهای سوسیالیستی لازم آمد که توجه عمده به عوامل رشد عمقی (انتانسیف) اقتصاد معطوف گردد . حل این تضاد مستلزم رفرم های اقتصادی و تکمیل تمام سیستم رهبری امور اقتصاد ملی بود . تکامل بعدی مناسبات اجتماعی ـ سیاسی و تحکیم وحدت میان اقتصاد ، دموکراسی و فرهنگ نیز که خصیصه سوسیالیسم رشد یافته است با این امر پیوند نزدیک دارد .

سوسیالیسم نضج یافته جامعه ای نیست که بکمال نهائی رسیده و به حالت خمود و جمود دچار شده باشد ، بلکه جامعه ایست پویا و در حال رشد . بیاد بیاوریم که لنین با چه قطعیتی خاطر نشان میساخت که با استقرار سوسیالیسم پیشروی سریع حقیقی و واقعا توده ای در کلیه شئون حیات اجتماعی و فردی فقط آغاز میشود . پیشرفت نیروهای مولده و رشد فرهنگ در آینده نیز تکمیل مناسبات سوسیالیستی را ضرور میسازد .

توجه باین نکته بی پایگی دعوی هائی را نشان میدهد که زمانی در مطبوعات فلسفی مارکسیستی رواج داشت و حاکی از آن بود که گویا دیالکتیک سوسیالیسم دیالکتیک هماهنگی است زیرا در سوسیالیسم گرایشهای رشد طرفین تضاد با یکدیگر تطابق دارند و تغییرات آنها در یک جهت انجام میگیرد . اگر این گرایشها با هم تطابق داشته باشند پس تضاد چه میشود ؟ علت بروز تضاد آنستکه گرایشها یا متناقضند و یا متفاوت و بهر حال با یکدیگر تطابق ندارند . اگر مثلا در شرایط انقلاب علمی و فنی روابط میان انسان و ماشین و خصلت رابطه میان تولید و علم تغییر کند ولی اشکال سازمان اقتصاد و رهبری امور پژوهشهای علمی بصورت پیشین باقی بماند تضاد هائی بروز میکنند که برای برانداختن آنها باید بموقع اقدام شود .

این تضاد ها خصلت عینی دارند بدین معنی که مستقل از اراده و تمایل افراد بروز میکنند و پس از بروز نیز بهیچوجه فورا قابل شناخت نیستند . در این زمینه در مقاله ورنر کالویت تحت عنوان :

" درباره نیروهای محرکه اقتصادی جامعه سوسیالیستی " منتشره در بخش تبادل نظر مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " (شماره ۱۱ سال ۱۹۶۹) عبارتی وجود دارد که بیش از اندازه موکد و قاطع بنظر میرسد . در آن گفته میشود : " در جامعه سوسیالیستی برخلاف کلیه شیوه های تولید پیشین انسانها دیگر وارد مناسبات تولیدی شناخته نشده و مستقل از اراده خویش نمیشوند . . . " (۶۷) . این امر بعقیده مولف مقاله در عین حال ناشی از آنستکه رابطه میان نیازمندیها و تولید " در شرایط فقدان جریان های اجتماعی خود بخودی " برقرار میگردد .

آیا میتوان میان اعمال تاثیر آگاهانه در سیر تکامل مناسبات تولیدی و وابستگی این مناسبات به اراده انسانها علامت تساوی گذاشت ؟ آیا در چنین صورتی خصلت مهم مناسبات تولیدی یعنی خصلت عینی آنها بدست فراموشی سپرده نمیشود ؟

عینی بودن مناسبات تولیدی دال بر آنستکه انسانها نمیتوانند این مناسبات را بدلخواه خود برقرار سازند و نمیتوانند تصمیم بگیرند که وارد چنین مناسباتی بشوند یا نشوند ، همانگونه که نمیتوانند مثلا بکلی از تولید دست بکشند . اینکه در شرایط سوسیالیسم انسانها روابط اقتصادی خود را آگاهانه برقرار میسازند و این روابط را براساس برنامه تغییر میدهند هیچ تضادی با این مطلب ندارد . مکانیسم این تغییرات در ورای اراده انسانها عمل نمیکند ولی محتوی وظائفی را که انسانها باید انجام دهند چگونگی سطح رشد نیروهای مولد و نیازمندی های این رشد معین میکند . پیشرفت نیروهای مولد همان عاملی است که وامیدارد تا اشکال مناسبات تولیدی و سازمان اقتصاد و رهبری امور اقتصاد با نیروهای مولده تطبیق داده شود و تضاد هائی که در این عرصه پدید میآید برطرف گردد . تضاد هائی را که بروز میکنند میتوان بهتر یا بدتر ، بموقع یا با تاخیر شناخت و بوجود آنها پی برد و برای برانداختن آنها طرق صحیح یا ناصحیح برگزید . ولی زندگی سرانجام راه را برخود سری های ذهنی سد میکند بدینمعنی که نقشه های افراد را به شکست محکوم میسازد و سرانجام به بهای قربانی ها و خسارات بزرگ اتخاذ راه حل صحیحتر را تحمیل میکند .

علاوه بر این حتی در صورت اتخاذ مشی صحیح نیز هنگام تعیین درنمای اساسی رشد اقتصادی نمیتوان تمام نتایج و عواقب فعالیت تولیدی روزمره را بطور مطلق پیشبینی کرد . با شیوه های علمی میتوان خطوط اساسی پیشرفت علمی و فنی را پیشبینی کرد و درنمای رشد اقتصادی و اجتماعی را معین ساخت . ولی خیالبافی است اگر تصور شود که میتوان همه چیز را و آنهم برای هر مدتی پیشبینی و برنامه ریزی کرد . شعور اجتماعی قادر است هستی اجتماعی را روز بروز کاملتر و با دقتی بیشتر منعکس سازد ولی هرگز نمیتواند آنرا بحد کمال در برگیرد . بهمین جهت در جریان رشد عمومی اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر برنامه نیز بروز برخی پدیده های خود بخودی منتفی نیست . مثلا ناهماهنگی در زمینه تناسب میان رشته های گوناگون تولید بطور خود بخودی پدید میگردد . در زمینه عرضه کالا و گردش پول نیز برخی پدیده های خود بخودی بروز میکند . من دیگر در این باره سخنی نمیگویم که در جامعه ای که اداره امور آن بر وفق برنامه انجام میگیرد پروسه هائی نظیر فی المثل پروسه های دموگرافیک وجود دارند که به برنامه ریزی تن در نمیدهند (لااقل در مرحله کنونی) و آنها را فقط میتوان تنظیم کرد .

ما در سوسیالیسم علاوه بر تضاد های ناشی از تاثیر قوانین عینی به تضاد های دیگری هم برخورد میکنیم که نتیجه این یا آن اشتباه هستند . این تضاد ها بعلل گوناگون پدید میآیند .

ازآنجمله است : تخطی ازقوانین رشد جامعه سوسیالیستی ، ناپختگی وکم تجربگی کارکنان مربوطه ، محافظه‌کاری یا برعکس ماجراجوئی . کشف کامل منشاء آنها فقط درصورتی ممکنست که رابطه میان این تضادها ومنافع افراد درنظرگرفته شود .

تضادهای اجتماعی اعم ازاینکه منشاء عینی داشته باشند یا ذهنی همیشه بیانگرمناسبات میان افراد هستند ویامنافع آنان برخورد دارند . درسوسیالیسم اشتراک منافع اساسی تمام اعضای جامعه برپایه تسلط مالکیت اجتماعی وکارجمعی مبتنی برهمکاری رفیقانه وتعاون استوار است . این امر تمامکانیسم رشداجتماعی را دگرگون میسازد بدینمعنی که رشداجتماعی دیگر نتیجه تلاقی وتصادم نیروهای طبقاتی متضاد ورمآورد تلاش های بیشمارونا همگونی که تسلط جریان خودبخودی رااجتناب ناپذیرمیسازد — نخواهد بود .

ولی اشتراک درمنافع عمده ودرجه اول وجود منافع ویژه طبقات وگروهها وقشرهای اجتماعی راکه ازاختلاف دروضع وشرایط زندگی آنان ناشی میشود منتفی نمیسازد . به برخی ازتضادهائی که دراین زمینه پدید میآیند توجه میکنیم :

این تضادها پیش ازهرچیز عبارتند ازتضادهائی کهمیان منافع آتی وجاری جامعه بروز میکنند . سوسیالیسم آنتاگونیسم میان کارانباشته وکارزنده ، میان تولید ومصرف را برانداخته است . ولی درسوسیالیسم نیز بروزتضاد میان انباشت ومصرف امکان دارد . منافع آتی دررشد ارجح وافزونترتولید وسائل تولید ودرسرمایه گذاری هائی کهآینده جامعه بآنها بستگی دارد نهفته است . ولی افزایش یکجانبه افراطی میزان انباشت وکاهش ناموجه مصرف اهالی ممکنست به سوسیالیسم زیان فاحش برساند . این امر سرانجام موجب کندی رشد تولید میگردد زیرا از علاقمندی مادی توده‌ها میکاهد وبرای تشنج اجتماعی زمینه پدید میآورد . تجربه عملی میآموزد که چگونه باید انباشت ومصرف ، منافع آتی وجاری را بنحومطلوب باهم درآمیخت .

دراقتصاد ممکنست میان منافع اجتماعی اقتصاد ملی ومنافع حلقات جداگانه آن تضادهائی بروزکند . ازآنجمله است تضاد میان منافع رشته‌های تولیدی وواحدهای تولیدی ، مناطق اقتصادی واشتراک سرزمین . درآمیزی صحیح این منافع برپایه اصل مرکزیت دموکراتیک انجام میگیرد . رفرم های اقتصادی کشورهای سوسیالیستی که درهرکشورویژگی های معین دارد به حصول این مقصود مشترک کمک میکند .

تغییراثربخش اشکال سازمان اقتصاد ورهبری امورآن ممکنست به موانعی ناشی ازمنافع شخصی کوته بینانه وتنگ نظرانه برخورد کند . وقفه درپیشرفت فنی، ادامه تولید انواع کهنه شده محصولات ، پراکنده بودن سرمایه گذاری ها ، نقض مواد برنامه تحویل کالا میان موسساتی که بایکدیگر همکاری تولیدی دارند وغیره اغلب ناشی ازآنستکه برای منافع موسسه ومحل خود درقبال منافع مجموع اقتصاد ملی رجحان قائل میشوند .

تجربه کشورهای سوسیالیستی طرق برانداختن این تضادها رانشان میدهد . این طرق عبارتند ازاولا استفاده ازآنچنان اشکال سازمانگری اقتصاد وبکاربردن چنان شاخص هائی برای برنامه ریزی وتسریع پیشرفت اقتصاد که درآنها هرآنچه که به صرفه اقتصاد ملی است به صرفه هر یک ازواحدهای آن (اعم ازرشته‌ها وموسسات وغیره) نیزباشد . ثانیا تربیت افراد باروح درک اهمیت درجه اول منافع عمومی کشورومبارزه قاطع علیه انضباط شکنی وولنگاری خرده بورژوائی

وخودخواهی ومظاهربرترشمردن منافع موسسه ومحل خود .

آیامیتوان این تضادهارا ازطریق خردکردن مالکیت عمومی خلق وتعویض آن بامالکیت گروهی که چنانکه بما میگویند علاقمندی مولدین را به رشد اقتصاد بیشترمیکند — برانداخت ؟ این راه‌حل خطرحدت بیش ازپیش تضادهارادربردارد . نظریاتی که الغاء یامحدودساختن نقش برنامه ریزی متمرکزوواگذاری استقلال کامل بموسسات مجزا ومنفرد وبرقراری کنترل کامل بازاربرفعالیت آنان را ضرورمیشمارند بانیازمندی‌های پیشرفت اقتصادی واجتماعی تضاد پیدا میکنند . هواداران این نظریات تلویحا برآنند که منافع عمومی خلق تجرید پوچ است وتنها منافع موسسات جداگانه ومنافع شخصی کارکنان اهمیت واقعی دارد . ولی بی اعتنائی به منافع عمومی کشور ممکنست به مهلک ترین طرز بروضع زحمتکشان تاثیربخشد . باصطلاح مدل " سوسیالیسم بازار " درآخرین تحلیل کاررا فقط به تخریب مبانی سوسیالیسم وبرانگیختن حس خودخواهی خرده بورژوائی ونفاق درون ملت وایجاد تفرقه درمیان طبقه کارگروتضعیف نقش رهنمون آن درجامعه منجرخواهد ساخت .

ازسوی دیگربی اعتنائی بمنافع شخصی وجمعی زحمتکشان ونیز بعلاقمندی مادی آنان بنتایج کارکه برخی ها آنرا " خنجرزدن ازپشت به انقلاب پرولتری " مینامند خطرکمتری برای سوسیالیسم ندارد . ستایش فقروتبلیغ ریاضت کشی باهدف های مبارزه زحمتکشان درراه زندگی آزاد وسعادتمند همسازنیست . رهنمودهای رویزیونیستی چپ درماهیت امرنیروهای محرکه سوسیالیسم راکه ازترکیب صحیح منافع اجتماعی وجمعی وفردی پدید میگردند درتئوری نفی ودر عمل تضعیف میکنند . نفی علاقمندی مادی انگیزه های معنوی کارراتقویت نمیکند بلکه درآخرین تحلیل بآن صدمه میزند ، زیرااین انگیزه ها چیزی جزانعکاس منافع مادی اجتماعی درعرصه شعور واندیشه نیستند .

سوسیالیسم معضل درآمیزی منافع عام وخاص را پیش ازهرچیز بمثابه یک معضل اجتماعی — سیاسی تلقی مینماید وآنرا درعرصه مناسبات میان طبقات وگروههای اجتماعی ودرکشورهای کثیرالمله ایضا درعرصه مناسبات میان خلق های آن حل میکند . کنگره بیست وچهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی وکنگره‌های یکسلسله ازاحزاب برادرخاطرنشان ساختند که باید هم منافع مجموع خلق وهم منافع گروههای اجتماعی جداگانه آنرا بدقت درنظرگرفت وبدینسان تمام این منافع را بمجرای مشترک واحد سوق داد .

۳

حال برخی ازمسائل کلی راکه غالبا درمحافل علمی بحث برمیانگیزد مورد بررسی قرار میدهیم .

آیاتضاد اساسی سوسیالیسم وجود دارد وآیا چنین تضادی باتضاد عمده این یاآن مرحله ازرشد انطباق دارد ؟

باید همینجا گفت که این مفاهیم بایکدیگرانطباق ندارند . درمراحل گوناگون رشد جامعه تضادهای گوناگونی ممکنست خصلت عمده بخود بگیرند . ولی این تضادها رانمیتوان تضاد اساسی بشمارآورد زیراتضاد اساسی باید درسراسردوران تکامل سوسیالیسم تاثیرخود رااعمال کند .

بنظر من اصولا تضاد اساسی سوسیالیسم مسئله ایست که آنرا نمیتوان در قیاس با تضاد اساسی سرمایه داری که تعیین کننده راه این جامعه از هنگام پیدایش تا لحظه فنای آنست مطرح ساخت و حل کرد . تضاد های کاملا گوناگون سوسیالیسم غالبا تضاد اساسی نامیده میشوند. از آنجمله اند تضاد میان نیازمندی‌ها ی روزافزون و سطح رشد نیروهای مولده ، تضاد میان اشکال دوگانه مالکیت سوسیالیستی ، تضاد میان برابری در زمینه رابطه با وسائل تولید و نابرابری در زمینه توزیع وغیره . چنین تضاد هائی واقعا هم وجود دارند ولی اگر یکی از آنها تضاد اساسی بشمار رود که در اینصورت تمام تضاد های دیگر باید از آن ناشی گردند آنوقت بنظر ما ناگزیر از آن نتایجی یکجانبه و بنابراین نادرست بدست خواهد آمد .

برای مثال تضاد میان نیازمندی‌های روزافزون و سطح رشد نیروها ی مولده در هریک از مراحل آنرا در نظر میگیریم . این تضاد را رفقا میخایلف و موتیلیف تضاد " میان هدف تولید سوسیالیستی و امکاناتی که در هریک از مراحل برای نیل بآن وجود دارد و چگونگی آنها را پیش از هر چیز سطح رشد تولید اجتماعی معین میکند " نامیده اند (مقاله " مناسبات اقتصادی و منافع در شرایط سوسیالیسم " ــ بخش تبادل نظر مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " ، شماره ٤ ، سال ۱۹٦۹ ، ص ٦۸) .

استناد باینکه تضاد مزبور تضاد اساسی است زیرا از قانون اساسی سوسیالیسم ناشی میشود قانع کننده نیست . قانون اساسی سوسیالیسم که رشد تولید را تابع ارضای هر چه کاملتر نیازمندی های روزافزون اعضای جامعه و رشد همه‌جانبه آنان میسازد در واقع نیز انگیزه نیرومندی است برای افزایش تولید . ولی خود این انگیزه در نتیجه تحقق هرچه کاملتر این قانون پدید میگردد نه در نتیجه عقب ماندگی دائم تولید از نیازمندی‌های روزافزون . استناد یکجانبه به ناگزیری این عقب ماندگی خصلت عینی و واقعی قانون و بالنتیجه امکان تحقق اصل کمونیسم را نیز در معرض تردید قرار میدهد .

بنظر من این دعوی نیز که تضاد میان برابری در رابطه با وسائل تولید و نابرابری در زمینه توزیع را تضاد اساسی بشمار میآورد قانع کننده نیست . اصل سوسیالیستی توزیع در واقع نیز تضاد هائی ناشی از پیوند و وحدت میان برابری (دستمزد برابر در قبال کار برابر) و نابرابری دربردارد که در بالا بآن اشاره شد . ولی نادرست است اگر دعوی شود که گویا این امر نتیجه عدم تطابق شیوه توزیع با شیوه تولید است . در واقعیت امر خصائص اساسی شیوه سوسیالیستی توزیع و ارزش تاریخی عظیم آن و ایضا محدودیت ناگزیر آن از چگونگی سطح تکامل شیوه تولید ناشی میگردد . اگر از منطق هواداران این نظریه پیروی شود آنوقت باید شیوه توزیع را هرچه سریعتر تغییر داد و حال آنکه برعکس باید از نقش تسریع کننده آن تماما و کمال برای پیشبرد تولید سوسیالیستی استفاده کرد . البته زمانی خواهد رسید که این نقش پایان میپذیرد و جای خود را به اصل کمونیستی توزیع میسپارد . ولی این امر مربوط بآینده است و دلیلی در دست نیست که تضاد مزبور برای سراسر دوران تکامل سوسیالیسم تضاد اساسی اعلام گردد .

این نمونه ها نشان میدهند که براهینی که برای معرفی یکی از تضاد ها بمثابه تضاد اساسی عرضه میشود سست است و این تصادفی هم نیست زیرا آنچه را که نیست نمیتوان یافت . بجای این کاوش ها باید تضاد های واقعی سوسیالیسم را تجزیه و تحلیل کرد . این تضاد ها بسیار

متنوعند و در عین حال سیستم یک پارچه ای را تشکیل میدهند زیرا شئون مختلف زندگی جامعه سوسیالیستی باهم در پیوندند : تغییرات حاصله در شیوه تولید تکمیل مناسبات اجتماعی را ضرور میسازند و برای حل مسائل اجتماعی و فرهنگی بنیاد مادی پدید میآورند و این مسائل نیز بنوبه خود تاثیر خود را در چگونگی این تغییرات اعمال میکنند . این تضاد ها ی مشخص با وجود تمام تنوع خود در آخرین تحلیل دارای منشاء واحدی هستند و از اینجا ناشی میشوند که سوسیالیسم فقط مرحله اول صورت بندی کمونیستی است و این صورت بندی در این مرحله هنوز تمام امکاناتی را که در طبیعت خود نهفته دارد نمودار نساخته است و آمیزه ای از خصائص میراث جامعه طبقاتی و خصائص نوین و در حال تکوین کمونیسم را دربردارد .

تضاد های سوسیالیسم در چارچوب نظام موجود حل میشوند و برافتادن آنها به تحکیم این نظام کمک میکند . ولی این ویژگی بدون شرکت عامل ذهنی چنانکه باید و شاید نمودار نخواهد شد . شرایط عینی برای برانداختن تضاد ها بدون تصادمات و تلاطمات اجتماعی، فقط امکان فراهم میسازند ولی تحقق این امکان مستلزم عمل انسان‌ها و کشف بموقع تضاد هاست که برای برانداختن آنها باید شیوه‌های صحیح برگزید و کار سازمانی را باآن هماهنگ ساخت . در غیراینصورت تشدید تضاد ها در شرایط سوسیالیسم نیز ممکن است به تصادمات اجتماعی بیانجامد .

مهمترین شرط کامیابی در زمینه برانداختن تضاد ها اتخاذ سیاست صحیح است و حزب مارکسیست ــ لنینیست چنین وظیفه ای را بعهده دارد . برعهده حزب است که برپایه تحلیل تئوریک تضاد هائی را که بروز کرده است بموقع مکشوف سازد . حزب این وظیفه را در صورتی با احراز موفقیت انجام خواهد داد که به تئوری علمی مجهز باشد ، با طبقه کارگر و توده های زحمتکش روابط وسیع و همه‌جانبه داشته باشد ، علائمی را که از میان توده های مردم میرسد بدقت در نظر گیرد و سیاستی اتخاذ و اجرا کند که بتواند دشواری ها ، ناهماهنگی ها و موانع موجود در راه ارضای نیازمندی‌های روزافزون رشد جامعه را براندازد .

سوسیالیسم از طریق کشف و برانداختن تضاد ها راه حرکت خود را به پیش میگشاید . کشور های سوسیالیستی نمونه زنده جامعه ای را به جهان عرضه میدارند که در آن زمینه تصادمات طبقاتی از میان رفته و وحدت اجتماعی استوار پدید آمده است . تحکیم مبانی و اصول سوسیالیسم راه را برای گذار به کمونیسم که در آن تمام خصائص ذاتی عالیترین شکل زندگی اجتماعی به کمال خود خواهد رسید ــ هموار میسازد .

از انقلاب ملی بسوی انقلاب اجتماعی

شاریدین

اکنون همه قبول دارند که در آسیا، افریقا وامریکای لاتین دگرگونیهای انقلابی صورت میگیرد. اما در مورد چگونگی برخورد به مسئله خصلت انقلاب در این سه قاره نظریات وارزیابی های گوناگون وجود دارد. علت آنهم روشن است. زیرا این مسئله تنها با منافع طبقات وگروه های اجتماعی گوناگون کشورهای درحال رشد ارتباط ندارد بلکه منافع طبقات وگروههای اجتماعی سایر کشورهای جهان رانیز دربرمیگیرد. کنه مطلب در آخرین تحلیل روشن کردن این نکته است که خلقهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق در زمینه نوسازی اجتماعی جهان آینده چه نقشی ایفا خواهند کرد.

در مطبوعات بورژوائی معمولا گفته میشود که در آسیا، افریقا وامریکای لاتین "انقلاب آرمانهای روزافزون" و "جنبش مدرنیزه کردن" صورت می پذیرد. غرض از این تئوری سازی ها مکتوم نگاهداشتن خصلت اجتماعی ــ سیاسی انقلاب آزادی بخش ملی جهان است. اگر انگیزه های معنوی ــ روانی ("آرمان های روزافزون") ویا فرهنگی ــ فنی ("مدرنیزه کردن") واقعا عامل عمده تعیین چگونگی رشد اجتماعی این قاره ها باشند آنگاه رشد اجتماعی از مبارزه طبقاتی جهانی فارغ میگردد ودر قبال سرمایه داری وسوسیالیسم بیطرف از کار درمیآید. صاحبان این نظریات جنبش خلق های سه قاره را عاری از محتوی اجتماعی جلوه میدهند وخصلت آزادیبخش ملی جنبش را نیز نفی میکنند. برخی از مولفین لیبرال واپورتونیست حاضرند بپذیرند که آزادی ملی اکنون نیز مانند گذشته نقطه اتکائی است برای نبرد هائی که مثلا خلق های هند وچین برضد امپریالیسم امریکا ویا میهن پرستان افریقا برضد استعمارگران پرتقالی انجام میدهند، ولی میگویند چون نظیر این نبرد ها در کشورهای دیگر صورت نمیگیرد پس بطورکلی مبارزه در راه استقلال دورانش سپری شده است.

کلید درك خصلت واقعی انقلاب معاصر در آسیا، افریقا وامریکای لاتین تئوری مارکسیستی لنینیستی است که درآمیزی ووحدت دیالکتیکی مبارزه ملی وطبقاتی را در جنبش آزادیبخش خلق ها برمبنای علمی نشان میدهد. تنها با تکیه براندیشه های لنین درباره مراحل رشد انقلاب میتوان به قانونمندی های تحولات اجتماعی ــ سیاسی کنونی وآتی کشورهای درحال رشد پی برد.

چهارمین مقاله ازسلسله مقالات عامه فهم برای آموزندگان تئوری مارکسیستی ــ لنینیستی. مقالات دیگر در شماره های پیشین بچاپ رسیده است.

عامل ملی وعامل طبقاتی در جنبش آزادی بخش

تئوری مارکسیستی ــ لنینیستی هم خصلت آزادیبخش ملی وهم محتوی اجتماعی تغییر یابنده انقلاب معاصر را در کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق مورد توجه قرار میدهد.

آیا این تز صحیح است که پس از استقرار حاکمیت ملی برای ادامه مبارزه آزادی بخش ملی دیگر زمینه ای باقی نمی ماند؟ برای اثبات آن گفته میشود که در این کشورها امروز بگرمانند گذشته منافع ملی مستقیما پایمال نمیگردد وباحساسات ملی بی حرمتی نمیشود وکشورهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق در صحنه جهانی بااستفاده از حق حاکمیت خویش در زندگی بین المللی شرکت میجویند. اما این فقط یك جانب مسئله است.

جانب دیگر مسئله آنست که بسیاری از معضلات عمده کشورهای آسیا، افریقا وامریکای لاتین هنوز حل نشده است. عقب ماندگی اقتصادی هنوز باقی است ــ درآمد سرانه اهالی بطور متوسط ۱۲ بار کمتر از کشورهای سرمایه داری رشد یافته است. استعمار نو از مکانیسمی که در سیستم جهانی اقتصاد سرمایه داری برای غارت کشورهای کم رشد تر ایجاد شده استفاده میکند. تاثیر این مکانیسم مثلا در ماههای اخیر بمناسبت بروز بحران سیستم ارزی ــ مالی سرمایه داری آشکار شد. درنتیجه این امر اولا بامکانات صادراتی کشورهای درحال رشد که باسد های گمرکی تازه به ویژه در ایالات متحده امریکا روبرو شدند لطمه جدی وارد آمد. ضمنا این امر درهمان هنگامی رخ داد که کشورهای صنعتی بموجب قطعنامه سال ۱۹۶۸ دومین اجلاس کنفرانس توسعه وبازرگانی سازمان ملل متحد میبایست نرخ گمرکی کالا های صنعتی وارده از کشورهای درحال رشد را تقلیل دهند. ثانیا، با بالا رفتن ارزش یکسلسله از ارزهای خارجی بهای تجهیزات صنعتی که ورود آنها برای اقتصاد ملی کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق اهمیت حیاتی دارد افزایش یافت. طبق محاسبه ای که انجام گرفته است کشورهای آسیای جنوب شرقی اکنون برای خرید ماشین افزارهای ساخت آلمان باختری وژاپنی در قیاس با نرخ های سابق باید ۲۰ ــ ۲۵ درصد بیشتر بپردازند(۱). ثالثا، به ذخیره ارزی ناچیز کشورهای درحال رشد نیز زیان مستقیم وارد آمد زیرا برحسب مقررات صندوق بین المللی پول این ذخایر به دلار تسعیر میشود که اکنون بهای آن کاهش یافته است.

وضع کنونی دال برصحت کامل این سخنان لنین است که "تسلط سرمایه مالی وبطور کلی سرمایه باهیچگونه دگرگونی در زمینه دموکراسی سیاسی برافتادنی نیست وحال آنکه حل مسئله تعیین سرنوشت کلا ومطلقا به این مسئله مربوط است" (لنین، جلد ۲۷، ص ۲۵٤).

در واقع نیز علیرغم اهمیت عظیم استقلال سیاسی پایه عینی برای مبارزه آزادی بخش ضد امپریالیستی در جای خود باقی می ماند. منتهی مرکز ثقل آن از عرصه سیاسی به عرصه اقتصادی انتقال می یابد.

---

(۱) ــ درعین حال بهای کالا های صادراتی کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق کاهش یافته است. مثلا زیان مستقیمی که از بحران ارزی به کشورهای صادرکننده نفت یعنی ایران، عربستان سعودی، ونزوئلا، کویت، لیبی، عراق، نیجریه، اندونزی، الجزیره، ابوظبی وقطر در چهار ماه آخر سال ۱۹۷۱ وارد آمد، ٤۰۰ میلیون دلار بود وعلاوه برآن زیان ناشی از کاهش ارزش دلار نیز ماهانه به ۷۵ میلیون دلار تخمین زده میشود (ماخذ: مجله اینترنشنل هرالد تریبون، شماره ۱۱ ژانویه ۱۹۷۲).

ماهیت تغییر مراحل جنبش آزادیبخش ملی در شرایطی که ملل عملا همه جا آزادی سیاسی بدست آورده اند در همین نکته نهفته است. در مبارزه برای آزادی ملی بدست آوردن استقلال اقتصادی اهمیت درجه اول کسب میکند. لنین مینویسد: "... از آزادی ملی دم می زنند ... ولی آزادی اقتصادی را مسکوت میگذارند. وحال آنکه اصل مطلب همین است" (جلد ۲۲، ص ۱۸۷). آزادی ملی کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق بدون تامین رشد عمومی اقتصاد ملی، بدون درهم شکستن اهرمهای تسلط سرمایه بین المللی، بدون برانداختن سدهای اقتصادی واجتماعی که مانع آنست که این کشورها از منابع داخلی خویش در مقیاس وسیع بسود خود بهره برداری کنند ــ آزادی محدود خواهد بود.

یکی از شرایط استقلال اقتصادی رهائی از قید تسلط انحصارات خارجی است. در این امر کارگرانی که بوسیله شعب انحصارات خارجی صنایع کانی ونفت بشدت استثمار میشوند، ونیز دهقانان که محصول قهوه، کاکائو وکائوچوی خود را به بهای ناچیز به زمینداران خارجی ویا شرکتهای بین المللی صادرات میفروشند ذینفع هستند. گروههای بزرگی از بورژوازی ملی هم میکوشند دست رقبای نیرومند خارجی را از اقتصاد کشور خود کوتاه کنند. بدینطریق یکی از مهمترین خواستهای عمومی دموکراتیک وملی که پایان دادن به فعالیت سرمایه خارجی است پایه عینی پیدا میکند. مسئله مهم دیگر اصلاحات ارضی بنیادی است. حل این مسئله برای برانداختن کمبود خواربار که دهها کشور درحال رشد از آن رنج میبرند وبرای بالا بردن سطح نازل زندگی اهالی یگانه وسیله موثر است. موضعگیری دهقانان وبطورکلی توده های زحمتکش در این زمینه کاملا روشن است، ولی بورژوازی ملی نیز در برانداختن انحصار مالکیت وملاکان برزمین ذینفع است زیرا این امر موانعی را که در راه سرمایه گذاری این بورژوازی در کشاورزی وجود دارد برطرف میسازد ورزمینه را برای توسعه بازار داخلی فراهم میکند. بهمین جهت نیز اصلاحات ارضی بنیادی یکی از پایه های مشترک توافق میان نیروهای گوناگون اجتماعی درون ملت را تشکیل میدهد. در زمینه مسائل صنعتی کردن، تقویت نقش بخش دولتی، تنظیم امور صادراتی ووارداتی وتسریع آهنگ رشد اقتصاد نیز در بسیاری از کشورهای آزاد شده وضع برهمین منوال است. مجموعه این عوامل نمایشگر خصلت ملی وسمت عمومی دموکراتیک وضد امپریالیستی انقلاب معاصر در کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره سابق است.

وحدت ملی که در شرایط مبارزه در راه استقلال اقتصادی پدید میگردد بهیچوجه بمعنای آشتی اجتماعی همگانی نیست. برعکس مناسبات میان استثمارگران واستثمارشوندگان که در گذشته بعلت تسلط فرمانروایان خارجی نهان می ماند اکنون بصورتی بارزتر ومحسوستر نمایان میگردد. زیرا هریک از گروههای اجتماعی نسبت به هر یک از مسائل اقتصادی برخورد متفاوت دارند. در نتیجه این امر گسترش جنبش ملی بصورت پروسه ای سرشار از تضادها وتصادمات اجتماعی صورت میگیرد. در اینجا صحت کامل این حکم لنین به ثبوت میرسد که تا هنگامیکه رشته های وابستگی به سرمایه انحصاری بین المللی گسسته نشود دموکراسی بطور اعم واز آنجمله تعیین سرنوشت ملی خلق های ستمدیده مفهومی بجز "شکل آزادانه تر ووسیع تر وآشکارتر ستم طبقاتی ومبارزه طبقاتی" نخواهد داشت. (جلد ۲۷، ص ۲۵۴).

بخش مهم وگاه بسیار متنفذی از نیروهای اجتماعی ــ سیاسی علیه هر اقدامی که هدفش

برانداختن تسلط امپریالیسم وانجام اصلاحات مترقی در ساختار اقتصادی واجتماعی باشد به مبارزه برمیخیزند. این نیروها در درجه اول عبارتند از ملاکان فئودال وانحصارهای بزرگ در آسیا، سران طوائف وقبائل و "نخبگان نوخاسته" دستگاه بوروکراتیک بورژوائی در بسیاری از کشورهای افریقا وزمینداران بزرگ والیگارشی بورژوازی در امریکای لاتین.

نظر بهمین دلائل وحدت ملی را نباید باین مفهوم تلقی کرد که گویا مجموع ملت را در برمیگیرد. وسعت دامنه این وحدت را ویژگی های شرایط داخلی واز جمله این عامل تعیین میکند که بورژوازی ملی که همیشه برای بند وبست وسازش با امپریالیسم آماده است تا چه درجه در جنبش عمومی دموکراتیک شرکت میورزد. بطوریکه تجربه نیروهای انقلابی بسیاری از کشورهای امریکای لاتین نشان میدهد در یکسلسله از موارد حتی صحیح تر آنست که بجای وحدت ملی گفته شود وحدت خلق. ماهیت امر در اینجا نیز همان اتحاد نیروهای ناهمگون اجتماعی برمبنای برنامه مشترک مبارزه در راه منافع واقعی ملی است.

آرایش وتناسب طبقاتی نیروهائیکه در انقلاب آزادیبخش ملی معاصر شرکت میجویند پیوسته دستخوش تغییر است واین بدان معنی است که محتوی اجتماعی این انقلاب ثابت نمیماند بااینجهت باید روشن کرد که قانونمندی این تغییرات چیست وچه دورنمائی ایجاد میکند.

بورژوازی در آغاز پیدایش سرمایه داری حامل ومنادی اندیشه های آزادی ووحدت ملی بود وبا این شعار به مبارزه برخاست تا نظام فئودالی را براندازد وبازار وسیع برای خود ایجاد کند وبدیگر سخن "صاحب اختیار خانه خویش" گردد. بورژوازی که مسئله ملی را شعار سیاسی روز برگزیده بود میکوشید آنرا بکمک جنبش های توده ای که خود بپا داشته بود وخود برراس آنها قرار داشت، حل کند. بدینسان این جنبش ها هم از لحاظ هدف وهم از لحاظ وظائف خود جنبش بورژوائی بودند. لبه تیز آنها علیه فئودالیسم وبازمانده های دیگر قرون وسطائی در مناسبات اجتماعی بود. از لحاظ جغرافیائی مسئله ملی فقط در کشورهائی که سرمایه داری در آنها رشد مییافت، یعنی در اروپا، امریکای شمالی وسپس در ژاپن حدت داشت.

در دوران امپریالیسم هنگامیکه تقسیم ارضی ــ سیاسی جهان میان دولتهای استعماری صورت میگرفت مسئله ملی از یک امر داخلی به مسئله بین المللی، واز مسئله ملی به مسئله ملی ــ مستعمراتی واز مسئله بطور عمده اروپائی به مسئله آسیائی ــ افریقائی وامریکای لاتین بدل گردید.

در این شرایط جنبش در راه آزادی ملی وتعیین سرنوشت ملی به بخش جدائی ناپذیر مبارزه جهانی ضد امپریالیستی مبدل شد. همانگونه که لنین خاطرنشان میسازد: "برخی از خواستهای دموکراسی واز آنجمله تعیین سرنوشت مطلق نیستند، بلکه جزئی از جنبش جهانی دموکراتیک (ودرحال حاضر: سوسیالیستی) هستند" (جلد ۳۰، ص ۳۹). در این سخنان لنین تعمق کنیم. مفهوم اصولی مهم آن اینست که محتوی مبارزه ملی را چگونگی خصلت عمومی هر دوران ونیروهای محرکه پیشرفت جهان معین میکنند. بنابراین رابطه میان عامل ملی وعامل طبقاتی را در جنبش خلقهای ستمکش تنها در صورتی میتوان بدرستی درک کرد که پیوند ناگسستنی این جنبش با پروسه انقلابی جهان درنظر گرفته شود.

درمسیرجریان انقلابی جهانی

این اندیشه که حق ملل درتعیین سرنوشت خویش همراه بادگرگونی اوضاع واحوال جهان ازاصل جنبش دموکراتیک به اصل جنبش سوسیالیستی بدل میگردد درتعالیم لنین دربارهٔمبارزهٔآزادیبخش ملی که بخش جدائی ناپذیرنوسازی انقلابی جهان برمبنای سوسیالیستی است کاملا تشریح شده است . لنین مینویسد :" انقلاب سوسیالیستی تنها وبطورعمده بربایهٔمبارزه پرولترهای انقلابی هرکشورعلیه بورژوازی خودی استوارنخواهد بود — خیر، این انقلاب مبارزه همه مستعمرات وکشورهای تحت ستم امپریالیسم وهمهٔکشورهای وابسته راعلیه امپریالیسم جهانی دربرخواهد گرفت " (جلد ۲۹ ،ص ۲۲۷) . ازاین حکم این نتیجه مهم بدست میآید که آزادی کشورهای مستعمره سابق درمقیاس وسیع تاریخی — جهانی نه تنها با منافع ملی خلقهای دربند امپریالیسم بلکه با منافع طبقاتی سوسیالیسم جهانی وپرولتاریای بین المللی نیزمطابقت دارد . ازسوی دیگر افزایش قدرت کشورهای سوسیالیستی وکامیابیهای جنبش انقلابی طبقه کارگرکشورهای سرمایه داری مواضع جهانی امپریالیسم را متزلزل میسازد وارتجاع بین المللی رامهارمیکند وبدینسان برای گسترش انقلاب ملی درآسیا ،افریقا وامریکای لاتین شرائط مساعد فراهم میآورد . مبارزه طبقاتی ارکان سرمایه داری جهانی را به لرزه میاندازد وراه رابرای تحقق وتحکیم آزادی ملی خلق ها هموار میسازد . این امر برای وحدت میان نیروهای مبارز راه آزادی ملی وکشورهای سوسیالیستی وطبقه کارگر کشورهای سرمایه داری نیز پایه عینی بوجود میآورد .

ایدئولوگ های بورژوائی همینکه پی بردند که دگرگونی مستعمرات دپیروزی امپریالیسم جریانی است ناگزیر وبازگشت ناپذیر، باشعارهای گوناگون درصدد برآمدند تا جنبشهائی بخش ملی را ازدیگر نیروهای انقلابی جهان جداسازند . مثلا والت رستو یکی ازتئوریسین های عمده امپریالیسم امریکا بهکارگردانان آن چنین توصیه میکند :" نظر ما برآنستکه وظیفه اساسی ما درمناطق کم رشد حفاظت استقلال پروسه انقلابی درآنجا ست " .

همین نظررا منتهانه بصورت توصیه بلکه بالحن توضیحی چستربولس که دوبار سفیرامریکا درهندوستان بود بیان داشته ونوشته است که :" حتی اگرهم اتحاد شوروی هرگزوجود نمیداشت بازهم دگرگونیهای عظیم وانفجاری کنونی درآسیا ،افریقا وامریکای لاتین صورت میگرفت" آمادگی برای بزرگداشت " استقلال " و حفاظت " استقلال " جنبش آزادی بخش ملی دراینجا بجزتلاش برای جداکردن این جنبش ازسوسیالیسم جهانی وپرولتاریای بین المللی وخارج کردن آن ازمسیرعام جنبش انقلابی جهانی مفهوم دیگری ندارد .

ولی دستگاه تبلیغات بورژوائی شیوه دیگری هم بکارمیبرد که بکلی عکس این است . مثلا افسانه هائی چون " دخالت دستکرملین " و " خطرکمونیستی " ونیزاین ادعاکه یگانه منشاء واقعی مبارزه ملی " توطئه سرخ " است پی درپی تکرارمیگردد . این دکترین افسانه ها ازآنجاکه زمینه تبلیغاتی وایدئولوژیک برای تجاوزکارانه ترین عملیات امپریالیسم فراهم میسازد نقش بسیارشوم بازی میکند . مثلا جنگ امپریالیستی ایالات متحده امریکا علیه جنبش آزادیبخش خلق های ویتنام ،لائوس وکامبوج به همین بهانهٔ مبارزه با " خطرکمونیستی " انجام میگیرد .

شگفتا ورآنکه ماهیت همین دکترین ها ،حتی با تضادها یشان، درنوشته های تئوریک وتبلیغاتی " انقلابیون افراطی " باد قتی عجیب منعکس میشود . برای مثال تزمعروف مائوئیستی را درباره نقش رهنمون " سه قاره طوفانی " درجنبش انقلابی معاصردرنظرمیگیریم . مگر این تز انعکاس مستقیم همان نظریه بورژوائی نیست که " استقلال " مبارزه آزادیبخش ملی را طلب می کند ؟ ونیز بیاد بیاوریم که پکن بارها دعوی کرده است که حاکمیت دولتی کشورهای مستعمره سابق جزیک حاکمیت صوری پوچ وانتقال قدرت ازدست گروهی ازستمگران بدست گروه دیگر چیزدیگری نیست . بعبارت دیگرهرگونه اهمیت واقعی دستاوردهای دموکراتیک خلق هائی که امپریالیسم برآنها ستم روا داشته است بکلی نفی میشود وفقط انقلاب صرفا اجتماعی دگرگونی اصیل انقلابی تلقی میگردد .

تئوری مارکسیستی — لنینیستی نه بی اعتنائی به ویژگی های مبارزه ملی رامجازمیشمارد ونه مبالغه بی اساس درنقش این ویژگی هارا . کمونیستها ازوحدت تمام نیروهای انقلابی جهان با پیگیری دفاع میکنند . کنفرانس جهانی سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست وکارگری خاطرنشان ساخته است که :" تحکیم اتحاد میان سیستم سوسیالیستی وجنبش کارگری وجنبش آزادیبخش ملی برای دورنمای مبارزه ضد امپریالیستی اهمیت درجه اول دارد : . مارکسیست ها ضمن کمک مجدانه به تحکیم این اتحاد درباره استقلال وویژگیهای هریک ازگردانهای جنبش انقلابی جهانی نظرصریح وروشن دارند وآنرا برسمیت میشناسند .

خصیصه جنبش آزادیبخش ملل آنستکه این جنبش درچارچوب هرکشور پیش ازهر چیز وظائف دارای خصلت عام ملی ودموکراتیک انجام میدهد . وجه تمایزاین جنبش نیز باسایرنیروهای انقلابی که هدف نوسازی سوسیالیستی جامعه را دربرابرخود قرارداده اند همین است . درعین حال درشرایط مبارزه دوسیستم متضاد اجتماعی — اقتصادی نیروهای مبارزراه آزادی ملی درزمینه انتخاب نظام اجتماعی آینده کشورهای خود با ضرورت تعیین وامکان انتخاب میان سرمایه داری و سوسیالیسم روبرومیشوند .

تدقیق مفهوم واقعی " انتخاب " دراینجا ضروربنظر میرسد . وقتی گفته میشود که مثلا جمهوری ساحل عاج راه رشد سرمایه داری را انتخاب کرده است ،این سخن به معنی اقبال همگانی مردم آنکشور به نظام بورژوائی نیست بلکه فقط نتیجه ای که درزمان معین ازمبارزه بدست آمده وچگونگی تناسب نیروهای طبقاتی درلحظه معین تصریح میگردد . ولی با این امرمعضل انتخاب میان سرمایه داری وسوسیالیسم بهیچوجه منتفی نمیشود . برعکس استقرار مناسبات سرمایه داری درشرایط یک کشور کم رشد موجب تشدید قشربندی اجتماعی ومرزبندی سیاسی میان گروهها وقشرهای مختلف اهالی میگردد . بدینسان انتخاب اجتماعی مبارزه بغرنجی است که درجریان آن نیروهای طبقاتی معینی مواضع فائق وسرانجام مسلط درجامعه بتصرف میآورند .

محتوی نوین انقلاب های ملی

بورژوازی ملی درکشورهائیکه رهبری جامعه را بدست میگیرد ،البته میکوشد جامعه رابراه رشد سرمایه داری سوق دهد . ضمنا هرگامی که دراین راه برمیدارد بمنزله آزمایشی است از چگونگی توانائی نظام سرمایه داری درزمینه برانداختن عواقب ناشی ازدوران استعمار، تامین

پیشرفت اقتصادی، غذا رساندن به گرسنگان ورهائی محرومان ازفقر وبیداد. ولی سرمایه‌داری چگونه میتواند ازاین محک آزمایش کامیاب درآید ؟

هندوستان که طبق پیشبینی ایدئولوگ های بورژوائی غرب وهمفکران محلی آنها میبایست به ویترین سرمایه داری شکوفان بدل شود، درنتیجه پیروی محافل حاکمه ازاین مشی به بحران عمیق اقتصادی (سالهای ۱۹۶۴ — ۱۹۶۵) وسپس ایضا به بحران سیاسی (سالهای ۱۹۶۹ — ۱۹۷۰) دچارگشت واین بحران بانشعاب درحزبی که ازهنگام اعلام استقلال بلامنازع زمام حکومت کشوررا بدست داشت منجرگردید ومواضع نیروهای مخالف راه رشد سرمایه داری بطورقابل ملاحظه ای تحکیم یافت. این جهان درکشوری رخ داد که نه تنها بورژوازی داخلی بلکه گروههای ملاک ـ فئودال آن نیز ازامکانات بالقوه اقتصادی وسیاسی قابل ملاحظه ای برخوردارند. دربرخی دیگر ازکشورهای نواستقلال رشد نظام سرمایه داری ازاینهم محدودتراست.

روشن استکه نیروهای ارتجاعی این قبیل کشورها درقبال اعتلای جنبشهای توده ایکه خطربراندا ختن تسلط بورژوازی را دربرداردآرام نمی نشینند. نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری درکنفرانس سال ۱۹۶۹ خاطرنشان ساختند که: "ارتجاع داخلی این کشورها هنگام برخورد بانارضائی روزافزون مردم بکمك امپریالیسم متوسل میشود وبرآزادیهای دموکراتیك یورش میبرد ودربسیاری ازموارد جنبش دموکراتیك ومیهن پرستانه توده هارا بشدت سرکوب میکند ومیان گروههای متعلق بملتها، نژادها، مذاهب، قبائل وزبان های گوناگون نفاق برمی انگیزد و بدینسان استقلال این کشورهارا بخطرمیاندازد".

ناتوانی بورژوازی ونظام سرمایه داری درحل مسائل بنیادی کشورهای آزاد شده بدان معنااست که درآسیا، افریقا وامریکای لاتین (اگربخواهیم اصطلاح مارکس را درباره آنها بکاربریم) حرکت جامعه بورژوائی سیرصعودی ندارد.

نمودار بارزناتوانی بورژوازی را چگونگی رفتاروفرجام آن درانقلاب مصرنشان میدهد. "افسران آزاد"ی که درسال ۱۹۵۲ رژیم سلطنتی راواژگون ساختند برای اجرای نقشه های خود درزمینه رستاخیزملی بهکارفرمایان داخلی وابتکاروسرمایه آنان تکیه کردند. صاحبان صنایع وبازرگانان مصری چنان امتیازاتی بدست آورده بودند که بورژوازی هریك ازکشورهای عقب مانده فقط میتوانست آرزوی آنرا داشته باشد. ولی نتیجه چه شد ؟ احتکاربی بند وبار وویلاهای مجلل بجای احداث کارخانه ونیز انتقال سودهای کلان به بانکهای سویس. گروه های متنفذ بورژوازی مصردعوت به شرکت دررستاخیزملی را باخیانت ملی پاسخ دادند. این مطلب که در برمه نیز پس ازده سال تقریبا عین همین جریان تکرارشد نشان میدهد که بروزاین پدیده ناشی از ویژگیهای ملی سرمایه داران مصری نبوده بلکه ناشی ازقانون اجتماعی رفتاروکردار بورژوازی بوده است.

هم درمصر وهم دربرمه رهبران انقلابی که بمنافع ملی مردم خود وفادارماندند، ناچار راه ضد سرمایه داری درپیش گرفتند. دربسیاری ازکشورهای دیگر آسیا وافریقا نیز که درآنها راه رشد غیرسرمایه داری درپیش گرفته شده علت اتخاذ این راه آنست که تحقق خواستهای دموکراتیك درچارچوب سرمایه داری وبرمبانی سرمایه داری ازنظرعینی غیرممکن است.

چنانکه می بینیم اگرانقلاب ملی معاصربا پیگیری رشد یابد ازمرزانقلاب بورژوا ـ دموکراتیك

فراترمیرود. دراین زمینه اندیشه های لنین درباره دیالکتیك رشد انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك و انتقال تدریجی آن بمرحله انقلاب سوسیالیستی وتنوع اشکال گذار این انقلاب اهمیت ویژه کسب میکند. لنین ضمن انتقاد شدید ازتئوریسین های کاذبی که این تنوع را درك نمیکردند خاطرنشان ساخته استکه اینان مارکسیسم را "بشیوه کوته‌بینانه ولیبرال مآبانه تحریف میکنند ودرنتیجه این امر جزتضاد میان انقلاب بورژوائی وانقلاب پرولتری چیزدیگری برای آنها وجود ندارد وتازه این تضاد راهم بینهایت خشك وجامد تلقی میکنند" (جلد ۲۳، ص ۳۹).

لنین درآغازقرن حاضربا توجه به شرایط آنزمان روسیه اندیشه استقراردیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیك پرولتاریا ودهقانان رابمثابه یك مرحله بینابینی دررشد انقلاب وتامین "حداعلای کامیابی مبارزه‌آتی پرولتاریا درراه سوسیالیسم" (جلد ۱۱، ص ۷۷) به پیش کشید وهمچنین خاطرنشان ساخت که رشد انقلابی کشورها وملل دربند امپریالیسم بعلت چندگونگی شیوه های تولید دراقتصاد ملی ووفوربازمانده های قرون وسطائی درزندگی اجتماعی ـ ناگزیرچنان تنوعی ازاشکال ویژه ومراحل گذار بوجود خواهدآورد که "خرده بورژواهای اروپائی حتی تصورش راهم نمیتوانند بکنند" وبطورکلی مبارزه ملل درراه رهائی ملی بحکم قوانین عینی به جنبش علیه نظام بورژوائی وعلیه سرمایه داری بدل خواهد شد (جلد ۲۴، ص ۳۸). صفت مشخصه ای که مارکسیسم ـ لنینیسم برای مرحله کنونی مبارزه آزادیبخش قائل استآنستکه این مبارزه ضمن حفظ خصلت ملی عمومی خویش بیش ازپیش محتوی ضد امپریالیستی کسب میکند. کشورهای سوسیالیستی باتمام وسائلی که دراختیاردارند بمللی که برای رهائی خود مبارزه میکنند کمك میرسانند واین بدان معنااست که تاریخ شرائطی فراهم آورده است که درآن بگفته لنین: "نادرست است اگرتصور شود که عبورازمرحله رشد سرمایه داری برای خلق های عقب مانده اجتناب ناپذیراست" (جلد ۴۱ ص ۲۴۶). این عامل بین المللی عمده ایست که برای کشورهائیکه ازلحاظ اجتماعی ـ اقتصادی عقب مانده اند امکان واقعی فراهم میسازد تا مرحله رشد سرمایه داری را طی نشده بگذارند ویا بااتخاذ راه رشد غیرسرمایه داری ازطی این مرحله رهائی یابند.

مسئله انتخاب راه رشد دربرابرکشورهائی هم که سرمایه داری درمناسبات تولیدی و زندگی اجتماعی آنها ریشه‌های بسیارعمیق دوانده کاملا مطرح است. مثلا نهمین کنگره حزب کمونیست هندوستان که دراکتبر سال ۱۹۷۱ برگزارشد خاطرنشان ساخت که "ازاین پس مبارزه برسراین مسئله اساسی که مردم هند از چه راهی باید پیش بروند: ازراه سرمایه داری ویا ازراه غیرسرمایه داری شدت خواهد یافت. امتناع ازراه رشد سرمایه داری وانجام اقدامات بنیادی ضد امپریالیستی وضد فئودالی ضرورت مبرم پیدا کرده است". کنگره همچنین خاطرنشان ساخت که اتحاد طبقه کارگر ودهقانان محورجبهه ملی ـ دموکراتیك راتشکیل میدهد واین اتحاد باید به نیروی اجتماعی ـ سیاسی قاطعی درمبارزه برای سوق کشور براه رشد غیرسرمایه داری بدل گردد.

چنانکه تجربه سالهای چند دهه گذشته نشان داده است دربسیاری ازکشورهائیکه سطح رشد سرمایه داری وقشربندی طبقاتی آنها نازل است رهبری جنبش انقلابی غالبا بدست گروههای اجتماعی وسازمانهای سیاسی بیانگرمنافع توده های دهقانان، خرده بورژوازی شهری وروشنفکران ارتشی و کشوری میافتد. این گروههاکه آنهارا "لایه‌های میانه" می نامند طبیعت

متضاد دارند بدینمعنی که هم کار میکنند وهم دارای مالکیت هستند. خود آنها وچه بسا بیانگرانشان دچار نااستواری‌های ناشی از هیجانات آنی هستند ودر مسائل سیاسی از یک قطب به قطب دیگر روی میآورند. ولی این گروهها آمادگی آنرا دارند که بمراتب قاطع تر وجسورانه تر از بورژوازی ملی به راه تحقق خواستهای دموکراتیک مردم گام نهند.

چگونگی وضع اجتماعی ـ سیاسی در کشورهائی که رهبری آنها در دست دموکراتهای انقلابی است صحت خدشه ناپذیر این حکم لنین را بیش از پیش ثابت میکند که شرط ضروری پیروزی انقلاب ودوام دستاوردهای آن تحکیم اتحاد پرولتاریا ودهقانان است. احزاب ورهبران جنبش دموکراتیک انقلابی هرقدر بیشتر بتوده های مردم تکیه کنند و با سایر نیروهای مترقی وبویژه با کمونیست ها همکاری نزدیکتر داشته باشند کامیابیهای بیشتری نصیبشان خواهد شد. برعکس امتناع از این همکاری آنها را ضعیف میکند وسیاست آنها را به شکست میکشاند. کمونیستها در این شرائط اندیشه‌های لنین را درباره ضرورت پشتیبانی از دموکراتهای انقلابی در مبارزه برای پیشرفت اجتماعی رهنمون عمل خود قرار میدهند. لنین به کمونیست های کشورهائیکه دهقانان وخرده بورژوازی اکثریت قاطع اهالی آنها را تشکیل میدهند ومواضع مسلط ایدئولوژیک به ناسیونالیسم ومذهب تعلق دارد توصیه میکرد که تئوری وپراتیک کمونیستی را با شرایط ویژه محل تطبیق دهند وبرمبنای آن برای اتحاد طبقه کارگر ودهقانان اشکال مناسبی پیدا کنند وبکار بندند.
نمونه مشخص مساعی کمونیست ها در زمینه تحقق این رهنمود لنین قرارهای کنگره سوم حزب کمونیست لبنان است. این کنگره هم برای پشتیبانی از رژیم‌های مترقی کشورهای عربی وهم برای مبارزه علیه تمایلات راست در رهبری خرده بورژوائی جنبش دموکراتیک انقلابی اهمیت فوق العاده قائل شده است. کمونیست ها ضمن پشتیبانی از دموکراتهای انقلابی ودرعین حال غلبه برنقاط ضعف آنها که از طبیعت اجتماعی دوگانه آنان ناشی میشود زمینه را برای وحدت میان پرولتاریا ودهقانان که برای انقلاب اهمیت قاطع دارد، فراهم میسازند.

راه رشد غیرسرمایه داری راهی است مستلزم مبارزه مستمر هم برضد ارتجاع محلی وهم برضد فشار ودخالت امپریالیسم. قوانین انقلاب در این شرایط به مبارزان راه نوسازی زندگی اجتماعی اجازه هیچگونه سکتاریسم نمیدهد. آن رهبران دموکرات انقلابی که شعار "سوسیالیسم بدون کمونیست ها" را اعلام میدارند خطای نابخشودنی مرتکب میشوند. این شعار از جهت تئوریک نادرست است زیرا سوسیالیسم ازخود ساخته ای را که تنها به تصمیمات سیاسی از بالا متکی است وهیچ تکیه‌گاهی در شعور وجنبش انقلابی توده ها ندارد جایگزین سوسیالیسم علمی میسازد وحال آنکه سوسیالیسم علمی ثمره قانونمندی های عینی رشد جامعه ومبارزه طبقاتی پرولتاریا است. ازلحاظ سیاسی نیز این تئوری خطرناک است زیرا به انشعاب در میان نیروهای انقلابی منجر میگردد ومواضع آنها را در مقابل ارتجاع داخلی وخارجی تضعیف میکند. درکشورهای ازبند رسته کمونیست ها که بیانگر منافع طبقه کارگر رشد یابنده وتوده های وسیع زحمتکش هستند ودر فعالیت انقلابی خویش ازتئوری علمی سوسیالیسم پیروی میکنند درعرصه سیاسی نیروئی را تشکیل میدهند که بدون شرکت فعال آنها درزندگی اجتماعی راه رشد غیرسرمایه داری دورنمای واقعا سوسیالیستی خود را از دست خواهد داد.

پیشاهنگ جنبش آزادیبخش ملی امروز کشورهائی هستند که سمت سوسیالیستی برگزیده اند.

کامیابیها وتجارب آنها برای نیروهای انقلابی جهان دستاورد گرانبهائی است. اما شرایط مناطق گوناگون بحدی بایکدیگر متفاوت است که هیچ توجیهی نخواهد داشت اگر مثلا بخواهیم نمونه انقلاب های آینده آسیا را درافریقا جستجو کنیم ویا بگوئیم که این یا آن کشور افریقائی یا آسیائی باید حتما ازراه های انقلابی امریکای لاتین پیروی کنند. ولی این سخن بهیچوجه درحکم نفی قانونمندیهای عام رشد انقلاب که تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی بما نشان داده است نخواهد بود. همانطورکه رفیق کوروالان دبیرکل حزب کمونیست شیلی بدرستی خاطرنشان ساخته است: "خلق ها بتجربه خود میدانند که هرراهی را برای انقلاب انتخاب کنند، ازیکسو باید پاسخگوی کامل واقعیت مشخص باشد، وازسوی دیگر زحمتکشان و توده های مردم باید درمبارزه باهم متحد گردند. وقتی راه بدرستی انتخاب شد، مبارزه و وحدت طبقه کارگر وتمام نیروهای مردم است که وثیقه پیروزی خواهد بود". میتوان با اطمینان گفت که درروزگار ما ونیز درآینده قابل پیشبینی راه اصلی جنبش ملی آسیا، افریقا وامریکای لاتین ازطریق تکمیل محتوی اجتماعی انقلاب های ملی وگذار آنها بمرحله انقلابی عالیتری که جامعه را بسوی سوسیالیسم میبرد خواهد گذشت. واین امر گواه مقنعی است برصحت این حکم مارکسیستی ـ لنینیستی که جنبش آزادیبخش ملی یکی ازمهمترین عوامل انقلابی دگرگونی اجتماعی جهان است.

پدیده های نوین در سرمایه داری انحصاری دولتی

لوتس مایر

اقتصاددان جمهوری
دموکراتیک آلمان

بررسی چگونگی پیوند های درحال استحکام میان انحصارگران و دولت ، افزایش نقش دولت در اقتصاد وعواقب اقتصادی واجتماعی این پروسه ـ نکات مرکزی تحلیل مارکسیستی ـ لنینیستی امپریالیسم معاصررا تشکیل میدهد . رویدادهای سالهای ۶۰ در کشورهای رشد یافته ، تعمیق این تجزیه وتحلیل را ضرورمیسازد . دولت امپریالیستی تحت تاثیر ناپایداری روزافزون اقتصاد جهانی سرمایه داری ، انقلاب علمی وفنی ومبارزه در سیستم اجتماعی در فعالیت اقتصادی خود ازاشکال نوین فراوان استفاده میکند .

در این مقاله تغییرات قابل ملاحظه ای که در شیوه های سیاست اقتصادی دولت ونظریه های رسمی درباره امور اقتصادی پدید آمده ، در نمونه جمهوری فدرال آلمان مورد بررسی قرار میگیرد . پایان " معجزه اقتصادی " ، بحران اضافه تولید سالهای ۶۷ ـ ۱۹۶۶ وبحران دولتی شدید درپی ـ مرحله نوینی در برنامه ریزی انحصاری دولتی ، یعنی مرحله باصطلاح " برنامه ریزی جامع " را آغاز نهاد .

کوشش در تعیین مراحل فعالیت اقتصادی دولت امپریالیستی برای مدت نسبتا طولانی ماهیت این برنامه ریزی را تشکیل میدهد . " برنامه ریزی جامع " برنکات زیرین مبتنی است : " هدف های برنامه ای " (یعنی تعیین شاخص های عمومی رشد اقتصادی برای چهار سال آینده) ، برنامه ریزی مالی میان مدت وباصطلاح " اقدامات هماهنگ " نمایندگان دولت واتحادیه کارفرمایان وسندیکاهای کارگری که ازطریق جلسات مشورتی تحقق می یابد . هدف این اقدامات عبارتست ازتابع کردن تغییرات دستمزد به شاخص های تعیین شده در برنامه ویا بدیگر سخن ایجاد شرایط مساعد برای توزیع درآمد ملی بسود انحصارات وجلوگیری از تصادم اجتماعی . این " سیاست اقتصادی نوین " که برمکتب کینیز نوین مبتنی بود ومیبایست برای سیاست رفرم سوسیال ـ دموکراتیک سرمایه داری " تحول یافته " و " مدرنیزه شده " پایه ای بوجود آورد ، تحت شعارهای تبلیغاتی " رشد پایدار " و " هماهنگی اجتماعی " بمرحله اجرا گذارده شد .

بدیهی است این سیاست دربرابر طبقه کارگرمبارزمسائل علمی وایدئولوژیک بسیارمطرح

ساخته وبمباحثات مارکسیستها درباره ماهیت ، تحول وعواقب سرمایه داری انحصاری دولتی تحرک تازه ای بخشیده است وتجزیه وتحلیل دقیق وهمه جانبه مظاهرجدید سرمایه داری انحصار دولتی وبا در نظر گرفتن این تجزیه وتحلیل ، مبارزه باایدئولوژی وسیاست رفرمیستی بورژوائی ضرورت یافته است . نه فقط شیوه ها ووسائل ، بلکه پیش ازآن مسائل بنیادی ارزیابی تئوریک سرمایه داری انحصاری دولتی وفعالیت اقتصادی دولت سرمایه داری درمجموع خود باید مورد توجه ما قرارگیرد .

درباره خصلت عینی فعالیت اقتصادی دولت

چه بسا این تصوربوجود میآید که گویا تجزیه وتحلیل سرمایه داری انحصاری دولتی بطورعمده عبارتست ازارزیابی نیات وهدفهای ذهنی رهبران سیاست اقتصادی دولت واقدامات مشخص آن وغیره . واین تصادفی نیست . زیرا مسلما سرمایه داری انحصاری دولتی ، در روابط متقابل زیربنا وروبنا ، عوامل عینی وذهنی تکامل اجتماعی تحرک بیشتری پدید میآورد ودر زیربنا وروبنا وعوامل عینی وذهنی عناصرکیفی نوین وارد میسازد .

اکنون تمام پروسه های اقتصادی داخل یک کشورومناسبات اقتصادی جهانی سرمایه داری کاملا بفعالیت های گوناگون دولت وابسته است . ناتوانی دولت جمهوری فدرال آلمان در آغازسالهای ۶۰ برای یافتن وسائل جدید تامین سود انحصارگران ، بتشدید تضادها وپدید آمدن بحران درسالهای ۶۷ ـ ۱۹۶۶ بمیزان زیاد کمک نمود . بیهوده نیست که در آن موقع درمطبوعات بورژوازی ومحافل سندیکائی ، درباره بحران " مصنوعی " مطالب فراوان گفته میشد .

تضادهائی که بطورارگانیک ذاتی سرمایه داری انحصاری دولتی هستند ، اکثرا ناشی ازنارسائی ها وخطاهای رهبران سیاسی ویاخط مشی دولت جلوه گرمیشوند . تبلیغات بورژوائی ازاین انعکاس نادرست واقعیت درآمیختگی منافع سرمایه داران ودولت سوء استفاده میکند ومیکوشد ازاین امر ، بخصوص درزمان انتقال بمراحل جدید سیاست نتایج معینی بدست آورد . مثلا ، شیلر ، وزیرکنونی اقتصاد ودارائی جمهوری فدرال آلمان دردوران بحران سالهای ۶۷ ـ ۱۹۶۶ ازتمام امکانات استفاده میکرد تا " بی تدبیری " و " ناتوانی " و " عدم فعالیت " دولت ارهارد را ریشه اصلی شروافکارونسخه های جدید خود را " ضامن تامین روزهای بهتر " جلوه دهد . رکود اقتصادی کنونی وتشدید تورم درجمهوری فدرال آلمان ، تشنجات بحرانی کمبازارجهانی سرمایه داری ومناسبات ارزی آنرا متزلزل ساخته ، افزایش بیکاری ، تقلیل میزان کاردرهفته وغیره ، هاله " سیاست اقتصادی نوین " را نیزکه شیلر اعلام کرده بود ، اکنون دیگر تیره وتارکرده است . جانب ذهنی استدلالات قبلی شیلر ، اکنون علیه خود او متوجه شده است . اپوزیسیون محافظه کار درسیمای حزب دموکرات مسیحی وسوسیالیست مسیحی از تشدید قانونمند تضادها برای مبارزه علیه سوسیال ـ دموکراسی باخشونت یک رقیب بهره برداری سیاسی میکند .

باینجهت مسائل اصولی مباحثه درباره ماهیت سرمایه داری انحصاری دولتی ، بیش از جانب سیاسی مجادله میان این دو حزب ، مورد توجه ماست .

مفهوم این مباحثه که تئوری وتبلیغات بورژوازی ونیز سوسیال ـ دموکراسی راست آنرا آشکارمیسازد چنین است : نواقص ونارسائیهای جامعه سرمایه داری نتیجه خطاها ی ذهنی وازدست دادن امکانات وغیره بوده ودرعین حال " استفاده صحیح ازوسائل صحیح " دارای چنان کارآئی است کهمیتواند رشد اقتصادی سرمایه داری راحتی طبق نقشه قبلی تنظیم نماید . دراینجاگفتههای مارکس درباره عواقب " اختلاط ذهنی وعینی " واینکه چگونه قوانین ذاتی سرمایه داری " درمغزعاملین تولید ومبادله سرمایه داری " یعنی بورژوازی وتئوریسین های ولگرآن ، شکل تحریف شده بخود میگیرند ، بیاد میآورد (ك . مارکس ، ف . انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۲۵ ، بخش ۱ صفحات ۵۲ ، ۲٤۷ ، ۳٤۳) .

دراینمورد خاص نیز سخن برسراین قبیل تصورات تحریف شده ای درمیان است که بویژه درشرایط سرمایه داری انحصاری دولتی رواج وسیع یافته است . اکنون تشریح مقولات عینی وپروسههای عینی وعواقب ومکانیسم تاثیرمتقابل این پروسهها ، بیش ازهرزمان دیگروظیفه درجه اول تجزیهوتحلیل وانتقاد مارکسیستی ـ لنینیستی راتشکیل میدهد . فقط باچنین برخوردی است کهنقش وتاثیرعامل ذهنی وپیش ازهمهتاثیرمتقابل نظریات سیاسی وایدئولوژیک را برپروسههای عینی درشرایط سرمایه داری انحصاری دولتی میتوان بدرستی تعیین نمود .

درمطبوعات مارکسیستی به اظهارنظرهائی برمیخوریم که درآن انتقاد ازبرنامه ریزی انحصاری ـ دولتی فقط به مقایسه نیات ذهنی وهدف های اعلام شده درسیاست وتئوری اقتصادی بورژوائی بانتایج واقعی رشد اقتصادی محدود میشود . دراین نوشتهها پس ازنشان دادن عدم تطابق این دو ، چنین نتیجهگیری میشود که برنامه ریزی انحصاری ـ دولتی وتدابیر اقتصادی دولت نمیتواند هیچگونه نتیجه موثری داشته باشد وفعالیت دولت بورژوائی رادرعرصه اقتصاد بطورکلی فقط در " ادواریکه وضع اقتصادی مساعد " وجود دارد ، میتوان جدی گرفت .

اینگونه ساده کردن مسئله ، بررسی واقعیات سرمایه داری انحصاری دولتی وافشاء تئوریهای مداحان آنرا دشوارمیسازد . بعقیده ما وسائل وامکانات اقتصادی دولت بورژوائی را درپروسه تجدید تولید نباید باسیاست اقتصادی آن یکی دانست . ازنظرمتدولوژی ، بدوا باید به بررسی نقش دولت دراقتصاد یعنی درزیربنای سرمایه داری ، صرفنظر ازنقش آن درسیاست یعنی درعرصه روبنائی ، پرداخت . اگرچه این امر ، مسلما بابرخی دشواریها همراه است ودرنظر اول حتی تاحدودی عجیب وغیرعادی بنظرمیرسد ، ولی این شیوه تجزیه وتحلیل بدرك این امرکمك میکند که دولت ووسائل واقدامات آن اکنون عامل عینی قابل ملاحظه ای را درتمام مراحل پروسه تجدید تولید یعنی درتولید ومبادله وتوزیع ومصرف تشکیل میدهد .

مثلا درجمهوری فدرال آلمان سهم کنسرن های دولتی درمجموع سرمایههای گروه بزرگ ترین شرکتهای سهامی وبطورعمده درصنایع استخراجی وتولید انرژی ٢٦ر٧ درصد است . سرمایه گذاری دولتی طی سالهای ۱۹٦۰ ـ ۱۹۷۰ بیش ازسه برابر افزایش یافته است . سهم دولت درسرمایه گذاری درپژوهش های علمی تقریبا ٦٠٪ است وحجم مصرف دولتی به ١٠٠ میلیارد مارك آلمان غربی بالغ شده است . سیاست درآمدها درتوزیع اولیه درآمد ملی تاثیری بخشد ، تجدید توزیع بیش از ٥٠ درصد تولید ملی خالص ازطریق بودجه دولتی انجا میگیرد . (۱)

(1)- Der Imperialismus der BRD, Dietz Verlag, Berlin, 1971, 3 Kapitel.

بدینسان فعالیت اقتصادی دولت شرط لازم پروسه تجدید تولید گردیده ودولت بعامل نسبتا مستقل حیات اقتصادی سرمایه داری بدل شده است . ازاین لحاظ فعالیت اقتصادی دولت ووسائلی که دولت دراختیار دارد ، یکی ازمقولات عینی اقتصادی ویکی ازاشکال مناسبات تولیدی سرمایه داری بوده ، سطح کنونی تشدید تضاد اساسی سرمایه داری رامنعکس میسازد وسرمایه انحصاری خصوصی را تکمیل میکند . مکانیسم خود کارسود وبها ، انحصارخصوصی وفعالیت دولت باهم درمیآمیزند ومکانیسم اقتصادی متضاد سرمایه داری معاصررا بوجود میآورند .

باآنکه تاثیرمتقابل عوامل عینی وذهنی درشرایط سرمایه داری انحصاری دولتی اهمیت ویژه کسب میکند ، ولی بااینهمه تکیه برخصلت عینی فعالیت اقتصادی دولت امری است ضرور . زیرا فعالیت اقتصادی دولت چیزی نیست که درکنار یا وراء مکانیسم پروسه ها وتضادهای اقتصادی قرارگرفته باشد ، بلکه بخشی لاینفك این مکانیسم راتشکیل میدهد . فقط ازاین طریق میتوان امکانات معین ودرعین حال محدودیت های فعالیت اقتصادی دولت راتوضیح داد .

درباره هدف ها ، امکانات وحدود برنامه ریزی انحصاری ـ دولتی

درپائین نتایج برخی بررسی های مشخص جوانب مختلف رشد اقتصادی جمهوری فدرال آلمان درسالهای اخیرذکرمیشود . مقایسه شاخص های پیش بینی شده در " هدف های برنامه ای " دولت بارشد واقعی اقتصاد ، شکاف عمیق میان برنامه وواقعیت رابنحوی بارزنشان میدهد .

" هدف های برنامه ای " دولت جمهوری فدرال آلمان
ورشد واقعی اقتصاد (افزایش به درصد) (۱)

سال	تولید ناخالص ملی		افزایش عمومی قیمت ها
	به قیمت های جاری	به قیمتهای ثابت	
۱۹٦۷			
ـ برنامه	٤ر٠	٢ر٠	٢ر٠
ـ واقعیت	٠ر٨	٠ر٣ —	١ر١
۱۹٦۸			
ـ برنامه	٦ر٢	٤ر٠	٢ر١
ـ واقعیت	٩ر٠	٧ر٢	١ر٧
۱۹٦۹			
ـ برنامه	٧ر٠	٤ر٥	٢ر٥
ـ واقعیت	١١ر٩	٨ر١	٣ر٥
۱۹۷۰			
ـ برنامه	٩ر٠ — ١٠ر٠	٤ر٠ — ٥ر٠	٤ر٥ — ٥ر٠
ـ واقعیت	١٢ر٦	٤ر٩	٧ر٣
۱۹۷۱			
ـ برنامه	٧ر٥ — ٨ر٥	٣ر٠ — ٤ر٠	٣ر٥ — ٤ر٥

(1)- Hans-Joachim Höhme, Heiga Will. Der BRD-Staatshaushalt als Instrument der staatsmonopolistischen Konjunkturpolitik, in DWI- Berichte, Berlin, 9/1971, S.23.

نتایج استفاده از "ابزارتنظیم" که تبلیغات پردامنه درباره آن انجام گرفت ، کاملا غیرمنتظره بود ، بخصوص اگرتبلیغات رسمی راکه دربارهتواناثی این "ابزار" برای تامین " رشد درمقیاس پیش بینی شده" ، " افزایش مداوم تقاضامتناسب با افزایش امکانات تولیدی" ، هدایت رشد اقتصادی " درجهت رشد متوسط " ، تضمین " ثبات قیمت ها" (حد اکثرمرزمطمئن نوسان قیمتهادرحدود ۳ — ۱ درصد درمیان بود) ، اشتغال کامل وغیره انجام گرفته بود درنظر گیریم . شیلـروتئوریسین های سیاست اقتصادیاو ازبکاربردن عناوین تلخ وخوشرطنین دریغ نکرده بودند . ولی وضع واقعی را جدول فوق نشان میدهد . پس ازسال بحرانی ۱۹۶۷ یعنی سالی که درآن تولید محصول ناخالص ملی دچاررکود گردید ، بجای " رشد درمقیاس پیش بینی شده " ، گذار سریع به مرحلـه " داغ " انجام گرفت که آن نیزاکنون دوباره به رکود شـــدید انجامیده است . بطوریکه ازجدول دیده میشود ، ازثبات قیمتهاسخنی هم نمیتواند درمیـان باشد . برعکس ، درسال ۱۹۷۰ تورم درجمهوری فدرال آلمان به سطحی رسید که اززمان رونق شدید ناشی ازجنگ کره تاکنون بیمسابقه بوده است (۱) .

سئوال میشود ، باوجود اینهمه اشتباه درمحاسبه ، چرانمایندگان دولت امپریالیستـی اتحادها یکارفرمایان وکنسرن هاونیزدانشمندان وغیره برای ایجاد وتکمیل ابزاربرنامه ریـــزی انحصاری ـــ دولتی واستفاده ازآنها چنین مساعی فراوان بکار میبرند ؟ اگرمااین رابمثابه کاربی محتوی وبی هدف مجسم کنیم ، دراینصورت نتیجه گیریهای ما بدون شك ، سطحی وکاملا ساده شده خواهد بود .

فقط درصورتی که هدف عمده شیوه تولید سرمایه داری یعنی تحصیل سود وافزایـــش آن مورد توجه قرارگیرد ، میتوان به ماهیت مسئله پی برد . بهمسئله " مفهوم وهدف " برنامه ریزی انحصاری ـــ دولتی نیز ازاین طریق میتوان پاسخ داد .

درپائین نتایج بررسی های وسیع " انستیتوی پژوهش سیاست واقتصاد جهانی " (جمهوری دموکراتیك آلمان) را میآوریم .

آهنگ رشد تولید صنعتی وآهنگ افزایش سود شرکتهای سهامی صنعتی جمهوری فدرال آلمان در سالهای

۱۹۶۹ — ۱۹۶۲

(به درصد نسبت به سال قبـل)

سال	تولید صنعتی	سود شرکت های سهامی صنعتی	
		سود ناویژه	سود ویژه
۱۹۶۲	+ ٤ر٣	+ ٥ر٤	+ ٤ر٠
۱۹۶۳	+ ٣ر٤	+ ٧ر٩	+ ٨ر٤
۱۹۶٤	+ ٨ر٦	+ ١٢ر٥	+ ١٤ر٧
۱۹۶٥	+ ٥ر٣	+ ٥ر٢	+ ٦ر٩

(۱) ـــ همانجا .

سال	تولید صنعتی	سود شرکت های سهامی صنعتی	
		سود نـاویژه	سود ویژه
۱۹۶۶	+ ١ر٨	+ ٦ر٨	+ ١٠ر٩
۱۹۶۷	— ٢ر٤	— ٠ر١	+ ٠ر٩
۱۹۶۸	+ ١١ر٦	+ ٦ر٧	+ ١١ر٢
۱۹۶۹	+ ١٢ر٥	+ ٤ر١	+ ٦ر٥

طی سالهای ۱۹۶۹ — ۱۹۶۱ تولید صنعتی باندازه ۷ر۵۳ درصد ، سود ناویـــژه ۳ر۶۰ درصد وسود ویژه ٤ر۸۳ درصد افزایش یافت .

آهنگ افزایش سود ویژه در دوره رشد اقتصادی اخیـــر

(برحسب گروههای مختلف)

سال	تمام شرکتهای سهامی صنعتی *	صد شرکت سهامی بزرگ	شرکتهای سهامی دارای بیش از ۵۰۰ میلیون مارك سرمایه **
۱۹۶۷	+ ٠ر٩	+ ١٩ر١	+ ١٩ر٦
۱۹۶۸	+ ١١ر٢	+ ٢٠ر٨	+ ٣٢ر٦
۱۹۶۹	+ ٦ر٥	+ ٦ر١	— ٢ر١

* شامل ۱۰۰۰ شرکت مشمول آمارگیری

** شامل ۱۰ شرکت

ازارقام فوق میتوان به سه نتیجه زیرین رسید :

اولا ، باآنکه آهنگ افزایش سود نیز دستخوش نوسانات شدید است ، ولی منحنی تغییرات آن ، حسب القاعده ، بالاتر ازمنحنی تولیدات صنعتی است وگرایش افزایش آن مجموعا ثبات بیشتر دارد .

ثانیا ، نمیتوان متوجه تفاوت میان آهنگ افزایش سود ناویژه وسود ویژه نشد . این امـــر بمیزان زیاد نتیجه تجدید توزیع درآمد ملی است که بکمك دولت انجا میگیرد .

ثالثا ، سود شرکتهای بزرگتر آشکارا بیش ازسود شرکت های کوچکتراست . وظیفه عمـده دولت عبارتست ازایجاد شرایطی که درآن انحصارات بتوانند حد اکثر سود را بدست آورند .

بررسی تغییرات نرخ سود (ملاك عمده چگونگی استفاده ازسرمایه) نیز بررسی مسئله گرایش روبکاهش نرخ سود ، انگیزه های نیرومند فعالیت اقتصادی دولت را آشکارتر نشان میدهد .

تغییرات ساختمان ارگانیك سرمایه ونرخ سود درشرکت های سهامی صنعتی جمهوری فدرال آلمان (١)

سال	ساختمان ارگانیك سرمایه	نرخ سود	
		سود ناویژه	سود ویژه
١٩٦١	١٤٫٦	٣٧٫٢	١٩٫٨
١٩٦٥	١٦٫٨	٣٣٫٩	١٨٫٤
١٩٦٨	١٧٫٨	٣٤٫٦	٢١٫١
١٩٦٩	١٦٫٣	٣٨٫٩	٢٤٫٢

نوسانات موقت ناشی ازرشد بحرانی ، درگرایش نرخ سود ناویژه درجهت کاهش تاثیر داشت . البته ، این کاهش نسبتا کم بود وبیشتر خصلت رکود داشت ولذا میتوان نتیجه گرفت که عواملی وجود داشتکه درجهت عکس عمل مینموده . نرخ سود ویژه بنحوی بارزافزایش مییابد . تجدید توزیع درآمد ها درشرایط سرمایه داری انحصاری دولتی عامل مهمی است که ازپائین آمدن نرخ سود جلوگیری میکند .

بدینسان تضاد عمیق درونی شیوه تولید سرمایه داری که بوسیله مارکس کشف شده نمودارمیگردد . شیوه تولید سرمایه داری باحوائج تکامل خود ، تضاد پیدا میکند وبرای خود محدودیت ها ی تاریخی پدید میآورد . این تضاد یکی ازانگیزه ها یعمده درونی استکهموجبات بالا رفتن نقش اقتصادی دولت بورژوائی را فراهممیآورد . شرکت دولت درتولید وتوزیع سود حاکی برآنست کهسرمایهخصوصی دیگر قادرنیست برای رشدآتی خود ، بدون کمك خارجی ، شرایط بوجود آورد .

بویژه همین " کارآئی " (و نه " بی ثمربودن کامل ") فعالیت دولت امپریالیستی است که آنرا به منشاء تضادها وتصادمات ، تشدید بی ثباتی اقتصادی واجتماعی سیستم سرمایهداری بدل میکند . این " کارآئی " خصلت طبقاتی دارد : اقتصاد وسیاست اقتصادی بطورعینی در جهت تامین سود پایدار برای سرمایهکلان سوق داده میشود واین امرموجبات ناپایداری مجموعه زندگی اقتصادی واجتماعی را فراهممیآورد واکثریت افراد جامعه را بیش ازپیشتحت فشارقرارمیدهد لنین مینویسد : " . . . سرمایه داران برای کسب سود بیش ازدیگران " طبق برنامه " عمل میکنند " (لنین ، مجموعه کامل آثار ، جلد ٣١ ، ص ٤٤٤) . ولی این " برنامه " (که درچارچوب تسلط مالکیت خصوصی بروسائل تولید وبرای حفظ آن انجاممیگیرد) قادرنیست بههرج ومرج تولید سرمایه داری پایان دهد وبا " . . . تشدید استثمارتودههای زحمتکش ، تشدید ستم وافزایش دشواری مقابله بااستثمارگران ، تشدید ارتجاع واستبداد نظامی " همراه است . (همانجا ، ص ٤٥ ، ٤٤٩) .

(1) - Hans Tammer, Bruno Warnke. Kapitalvorschüsse und Profitraten der Aktiengesellschaften der BRD-Industrie, in DWI-Berichte 12/71, S.15 und 18.

نقاط گرهی تضادهای سرمایه داری انحصاری دولتی ومبارزه طبقاتی

دراواخرسالهای ٦٠ واوایل سالهای ٧٠ پدیدههای بحرانی گسترش یافتند . این امربدون تردید ، نموداری است ازوضع عمومی اقتصاد باکیفیت نوین آن . شناخت این وضع نوین اقتصادی برای مبارزه طبقاتی حائزاهمیت است ، زیرا این وضع نتیجه مستقیم درآمیختگی انحصارا ودولت ومعلول کاربست اشکال نوین برنامه ریزی انحصاری ــ دولتی است کهتحت عنوان " ایجاد رفرم " درسیستم سرمایه داری انجام میگیرد .

باحتمال ، مرحله ای فرامیرسد که درآن " سرمایه داری نوین " (" سرمایه داری نوین " را باید بمعنای انواع نوآوریهائی درك کرد کهمحافل حاکمه برای ایجاد " تحول " درسرمایهداری بمنظورتثبیت سلطه سرمایه انحصاری وجلوگیری ازانقلابی شدن قشرهای وسیع طبقهکارگرازآن استفاده میکنند) . عملا ومستقیما باتصادمات اقتصادی واجتماعی حادی کهدربطن آن نضج میگیرد ، روبرومیشود .

اینك بهتجزیهوتحلیل مختصر برخی نقاط گرهی تضادهای اجتماعی واقتصادی سرمایه داری انحصاری دولتی معاصر میپردازیم .

<u>گروه اول تضادها بهجریان پروسه اقتصادی درمجموع خود وکارآئی شیوه های سیاسی واقتصادی " نوین " مربوط است .</u>

درواقع امید اینکهپروسه رشد ادواری تولید را بمیزان قابل ملاحظهای بتوان محدود نمود واینکه یکرسطح تولید تا " زیرصفر " سقوط نخواهد کرد ، برباد رفته است . تاهماهنگی عمومی دراقتصاد دامنه وسیعتر بخود میگیرد واین ناهماهنگی هم درکشورهای جداگانه سرمایه داری وهم درروابط بازرگانی وارزی بین المللی بیش ازپیش باپدیده های بحرانی درمیآمیزد . این تصورکه گویافشارداخلی باصطلاح " مربع جادو " (١) را میتوان درچارچوبی حفظ وکنترل نمود که ثبات عمومی را درمعرض خطرقرارندهد ، تصوری که تاسطح تئوری ارتقاء داده میشد ، واهی ازکار درمیآید .

ارقام مربوط به " مربع جادو " درجمهوری فدرال آلمان درمرحله کنونی رشد ادواری (درصد رشد نسبت به سال قبل) (٢)

سال	تولید صنعتی	بیکاری (تغییرسهم آن درجمعیت فعال)	قیمت ها (هزینهزندگی)	موازنهپرداخت ها
١٩٦٧	−٢٫٤	+١٫٤	+١٫٤	−١٫٠
١٩٦٨	+١١٫٦	−٠٫٦	+١٫٥	+٧٫٠
١٩٦٩	+١٢٫٥	−٠٫٦	+٢٫٧	−١٠٫٣
١٩٧٠	+٧٫٠	−٠٫٢	+٣٫٨	+٢١٫٩
١٩٧١	+٢٫١ *	+٠٫٣ **	+٥٫٩ ***	—

* ازژانویه تاسپتامبر . ** نوامبرسال ١٩٧١ . *** سپتامبرسال ١٩٧١ درمقایسه با سپتامبرسال ١٩٧٠

(١) ــ اقتصاددانان بورژوائی تناسب میان چهارشاخص اقتصادی بحجم تولید ، سطح اشتغال تغییرقیمتها ووضع موازنهپرداختها یخارجی را " مربع جادو " مینامند . هیئت تحریریه .

(2)- DWI-Berichte 9/71, Wirtschaft und Statistik(1bd),Berichte der deutschen Bundesbank(1bd).

در جمهوری فدرال آلمان نیز [illegible] های امپریالیستی وبیش از همه انگلستان وایالات متحده امریکا، گرایش در جهت "[illegible]" (Stagflation) یعنی رکود تولید ویا حتی کاهش آن همراه با پروسه‌های [illegible] میشود. فعالیت‌های اقتصادی خارجی که مدتی طولانی تکیه‌گاه مهم رشد [illegible] بود، بیش از پیش به عامل بی‌ثباتی بدل میشود. باینجهت شگفت‌آور نیست که کارشناسان [illegible] اقتصادی بورژوائی در ارزیابی‌ها وپیش‌بینی‌های کنونی خود مانند گذشته اعتماد بنفس از [illegible] هند.

بولتن "اونترنمربریف" که از طرف "انستیتوی آلمانی [illegible]" [illegible] نشر مییابد با نومیدی اعلام میدارد: "بطوریکه رشد کنونی اقتصاد نشان میدهد [illegible]، واصطلاح سیاست اقتصادی نوین که هدفش تثبیت رشد اقتصادی است، خصلت ادواری [illegible] باقی است بدیهی استکه درآینده نیز با وجود استفاده از وسائل گوناگون تنظیم اقتصادی [illegible] واقعیت رشد ادواری اقتصاد بمثابه یک پدیده طبیعی پذیرفته شود" (۱).

تشدید بیشتر تضادها در این عرصه، ارائه سیاست کاملا نوینی را در برابر سیاست اقتصادی کنونی، افشاء سود جوئی بمثابه ریشه اصلی شر، ملی کردن رشته‌های کلیدی صنایع ونوسازی دموکراتیک کشور را ایجاب میکند، تا بتوان رشد مبتنی بر برنامه اقتصاد وکنترل دموکراتیک آنرا تامین نمود. اینها مطالباتی هستند که در اصول برنامه ای کمونیست ها قید شده است.

<u>گروه دوم تضادها از نقش بودجه دولت ناشی میشود</u>. برنامه مالی میان‌مدت که ابزار عمده "برنامه ریزی جامع" است، بزودی با موانع طبقاتی سرمایه داری انحصاری دولتی مواجه شد.

برای انحصارات که میکوشند از نتایج انقلاب علمی وفنی بهره‌گیرند، افزایش سرمایه‌گذاری در یکسلسله از رشته‌های انفرااستروکتور یعنی علوم وسیستم آموزش وحمل ونقل وغیره ضرورت دارد. ولی افزایش شدید هزینه‌های نظامی مانع آنست. برای تامین رشد درازمدت اقتصادی، باید سرمایه گذاری دولتی افزایش یابد، ولی اوضاع اقتصادی وتورم باعث محدود شدن دامنه سرمایه گذاریهای دولتی میگردد.

بحثهائی که هرساله درباره ترکیب درآمدها وهزینه‌های بودجه دولتی درمیگیرد، تضاد منافع گروههای مختلف بورژوازی را بنحوی بارز منعکس میسازد. سرمایه داران به پیروی از قوانین سود ورقابت میکوشند هرچه کمتر بدولت بپردازند وهرچه بیشتر از آن بچنگ آورند. در نتیجه، فشار مالیاتها که به زحمتکشان تحمیل میشود، شدت مییابد و وامهای دولتی یکی از منابع عمده تامین هزینه‌ها میگردد (۲). این امر وضع زحمتکشان را وخیم‌تر میکند وبه عمق تورم که بیماری مزمن اقتصاد سرمایه داری شده، میافزاید.

(1) - Unternehmerbrief des deutschen Industrieinstituts, Köln, Nr 32 vom 6.8.1970 .

(۲) — چنانکه در برنامه مالی میان‌مدتی که بوسیله دولت ائتلافی دموکرات مسیحی — وحزب سوسیال — دموکرات آلمان برای سالهای ۷۲ — ۱۹۶۹ تنظیم شده بود، افزایش وامهای دولتی بمیزان ۱۵٫۲ میلیارد مارک پیش بینی میشد، ولی در برنامه مالی سالهای ۷۴ — ۱۹۷۱ این رقم به ۲۵٫۴ میلیارد مارک افزایش یافت.

"شکاف میان ثروت خصوصی وفقر جامعه" که منتقدین اجتماعی بورژوائی اغلب بآن استناد میورزند، اصلی است که تضاد آشتی ناپذیر میان نقش روزافزون بودجه دولتی وتابع شدن آنرا به منافع سرمایه داری انحصاری منعکس میسازد. باینجهت طبیعی است که مسئله هدف سیاست مالی دولت وچگونگی منابع تامین مالی فعالیت‌های اجتماعی دولت ونیز مسئله تقسیم فشار بار مالیاتی وغیره در مبارزه طبقاتی در عرصه اقتصاد بمسئله مرکزی بدل میشود. تامین هزینه‌های مربوط بفعالیت اجتماعی دولت که تقریبا تمام آن بحساب مالیاتها انجام میگیرد، دیگر پاسخگوی سطح کنونی اجتماعی شدن تمام عرصه‌های زندگی نیست. فعالیت اقتصادی دولت بتوسعه منابع مالی قدیمی وایجاد منابع جدید نیازمند است واین فقط از راه ملی کردن موسسات متعلق به انحصارگران امکان پذیر است. وظائف اقتصادی دولت که در نقش بودجه دولتی انعکاس کامل مییابد، میان مناسبات توزیعی ومناسبات مالکیت رابطه مستقیم برقرار میکند ودر آخرین تحلیل مسئله عمده مبارزه طبقاتی، یعنی مسئله مالکیت وسائل تولید را بنحوی خاص مطرح میسازد.

<u>سومین نقطه گرهی تضادها عبارتست از تناسب میان دستمزد وسود</u>. سخن بر سر محور اساسی تضادهای طبقاتی یعنی تضاد میان کار وسرمایه است.

"اقدام هماهنگ" بمثابه یکی از ابزار "برنامه ریزی جامع" نوع معینی از سیاست درآمدهاست که در بسیاری از کشورهای رشد یافته سرمایه داری از طرف سرمایه داری انحصاری دولتی اجرا میگردد. اصل "هماهنگی اجتماعی" که بگفته شیلر از ویژگیهای "اقدام هماهنگ" است، بی‌پایگی خود را بزودی نشان داد. طی سالهای ۱۹۶۹ — ۱۹۶۶ سود ویژه ۱۰۰ موسسه از بزرگترین شرکتهای سهامی آلمان غربی تقریبا باندازه ۵۳ درصد افزایش یافت، ولی میزان دستمزدها (پس از تمام کسور) فقط ۱۲٫۴ درصد. در عین حال افزایش سرانه دستمزد فقط ۱٫۹ درصد بود (۱).

درباره اینکه درآمد ملی تحت تاثیر ابزارهای جدید، تا چه حد ناهماهنگ تقسیم میشود میتوان بکمک محاسبات زیرین قضاوت نمود. هرگاه دستمزد خالص کارگران وکارمندان جمهوری فدرال آلمان متناسب با سود سرمایه داران افزایش مییافت، سهم آنان در درآمد ملی سال ۱۹۶۹ بعلت افزایش عده شاغلین، بجای ۴۵٫۱ درصد به ۴۹٫۰ درصد بالغ میشد. زحمتکشان طی سالهای ۱۹۷۰ — ۱۹۶۸ بعلت عقب ماندن افزایش دستمزدها تقریبا ۲۰ میلیارد مارک کمتر مزد گرفتند. واگر سال ۱۹۶۰ را پایه محاسبه قرار دهیم، میزان کسر پرداخت دستمزدها حتی به ۲۶٫۵ میلیارد مارک بالغ میگردد. بطوریکه دیده میشود در حدود ۷۵ درصد مزد پرداخت نشده، مربوط به ۲٫۵ سال اخیر است (۲).

"هماهنگی اجتماعی" که تبلیغات بورژوائی آنرا "توزیع عادلانه" مینامد، برای سرمایه داری "تضاد فی نفسه"ای را تشکیل میدهد. اگرچه سرمایه انحصاری در تبلیغات

(1) - H. Zschocke. Die Profite der Westdeutschen Konzerne im Jahre 1969, in DWI-Berichte 1/11,S 30 fb.

(2) - Kurt Lungwitz. Profitsteigerung und Lohnrückstand seit 1967, in DWI - Berichte 1/11, S.9.

خود از شعار "هماهنگی" استفاده میکند، ولی این شعار را هیچوقت بمثابه یک اصل جدی سیاست اقتصادی تلقی نکرده است. روزنامه "هندلسبلات — ایندوستری کوریر"، نشریه محافل انحصاری آلمان غربی خاطرنشان میسازد که: "سیاست درآمدها که ... میکوشد میان تمایل کارفرمایان برای بدست آوردن سهم معینی از تولید ملی هماهنگی ایجاد کند و آنرا در میزان معقول محدود سازد، از نظر اقتصاد مبتنی بر بازار کاری است عبث ... این سیاست فقط در صورتی میتواند معنا و مفهوم داشته باشد که سیاست اتحادیه‌ها را نیز در عرصه دستمزد در نظر گیرد" (۱).

سرمایه داری انحصاری نمیتواند میزان سود را تابع سایر شاخص های اقتصاد ملی سازد و بطریق اولی نمیتواند با محدود کردن آن داوطلبانه موافقت نماید. این امر با ماهیت سرمایه داری انحصاری مغایرت دارد. فقط مبارزه طبقاتی است که میتواند دامنه آزمندی سرمایه داری انحصاری را محدود سازد. مثلا کارگران و کارمندان صنایع فلزکاری جمهوری فدرال آلمان در جریان جنبش اعتصابی سال ۱۹۶۹ نشان دادند که چگونه میتوان بر آزمندی کارفرمایان لگام زد و "شاخص" هائی را که در چارچوب "اقدامات هماهنگ" بمنظور عقیم گذاردن درخواست افزایش دستمزد تعیین شده، بدور انداخت.

در تزهای کنگره دوسلدورف حزب کمونیست آلمان گفته میشود: "دولت اکنون بکمک "اقدامات هماهنگ" و رهنمود های خود درباره دستمزد در کار مبارزه ایکه پیرامون دستمزد انجام میگیرد، مستقیما دخالت میکند و از سرمایه های کلان به پشتیبانی میپردازد. بدینسان طبقه کارگر در جریان مبارزه در راه تامین مطالبات خود، نه فقط با مقاومت کارفرمایان و اتحادیه های آنان و یا بند و بست های سرمایه داری برای ایجاد افکار عمومی و یا حکمیت سیاسی و وسائل دولتی اعمال فشار مواجه میشود، بلکه با تمام سیاست اقتصادی دولت برخورد و تصادم پیدا میکند. در نتیجه این امر مبارزه اقتصادی کارگران و کارمندان بیش از پیش اهمیت سیاسی کسب میکند" (۲).

سرمایه داری دولت را بیاری میطلبد، تنظیم کار توزیع را بآن میسپارد، ولی باین کار که دولت میزان سود را نیز تنظیم کند، رضا نمیدهد. سرمایه داری میکوشد در مبارزه طبقاتی ایکه پیوسته بخاطر تقسیم درآمد ملی انجام میگیرد، بکمک دولت برتری خود را حفظ کند. ولی از آنجاکه این امر به منافع مادی قشرهای وسیع مردم لطمه میزند، سرمایه داری ناگزیر است بمنظور حفظ سیستم سود در مجموع خود، حل مسئله "غیرعادلانه بودن تقسیم مالکیت" را بنحوی از انحاء وظیفه دولت اعلام کند.

بدینسان میان انگیزه های عمده اقتصادی، مبارزه طبقاتی و پایه اجتماعی مناسبات توزیع پیوند مستقیم پدید میآید. مبارزه طبقاتی مناسبات تولیدی، مسئله مالکیت بر وسائل تولید و تضاد اساسی سرمایه داری را بنحوی تازه مطرح میسازد. دولت بورژوازی که بیش از پیش به انجام وظائف اقتصادی میپردازد و بمثابه سرمایه دار کل وارد عرصه میگردد، بدون آنکه خود بخواهد، مبارزات

(1) - Handelsblatt - Industriekurier, Düsseldorf, vom 29.9.70.
(2) - Thesen des düsseldorfer Parteitages der deutschen Kommunistischen Partei: " DKP Kontra Grosskapital. Für Frieden, demokratischen Fortschritt und Sozialismus".

اقتصادی طبقه کارگر را که در گذشته در جبهات مختلف انجام میگرفت، بصورت مبارزه واحدی در میآورد و این مبارزه را علیه مرکز قدرت سرمایه داری سوق میدهد. در تزهای کنگره دوسلدورف حزب کمونیست آلمان گفته میشود: "نبرد های اقتصادی طبقه کارگر در شرایط کنونی نیز ... عامل مهمی است که کارگران و کارمندان را بمبارزه در راه تامین منافع آتیشان برمیانگیزاند، برای پی بردن به تضاد های سیستم سرمایه داری بآنان یاری میرساند، سطح آگاهی طبقاتی آنان را بر پایه تجربه خویش بالا میبرد و آنانرا به مبارزه در راه تغییر تناسب نیروهای سیاسی سوق میدهد".

■

بدینسان سیاست اقتصادی کشورهای امپریالیستی حتی به کمک "جدیدترین" وسائل و شیوه ها قادر نیست تضاد های سرمایه داری را براندازد. برعکس، اقدامات اقتصادی دولت که برای پروسه تجدید تولید سرمایه داری عامل [گریزی؟] است بتشدید این تضاد ها کمک میکند و در شرایط مبارزه طبقاتی تاثیر عظیم باقی میگذارد.

در آغاز مقاله از اهمیت عامل <u>عینی</u> در تجزیه و تحلیل برنامه ریزی انحصاری — دولتی سخن رفت، اینک در پایان مقاله میخواهیم اهمیت روزافزون عامل <u>ذهنی</u> را نیز خاطرنشان سازیم. سیاست اقتصادی دولت امپریالیستی هرگز نسخه برداری ساده از شرایط عینی پروسه تجدید تولید نیست و بطریق اولی، برخلاف آنچه که اکثر مطبوعات بورژوائی مجسم میکنند، مجموعه تدابیری نیست که "نیازمندیهای عمومی" آنرا ایجاب کرده باشد.

واکنش دولت در قبال پروسه های عینی و تضاد های تجدید تولید، همیشه واکنش نیروهای اجتماعی معین و در مورد خاص ما، واکنش الیگارشی مالی است. چگونگی تمام فعالیت دولت امپریالیستی برحسب وظائف طبقاتی آن بمثابه ابزار حاکمیت سیاسی الیگارشی مالی، تعیین میشود. مثلا سیاست اقتصادی دولت در زمینه مالیاتها، کمکها، هزینه های بودجه، موسسات دولتی وغیره — عرصه خاصی است که در آن منافع طبقاتی سرمایه انحصاری با منافع طبقه کارگر و سایر زحمتکشان تصادم پیدا میکند. بعلاوه سیاست اقتصادی دولت تحت تاثیر منافع بهم درآمیخته گروههای رقیب سرمایه انحصاری و بورژوازی بطورکلی، قرار دارد. بنابراین اشکال و جهات مشخص فعالیت اقتصادی دولت، پیش از همه یک مسئله <u>سیاسی</u> بوده، و صحنه مبارزات طبقاتی را تشکیل میدهد. اشکال و جهات فعالیت اقتصادی دولت با سازش ها و راه حل های متضاد همراه است. علت تغییرات عدیده در اشکال فعالیت اقتصادی دولت و اتخاذ تصمیمات اقتصادی متضاد در همین است. زمانیکه ما سیاست اقتصادی دولت را در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی بمثابه عرصه مبارزه طبقاتی توصیف میکنیم، در عین حال این امر را در نظر داریم که دامنه امکانات و نیز دامنه تدابیر مشخصی که دولت میتواند تحت تاثیر این مبارزه اتخاذ نماید، بسیار وسیع است. مثلاً امکان این امر هرگز محذوف نیست که حوائج مالی دولت، بیش از آنچه تا کنون انجام گرفته، بحساب اخذ مالیات از سود های کلان کنسرن ها و یا ملی کردن حتی موسسات سودآور و رشته های کلیدی صنایع تامین گردد. همچنین تضمینی وجود ندارد که نرخ بندی تصاعدی مالیات بر درآمد، که بارها مورد انتقاد اتحادیه ها قرار گرفته و بخش قابل ملاحظه ای از

اضافه دستمزدی را که کارگران بدست آورده اند بطور "خودکار" بازمیستانند، دستخوش تغییر نگردد. حجم هزینه‌های دولتی که صرف تسلیحات میشود وسهم این هزینه ها در بودجه، طرق استفاده ازمساعده ها وکمکهای مالی وسرمایه گذاری، تدابیر درعرصه سیاست اجتماعی وقیمت گذاری وغیره نیز تماما درمیدان مبارزه طبقاتی قرار دارند. واز تغییرات مصون نیستند. درکنگره دوسلدورف حزب کمونیست آلمان باین مسائل توجه فراوان شده است.

بدیهی است، درتجزیه وتحلیل علمی سرمایه داری انحصاری دولتی مبالغه در نقش عامل ذهنی جایز نیست. ولی همچنین نباید بآن کم بها داده شود، زیرا درغیر اینصورت ما بهیچ امید و بیها میدان خواهیم داد ودرک امکانات گسترش مبارزه طبقه کارگر را دشوار خواهیم ساخت.

عام و خاص در پروسه آزادیبخش

خورخه تکسی یر

ملل امریکای لاتین دارای وجه مشترک بسیاری هستند که اشتراک سرزمین واشتراک زبان ازآنجمله است. درآغاز قرن بیستم این ملل ازیوغ تسلط استعمار اسپانیا وپرتقال رها شدند ولی جای این استیلاگران رانخست سرمایه انگلیسی وسپس امریکای شمالی گرفت. علت عقب ماندگی ووابستگی اکثریت کشورهای ما ونیز نفرت اهالی امریکای لاتین ازستمگران خارجی وازدشمن عمده مخوفش امپریالیسم امریکا نیزهمین است.

پیدایش طبقه کارگر درصحنه تاریخ ومبارزه جانبازانه اش علیه امپریالیسم والیگارشی بورژوا - ملاک به جنبش آزادیبخش خصلت انقلابی پیگیر بخشید، این جنبش را متشکل ساخت و اندیشه وحدت وهمبستگی را درشعور اجتماعی مردم قاره رسوخ داد.

مهمترین مختصات مشترک جنبش آزادیبخش امریکای لاتین درمرحله کنونی عبارتست ازتشدید مبارزه ضد امپریالیستی ونقش برجسته طبقه کارگر واحزاب کمونیست در این مبارزه وشرکت قشرهای اجتماعی جدید درآن وتمایل تمام نیروهای انقلابی مترقی ودموکراتیک به اتحاد.

ولی درجریان تکوین ملتهای امریکای لاتین ورشد اجتماعی - اقتصادی وسیاسی آنان مختصات ویژه ای پدید آمد که مثلا کوبا را ازمکزیک، شیلی را ازپرو وآرژانتین را ازپاراگوئه متمایز ساخت. باینجهت مبارزه انقلابی درکشورهای مختلف ویژگی های ملی کسب کرد. مردم هریک ازاین کشورها سهم خود را درسیرتکامل مجموعه جنبش آزادیبخش ادا میکنند وغنای آنرا افزونتر میسازند. ازنقطه نظر تاریخی انقلاب قاره پروسه واحدی است. ولی آهنگ آن درکشورهای مختلف متفاوت است. طول مدت نیل به پیروزی نیز وابسته است باینکه نیروهای انقلابی هنگام انتخاب تاکتیک وطرق واشکال مبارزه ویژگی های کشورهای خود را چه اندازه کامل درنظر میگیرند.

جنبش ضد امپریالیستی وطبقه کارگر

درد ومین اعلامیه‌ها وانا گفته میشود که ازهر ۱۰۰۰ کودک درکشورهای ما ۱۲ کودک پیش ازرسیدن به سن ۴ سالگی میمیرند. هر دقیقه ۴ تن ازافراد امریکای لاتین درنتیجه گرسنگی، بیماری وپیری زودرس درمیگذرند. ازهرچهار فرد قادر به کار یکنفر بیکار است. درسراسر قاره جمعا ۲۵ میلیون بیکار وجود دارد. کمبود خانه به ۲۰ میلیون میرسد، ۸۰ درصد مردم درخانه

های فاقد ابتدائی ترین وسائل آسایش بسر میبرند . در قاره ۰ ۵ میلیون بیسواد هست وسبب همه این بدبختی ها امپریالیسم امریکا والیگارشی های محلی هستند .

مداخله امپریالیسم در اقتصاد ملی موجب ناهنجاری رشد مناسبات تولید سرمایه داری (و در برخی موارد وقفه در این رشد) گردیده وضمنا اشکال استثمار ماقبل سرمایه داری در بخش بزرگی از دهات امریکای لاتین برجای مانده است . انحصارات امریکای شمالی ازمحل سرمایه گذاری در کشورهای ما سودهای سرسام آور بدست میآورند . (طی سالهای ۱۹۶۷ — ۱۹٤٦ میزان سرمایه گذاری های جدید ایالات متحده به ۵ره میلیارد دلار رسید طی همین مدت قریب ۰ ۱ ۵ میلیارد دلار سود ازکشورهای ما به ایالات متحده صادر شد) . رشد سرمایه داری که امپریالیسم آنرا بمجرای تولید یك رشته محدود وصدور مواد خام سوق میدهد نابرابری را درزمینه بازرگانی تشدید میکند وبدهی به امریکارا افزون میسازد وبعبارت دیگر وابستگی را تشدید میکند .

انقلاب کوبا به سیستم تسلط امپریالیسم ضربت شدید وارد ساخت وسطح رشد انقلابی قاره مارا بالا برد . کوبا تنها نبود . پیروزی آن رمآورد پشتیبانی وهمبستگی ملل سراسر جهان ودر درجه اول اتحاد شوروی بود . ولی جمهوری کوبا تقریبا دهسال یگانه کشور امریکای لاتین بود که باپیگیری علیه امپریالیسم امریکا والیگارشی امریکای لاتین مبارزه میکرد .

امروزوضع تغییر کرده است . شیلی باکوبا دریك صف ایستاده است . دولت جبهه وحدت خلق که حزب کمونیست وحزب سوسیالیست در آن نقش قاطع ایفا میکنند صنایع استخراجی وبانك ها وموسسات انحصاری راملی کرده واصلاح ارضی را بپایان میرساند وازمالکان زمین های بزرگ سلب مالکیت میکند . این دولت پس ازبراندا ختن تسلط امپریالیسم والیگارشی باکوبا وسایرکشورهای سوسیالیستی مناسبات سیاسی برقرارکرد وساختمان سوسیالیسم راهدف خویش اعلام داشت .

مردم پرو به مبارزه ضد امپریالیستی وضد الیگارشی برخاسته اند . دولت نظامی تحت رهبری رئیس جمهور آلوارادو یکسلسله ازموسسات امریکای شمالی راملی کرده وبه ضبط املاك متعلق به انحصارات خارجی والیگارشی مالی پرداخته است . (مقاله در دست چاپ بود که خبر رسید در اکوادور کودتا شده است . گروهی ازنظامیان ناسیونالیست برهبری ژنرال رود ریگس لارحکومت رابدست گرفتند . در اظهارات رسمی نمایندگان این گروه نکات مثبتی وجود دارد . بدینسان دولت نظامی دیگری پدید آمده است که ممکنست در آینده بمبارزه علیه امپریالیسم والیگارشی برخیزد) . در پاناما دولت نظامی ناسیونالیست برسرکار است ومواضع آن در یکسلسله ازمسائل باهدف های مبارزه ضد امپریالیستی وضد الیگارشی توده های مردم مطابقت دارد .

مبارزه علیه تسلط امپریالیسم امریکا در آرژانتین واوروگوئه ومکزیك دامنه وسیع بخود میگیرد . در ونزوئلا وکلمبیا جنبش ملی کردن ثروت نفت بشدت جهان دارد . مبارزه زحمتکشان ودانشجویان کستاریکا دولت آن کشوررا مجبور کرد ازورود به شورای دفاع امریکای مرکزی سرباز زند . تظاهرات دانشجویان ومعلمین سالوادور وهندوراس علیه نفوذ امپریالیستی درعرصه آموزش امکان وسیع پیدا کرد .

در اواخر سال ۱۹۷۱ جلسه مشاوره احزاب کمونیست آرژانتین ، بلیوی ، برزیل ، شیلی ،

پاراگوئه ، پرو واوروگوئه برای تامین همکاری بیشتر در زمینه مبارزه علیه امپریالیسم امریکای شمالی برگزار شد . در اعلامیه شرکت کنندگان این جلسه گفته میشود : " امپریالیسم والیگارشی علیه ملل امریکای لاتین بایکدیگر همدستند . باینجهت توده های مردم قاره بیش ازپیش به اشتراك سرنوشت خود پی میبرند . کامیابی های یك کشور درمیان ملل کشورهای دیگر باشادی تلقی میگردد ودرآنها تاثیری بخشد ونیروی آنهارا افزایش میدهد . تجاوزفاشیستی وامپریالیستی درهر نقطه ای ازقاره درحکم تجاوزعلیه تمام ملل امریکای لاتین است . همبستگی وتعاون امروزبیش ازهرزمان دیگرضروراست " (درهمان سال گذشته هشتمین کنفرانس احزاب کمونیست کشورهای امریکای مرکزی ومکزیك وپاناما نیز برگزارشد وازملل منطقه دعوت کرد بدفاع ازکوبا برخیزند وتلاش امپریالیسم را برای ایجاد تصادمات مسلحانه میان کشورهای امریکای مرکزی عقیم گذارند) .

درنتیجه اعتلای مبارزه ضد امپریالیستی ملل قاره برخی ازدول امریکای لاتین بادولت ایالات متحده وباسازمانهای منطقه ای مشترك سرتاسری امریکای شمالی وجنوبی تصادمات مستقیم وپیوسته جدی تری پیدا میکنند . شرکت کنندگان پیمان منطقه ای آند باآنکه در سربسیاری ازمسائل باهم اختلاف نظرداشتند درباره ضرورت محدود ساختن رسوخ سرمایه خارجی بتوافق رسیدند . دیدارهای رئیس جمهورشیلی سالوادور آلنده باروسای جمهوری های آرژانتین ، پرو ، اکوادور وکلمبیا به دکترین امپریالیستی " مرزهای ایدئولوژیك " ضربت درهم شکن وارد ساخت . روسای جمهوری های این کشورها ضرورت اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر اصول برابری حقوق وحاکمیت ، عدم مداخله در امورداخلی وحل مسائل مورد اختلاف بدون توسل بزوررا خاطرنشان ساختند . دیدارتاریخی فیدل کاسترو ازشیلی ودیدارهای اوباروسای جمهوری های پرو واکوادور انعکاس وسیع یافت .

براساس مجموعه این عوامل میتوان گفت که درمبارزه ضد امپریالیستی امریکای لاتین مرحله جدیدی آغازشده است . امروزنه تنها کوبا ونه تنها زحمتکشان امریکای لاتین واحزاب وجنبشهای مترقی قاره بلکه دولت های شیلی ، پروو پاناما نیزعلیه امپریالیسم امریکا مبارزه میکنند . امکان اقدامات مشترك ضد امپریالیستی کشورهای قاره فراهم میآید .

لنین خاطرنشان میساخت که ملل کشورهای وابسته ضمن پیکاردرراه آزادی خویش ناگزیر بمبارزه علیه ارکان نظام استثمارگر برمیخیزند . چگونگی تغییرات کیفی درپروسه مبارزه آزادیبخش کشورهای ماگواه درخشانی است برصحت این اندیشه . مبارزه علیه امپریالیسم والیگارشی درقاره درنتیجه شرکت مجدانه طبقه کارگرکه بیش ازنیمی ازجمعیت فعال امریکای لاتین راتشکیل میدهد بیش ازپیش خصلت ضد سرمایه داری کسب میکند .

بدیهیست که پرولتاریا درتمام کشورهای قاره پرعده نیست . ولی همه جا بصورت طبقه درآمده است . نقش تاریخی این طبقه بمثابه سازمانگرورهبر توده های مردم تنها ناشی ازعده آن نیست بلکه بیشتر ناشی ازموقعیت آن در تولید اجتماعی است . همانگونه که لنین خاطرنشان ساخته است طبقه کارگر " بیانگرمنافع واقعی اکثریت عظیم زحمتکشان است . . . " (جلد ۲٤ ، ص ۲۳) .

تجربه یکسلسله ازکشورها وازجمله شیلی بخوبی نشان میدهد که پرولتاریای متحد در سندیکاها که درکورمبارزه بادشمن طبقاتی آبدیده شده وپیشاهنگ سیاسی متشکل یعنی حزب

مارکسیست ـ لنینیست رهنمون آنست نیروی محرکه پرتوانی را در مبارزه آزادیبخش تشکیل میدهد. پرولتاریا دیر یا زود، باین شکل یا بآن شکل ولی بهرحال در یکی از مراحل مبارزه انقلابی بر راس جنبش دهقانان ولایه‌های میانه شهرنشینان وتمام مردم علیه امپریالیسم امریکا والیگارشی بورژوا ـ ملاک قرار میگیرد.

توسعه پایه اجتماعی جنبش ضد امپریالیستی

طی سالهای اخیر نیروهای هوادار ترقی وآزادیهای دموکراتیک ودگرگونی بسود اکثریت مردم از یکسو وسرمایه خارجی وبورژوازی انحصاری والیگارشی ملاکان از سوی دیگر به دو قطب کاملا متضاد یکدیگر تقسیم بندی شده اند.

مبارزه ضد امپریالیستی دیرزمانی توسط طبقه کارگر ودهقانان همراه با رادیکال‌ترین بخش روشنفکران انجام میگرفت ولی پس از انقلاب کوبا گروههای هرچه وسیعتری از دانشجویان وصاحبان مشاغل آزاد وقشرهای متوسط شهری ومحافل معینی از ارتشی‌ها وروحانیون نیز باین مبارزه می پیوندند.

بخشی از جوانان که به مبارزه انقلابی برخاسته بودند به احزاب کمونیست یا سوسیالیست وسازمانهای جوانان آنها روی آوردند. شیلی از آنجمله است. ولی در برخی از کشورهای دیگر جوانان به تشکیل سازمانهای خاص خویش که غالبا در برابر احزاب پرولتری ایستاده اند پرداختند. علت این امر ناپختگی ایدئولوژیک بسیاری از جوانان وفقدان تجربه مبارزه است. ارزیابی‌های غلط درباره خصلت انقلاب امریکای لاتین ونقش طبقه کارگر واحزاب کمونیست وطرق مبارزه ضد امپریالیستی از همین عامل ناشی میگردد.

تشکیل گروههای مسلح رواج وسیع پیدا کرده بود. این گروهها پس از چند کامیابی از جنبش توده ای ضد امپریالیستی جدا ماندند وبه سراشیب آنتی کمونیسم درغلتیدند وعملا به پیشرفت مبارزه ضد امپریالیستی زیان رساندند. افشای تئوری‌ها وشیوه عمل آنها یکی از وظائف مهم احزاب کمونیست برای جلب جوانان بمواضع مارکسیسم ـ لنینیسم بدل شد. در نتیجه این امر اکنون نفوذ گروههای مزبور کاهش می پذیرد وتوده اساسی جوانان آگاهانه در مبارزه زحمتکشان شرکت میورزند. فقط ارتباط نزدیک با جنبش کارگری وپیشاهنگ کمونیستی آن میتواند دورنمای واقعا انقلابی در برابر جوانان بگشاید.

تشدید فعالیت قشرهای متوسط شهرنشین نیز بتوسعه پایگاه اجتماعی مبارزه ضد امپریالیستی وضد الیگارشی کمک میکند. این قشرها علاوه بر روشنفکران که وضع آنها در شرایط سرمایه داری پیوسته بموضع پرولتاریا نزدیکتر میشود عبارتند از بورژوازی کوچک ومتوسط. استیلای انحصارات خارجی وداخلی موجبات ورشکستگی وفقر عده هرچه بیشتری از کارفرمایان وبازرگان وکسبه را فراهم میسازد واین امر ناگزیر اعتراض شدید در میان آنها برمیانگیزد وآنها را به اردوگاه مبارزان ضد امپریالیسم وضد الیگارشی میکشاند. باآنکه این افراد تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی قرار دارند شرکت آنها در مبارزه ضد دشمن مشترک ملل امریکای لاتین حائز اهمیت بسیار است.

تغییرات اوضاع جهان، تحکیم قدرت ونفوذ اردوگاه سوسیالیستی، اضمحلال سیستم استعمار، پیروزی سیاست همزیستی مسالمت آمیز که اتحاد شوروی پرچمدار آنست وپیروزی انقلاب

کوبا در ارتش وکلیسا نیز که بنظر میرسید از تاسیسات خلل ناپذیر کشورهای امریکای لاتین هستند تاثیری عظیم بخشید.

در برابر جنبش کارگری وکمونیستی این وظیفه قرار گرفت که تمام این قشرها ونیروها را بمبارزه مشترک در راه پیشرفت اجتماعی ـ اقتصادی ونیل به هدفهای اساسی جنبش کارگری وملی جلب کنند. میان مارکسیست‌ها ومسیحیون بحثهای پرشور آغاز شد. ما هم اکنون در زمینه ائتلاف با احزاب دموکرات مسیحی تجربه مشخص بدست آورده ایم. بسیاری از نمایندگان کلیسای کاتولیک شیلی واز جمله کاردینال سیلوا انریکس از اقدامات میهن پرستانه دولت جبهه خلق پشتیبانی میکنند. جنبش روحانیون در راه سوسیالیسم در بیرخانه ای انتخاب کرد واین دبیرخانه کنفرانسی بشرکت تمام روحانیون ضد امپریالیست قاره امریکای لاتین تشکیل داد. شرکت کلیسا در مبارزه علیه رژیمهای دیکتاتوری پاراگوئه، برزیل وکشورهای دیگر بسیار بااهمیت است.

ارتش نیز از اعتلای مبارزه ضد امپریالیستی برکنار نماند. پیدایش جناح ناسیونالیست در ارتش نشان میدهد که امپریالیسم والیگارشی حالا دیگر نمیتوانند همیشه از ارتش بمثابه آلتی برای سرکوب جنبش آزادیبخش استفاده کنند. در برخی موارد تشدید روحیات میهن پرستی ـ نظامیان را آشکارا بمبارزه ضد امپریالیستی میکشاند.

نیروهای مسلح شیلی در انجام تحولات کشور نقش مهم ایفا میکنند، سیاست دولت خلق را مورد پشتیبانی قرار میدهند وآماده اند در قبال هرگونه دسائس ارتجاع خارجی وداخلی بدفاع از رژیم قانون اساسی برخیزند. تفاهم میان احزاب کارگری ومحافل ترقیخواه ارتشهای پرو وپاناما افزایش می یابد. پس از کودتای ارتجاعی در بلیوی جبهه انقلابی ضد امپریالیستی در آن کشور تشکیل شد ونظامیانی که بر راس دولت دموکراتیک ساقط شده قرار داشتند در این جبهه شرکت فعال دارند.

شرکت دانشجویان در مبارزه مردم وتشدید فعالیت قشرهای متوسط شهرنشین وموضعگیری ترقیخواهانه خادمان کلیسای کاتولیک وپیدایش محافل مترقی در ارتشهای امریکای لاتین وآمادگی زنان برای وحدت عمل با احزاب کارگری همه وهمه نمایشگر تغییرات مهمی است که در تناسب نیروها قاره پدید گردیده است.

پیدایش جبهه‌های ضد امپریالیستی

عواملی که موجب تشکیل جبهه‌های واحد ضد امپریالیستی در کشورهای امریکای لاتین میگردند عبارتند از: تشدید بحران اجتماعی وسیاسی، تقویت مبارزه طبقاتی در شهر وده وتشدید تضاد مردم با الیگارشی وامپریالیسم. این خصیصه مشترک جدید جنبش آزادیبخش است.

جبهه‌های موتلفه ای که از نیروهای خلق پدید میگردند دامنه ای وسیع دارند، در آنها علاوه بر طبقه کارگر ودهقانان قشرهای اجتماعی تازه واز جمله روحانیون ونظامیان شرکت میورزند، اقدامات مشترک آنها خصلت پیکارجویانه دارد ومبارزه آنها برپایه برنامه‌های ضد الیگارشی وضد امپریالیستی انجام میگیرد. هدف عاجل این جبهه‌ها ایجاد دولتهای ضد امپریالیستی واقعا توده ای است.

(تشکیل این جبهه‌ها در قاره ما تاریخچه دهها ساله دارد. در همان سال ۱۹۲۹ در کنفرانس احزاب کمونیست امریکای لاتین اهمیت تشریک مساعی ووحدت عمل کلیه نیروهای اجتماعی وسیاسی

برای جلوگیری از پیروزی فاشیسم خاطرنشان گردید . در آنهنگام که کنگره هفتم کمینترن در مسکو جریان داشت حزب کمونیست شیلی پیشنهاد کرد بلوک چپ که در کشور وجود داشت تجدید سازمان یابد وجبهه واحد تشکیل شود . این ائتلاف دموکراتیک در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۳۸ پیروز شد) .

وحدت نیروهای چپ نتیجه سازش ساده میان رهبران سیاسی نیست ، بلکه این وحدت در بطن جنبش نیرومند خلق و در مبارزه سندیکاها در راه خواست های اقتصادی و تشریک مساعی طبقه کارگر و سایر قشرهای اهالی پدید میگردد . این وحدت نتیجه آنست که کمونیست ها توانسته اند با احزاب کارگری و توده ای دیگر زبان مشترک پیدا کنند و با آنان به تفاهم برسند .

تجربه شیلی نشان داد که فقط با فراتر رفتن از مبارزه در راه ارضای خواستهای عاجل و با پرداختن به مبارزه در راه تحقق هدف های مهمتر و مهمتر است که میتوان توده های مردم را به ضرورت دگرگونی های عمیق ضد الیگارشی ، ضد امپریالیستی و ضد انحصاری یعنی دگرگونی هائی که بر انداختن عقب ماندگی و وابستگی در گرو انجام آنهاست واقف ساخت . این پروسه در شیلی به تشکیل وحدت خلق و ائتلاف دموکراتیک چند حزبی بشرکت کمونیستها و سوسیالیستها و رادیکا های غیرمذهبی و مسیحیون چپ انجامید . از نظر طبقاتی این جبهه از کارگران ، دهقانان ، کارمندان ، روشنفکران ، دانشجویان و کارفرمایان کوچک و متوسط ترکیب شده است .

ایجاد دولت خلق که به دگرگونی های انقلابی مشغول است گواه بر صحت اندیشه ایست که در سال ۱۹۶۹ در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری بیان گردید : " در شرایط کنونی در یک سلسله از کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر تحت رهبری پیشاهنگ خود امکان دارد بر پایه جبهه متشکل از کارگران و توده های خلق و اشکال محتمل دیگر موافقت و همکاری سیاسی احزاب و سازمانهای اجتماعی گوناگون اکثریت مردم را متحد سازد و قدرت دولتی را بدون جنگ داخلی بتصرف درآورد و انتقال وسائل اساسی تولید را بدست مردم تامین کند " .

پرو که اکنون به حل مسئله چگونگی راه رشد آتی کشور پرداخته است در مرحله گذار دشوار بسر میبرد . حزب کمونیست و کنفدراسیون کل زحمتکشان در تعمیق پروسه دگرگونی ها میکوشند . سیاست ضد الیگارشی و ضد امپریالیستی دولت نظامی و مبارزه فعال توده ها محافل ارتجاعی را بیش از پیش منفرد میسازد . زحمتکشان و سازمانهای سیاسی آنان در چگونگی اتخاذ تصمیماتی که آینده کشور با آنها ارتباط دارد تاثیر فراوان می بخشند .

در آرژانتین جبهه ائتلاف خلق پدید آمده و نمایندگان احزاب و جریان های سیاسی گوناگون را در بر میگیرد و برنامه دموکراتیکی مطرح ساخته است که در ورنمای تحولات مترقی را برابر مردم میگشاید . در اوروگوئه جبهه وسیعی تشکیل گردیده و آراء فراوانی که در انتخابات اخیر بصول کاندیدای این جبهه داده شد گام مهمی است در راه پیروزی بعدی نیروهای مترقی . مردم بولیوی علیه رژیم ضد ملی بورژوا رفرمیست مجدانه مبارزه میکنند . حزب کمونیست با استفاده از اشکال گوناگون مبارزه برای ایجاد ائتلاف دموکراتیک وسیع مجاهدت میورزد . در اکوادور کمیته هماهنگی سازمان های ایالتی وحدت خلق تشکیل شده است . در ونزوئلا نیز چنین جنبشی آغاز گردیده است . با وجود رژیم ترور در برزیل نیز گرایش بسوی اتحاد نیروهای ترقیخواهانه بر پایه پلاتفرم وسیع ضد دیکتاتوری آشکار است . فشار رژیم فاشیستی در پاراگوئه نیز نمیتواند جلوی مبارزات فعال

دموکراتیک را بگیرد . در سالوادور برای وحدت عمل حزب کمونیست با حزب دموکرات مسیحی و در جمهوری دومینیکن با حزب انقلابی و مسیحیون چپ و نظامیان ناسیونالیست و سوسیالیست ها موافقت شده است .

در کشورهای دیگر نیز نظائر این وضع مشاهده میشود . نکته مهمی که بچشم میخورد ، شرکت موثر احزاب کمونیست و کارگری در ایجاد جبهه های وسیع است . همانگونه که در سند کنفرانس سال ۱۹۶۹ تصریح گردیده کمونیستها تمام مساعی خود را بکار میبرند تا " میان جریان ها و جنبشهای متعدد و متنوع ضد امپریالیستی با در نظر گرفتن ویژگی و احترام به استقلال آنان تفاهم کامل پدید آید " .

درباره ویژگی های جنبش آزادیبخش

لنین ضمن تنظیم استراتژی و تاکتیک انقلابی در دوران امپریالیسم میگفت : " باید توانست اصول عام و اساسی کمونیسم را با ویژگی مناسبات میان طبقات و احزاب و با آن ویژگی سیر عینی حرکت بسوی کمونیسم که در هر کشور جداگانه وجود دارد و باید توانست آنرا بررسی کرد ، مکشوف داشت و دریافت ـ تطبیق داد " (جلد ۴۱ ، ص ۷۴) .

کمونیستهای امریکای لاتین از این رهنمودها کاملا پیروی میکنند . مثلا حزب کمونیست شیلی هنگام تنظیم مشی سیاسی خود این نکته را در نظر گرفته است که یکی از مظاهر مبارزه طبقاتی در کشور وجود احزاب متعدد دموکراتیک و فعالیت آنان در پارلمان و سندیکاهاست . رژی دبره معروف و پیروانش در شیلی که هرگونه امکان استفاده از " موسسات بورژوائی " را نفی میکردند توجه نداشتند که مثلا پارلمان شیلی تریبون بزرگی است برای کار توضیحی در میان توده ها . کمونیستها راه استفاده از کلیه امکانات علنی را در پیش گرفتند و این امر پایه اجتماعی وسیع و متحدین سیاسی لازم را برای آنها تامین کرد و موجبات تشکیل جبهه وحدت خلق را با اتفاق آنان فراهم ساخت .

امروز سخن بر سر آنستکه احزاب خلق حال که به حکومت رسیده اند و بمیزان زیادی امکان یافته اند رشد کشور را بمجرای لازم سوق دهند قدرت سیاسی تامه بدست آورند . احزاب خلق طی دورانی که دولت را بدست دارند توانسته اند انحصارات بزرگ را ملی کنند ، بخش دولتی نیرومند در اقتصاد بوجود آورند و مرحله اول اصلاح ارضی را بپایان رسانند .

بحکومت رسیدن مردم که در جریان انتخابات و بدون جنگ داخلی انجام گرفت ره آورد سیر تکامل ویژه تاریخ شیلی است . این تجربه را نباید مطلق ساخت یا به تقلید مکانیکی از آن پرداخت . " پدیده " شیلی و نیز نمونه درخشان کوبای انقلابی که مردم آن سلاح بدست حکومت را بتصرف خود درآوردند گواه بر تنوع اشکال مبارزه و تنوع طرق نیل به پیروزی است . ملل کشورهای دیگر قاره عناصر گوناگونی از تجربه کوبا و شیلی را برحسب چگونگی شرایط مشخص کشور خود بکار خواهند برد .

یکی از ویژگی های جالب جنبش آزادیبخش در قاره پیدایش دولت های نظامی ناسیونالیست در پرو و پاناما است . این دولت ها با سرنگونی گروههای الیگارشی که به پشتیبانی انحصارات خارجی حکومت میکردند بر سر کار آمده اند و با انجام یک سلسله اصلاحات و از جمله اصلاح ارضی مشغولند و از حاکمیت ملی دفاع میکنند . این دولتها بی آنکه مستقیما به هیچ حزب مربوط باشند

فعالیت خود را برپایه پلاتفورم سیاسی معین استوار میسازند، ولی سیر حوادث آنها را وامیدارد به زحمتکشان ومراکز سندیکائی واحزاب آنان متکی گردند .

در برابر ما یکی از آن امکانات متنوع که پروسه آزادیبخش در خود نهان دارد پدید میآید .
البته پیشبینی چگونگی گسترش حوادث در چنین مواردی هنوز دشوار است ولی میتوان گفت که اگر سیاست اینقبیل دولتها پیگیر باشد میتوانند بمرکز اتحاد نیروهای چپ بدل گردند وموجبات تعمیق پروسه دگرگونی جامعه را درعین تشدید نقش طبقه کارگر وپیشاهنگ سیاسی آن فراهم سازند .

ازنظر تاریخی پیدایش این رژیم های نظامی ناسیونالیست درامریکای لاتین یکی ازطرق تکامل پیکار ضد امپریالیستی در شرایطی استکه طبقه کارگر وحزب آن هنوز برای سوق توده ها برامتصرف قدرت ازنفوذ کافی برخوردار نیستند . درچنین شرایطی نیروهای مترقی باید تناسب جدید نیروها را بدرستی ارزیابی کنند ، تاکتیک خود را با اوضاع واحوال جدید هماهنگ سازند و درزمینه سیاسی مشی ای اتخاذ کنند که درپرتو آن بتوان ازامکاناتی که چنین دولتی عرضه می دارد برای پیشبرد مبارزه مردم استفاده کرد . روشن استکه نمیتوان امکان شرکت نمایندگان نیرو های ترقیخواه خارج ازارتش را دراین دولت ها منتفی دانست .

بدینسان تنوع طرقی که به حکومت خلق درقاره ما میانجامد روشن است. پروسه انقلاب درعین داشتن خصلت وسمت ضد امپریالیستی ، ضد الیگارشی وضد سرمایه داری در برخی ازکشور ها جوانب بیش ازپیش متنوع کسب میکند .



استراتژی وتاکتیک احزاب کمونیست وکارگری امریکای لاتین برپایه این نظریه استوار است که جنبش آزادیبخش پروسه ایست مرکب ازعوامل بین المللی وملی ، قوانین عام وویژگی های مشخص. این احزاب درحد ود توانائی خویش به پیشرفت وتکامل تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی کمک میکنند . بررسی واقعیت عینی باتوجه بهکلیه صور متنوع آن باین احزاب امکان میدهد برای نیل بهدف های عامی چون احراز استقلال کامل ، بازگرداندن ثروت های طبیعی غارت زده بمردم، پیشرفت اقتصاد ملی بسود زحمتکشان وایجاد دولت های ضد الیگارشی وضد امپریالیستی با دورنمای گذار به سوسیالیسم راه صحیح اتخاذ کنند . تاثیر اندیشههای احزاب کمونیست در افکارعمومی درجریان مبارزه روزمره درراه تحقق این هدف ها افزایش می یابد واین احزاب توده های هرچه بیشتری را پیرامون خود گرد میآورند . وثیقه این امر وفاداری به مارکسیسم ـ لنینیسم انترناسیونالیسم پرولتری وخدمت بید ریغ بهمنافع عموم خلق وبه آرمان سوسیالیسم است .

خوانندگان عزیز !
باین آدرس با ما مکاتبه کنید : ـ
Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

شمارهٔ حساب بانکی مجلهٔ « مسائل صلح و سوسیالیسم » :
P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

مجله «مسائل بین المللی» که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ، به تشریح مسائل تئوریك و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» که نشریه تئوریك و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه میشود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۳ و ٤ (مارس ــ آوریل سال ۱۹۷۲) مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» بچاپ رسیده است .

فهرست مقالات :